



LIBRARY OF CONGRESS
6
MAR 10 1981
COPY COPY
ACQUISITION DIV

1552 / 1711

Ketabton.com



اقتصاد و قایم همه ملتته

از طرف بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگرام تبریکه به مناسبت سی و دومین سالگرد روز تاسیس جمهوری هند عنوانی جلالتمآب سنجیوا ریوی رئیس جمهور آن کشور به دعلی مغایره گردیده است .

بزرگ کامل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ۵ دلو موسفیدان و نمایندگان مردم شریف علاقه داری خواهان ولسوالی در واز ولایت بدخشان را در مقر شورای

انقلابی پذیرفته و در فضای نهایت دوستانه و صمیمانه با ایشان صحبت کردند .
 • • •
 سیمینار زراعتی مدیران عمومی زراعت ولایات کشور قبل از ظهر ۸ دلو بابیانیه سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان در قصر صدارت افتتاح شد .

افغانستان د دموکراتیک جمهوریت د اطلاعاتو او کلتور دوزارت اودعلومو داگادیمی له خوا دمیا فقیرالله جلال آبادی دمریشی ددوه سوم لمریز کال دتلین دنمانختی دپاره ددلو په نهمه نیته یوعامی سیمینار افتتاح شو .

د (دوستی) په نامه دمخکبانه زمنی اردوگاه ددلو ۸ لهغرمی وروسته داردو گاه د خاصو مراسمو په ترڅ کی د ثانوی تخنیک په ادیتوریم کی پرايستله شوه .
 • • •
 دکتور اناهیتا راتب زاد عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، عضو شورای انقلابی و رئیس سازمان صلح و همبستگی و دو ستنی جمهوری دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان دو-کراتیک زنان افغانستان که برای استراک در کنفرانس شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ۳ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنندگان کنفرانس استقبال گردید .

د افغانستان د دموکراتیک جمهوریت د اطلاعاتو او کلتور دوزارت اودعلومو داگادیمی له خوا دمیا فقیرالله جلال آبادی دمریشی ددوه سوم لمریز کال دتلین دنمانختی دپاره ددلو په نهمه نیته یوعامی سیمینار افتتاح شو .

د افغانستان د خلق دموکراتیک گوند د مرکزی کمیته غړی انقلابی شورادرنیسه هیات غړی اودهخباراتو وزیر محمداسلم وطنجار د دلو ۸ په غمی غونډه کی برخه واخیسته چی دجاریکارو دښار اود هغه ولایت دمریوطاتو زیارایستونکسو خلکو دپراخی پلار وطنی ملی جیبی دجوړیدو په خاطر دجاریکارو دسینما په تالارکی کی ی افغانستان ، عضو شورای انقلابی و رئیس سازمان صلح و همبستگی و دو ستنی جمهوری دموکراتیک افغانستان و رئیس سازمان دو-کراتیک زنان افغانستان که برای استراک در کنفرانس شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ۳ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنندگان کنفرانس استقبال گردید .

یوهنمل گلداد وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ۴ دلو در دفتر کارش بامیلادین نیکو-لوف میلادینوف سفیر کبیر جمهوریت مردم بلغاریا در کابل ملاقات نموده و روی موشو-عات مورد تالاه فرهنگي مذاکره نمود .



سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم ج.د.ا. هنگام ایراد بیانیه در جلسه افتتاحیه سیمینار مدیران عمومی زراعت ولایت کشور .

درین شماره

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان همچنان نیکه روحانیون مبین پرست و اشتراک آنان را در جبهه ملی وسیع پدر وطن بدیده ستایش می نگرد هر شدان و روحانیون سده های گذشته را نیز گرامی میدارد . برگزار ساختن مجلس بزرگداشت میا فقیراله جلال آبادی علیه الرحمه نمونه خوبی از ایمن ار جگلداری دولت می تواند بود .

از پیام بزرگ کار مل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلاب و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان

شنبه ۱۱ دلو ۱۳۵۹ ، ۳۱ جنوری ۱۹۸۱

تجلیل و قدر دانی از مفاخر گذشته

بیاد مرحوم استاد صفا

...

تجلیل و قدر دانی از دوصدمین سال وفات عارف دانشمند کشور میافیر الله جلال آبادی

...

اختراع جدیدی که یک انجنیر افغانی در مورد استفاده از انرژی آفتاب کرده است.

...

ستارگان آسمانه ساز

...

د سپورت آولتیزی دندی

...

شرح روی جلد :

سیمای ترازه آواز خوان محبوب رادیو

تلویزیون کشور

...

عکاسی روی جلد از : مسعود شمس

جلال آبادی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان به همکار ری یو نسکو بزرگوار گردید که بیشتر از هشتاد محقق و دانشجو دا خلی و خارجی در بن سیمینار اشتراک نمود . و طبعاً از جهات مختلف زندگی علمی و عرفانی این عارف و درویش و فاضل روحانی کشور مورد ارزیابی قرار گرفته که بدون شک در معرفی و شناساندن این شخصیت عرفانی کشور بسوی ملی و بین المللی کمک بسزایی شده میتواند .

میا فقیرالله که در حدود سالهای ۱۱۰۰ ق در حصارک جلال آباد بدینا آمد و در افغانستان و هند علوم اسلامی را فرا گرفت بعد از شکار پور سکونت گزید و به تصوف روی آورده طریقه نقشبندیه را پیشه کرد، وی در تمام مسائل تصوف مطالعات وسیعی داشت و در طریقی عرفان عملاً سیر کرده بود و در علوم تفسیر ، حدیث ، فقه و تصوف مرجع اهل روزگار و از نوابغ علمای دیار بود . میا فقیراله نه فقط یک رهبر روحانی مردم بود بلکه در سیاست و جفا نداری هم علاقمند بوده به ارباب اقتدار هدایت می داد چنانچه از مکاتیب وی بر می آید او با دربار ابدالی ارتباط قایم کرد و حکمای وقت از ارادتمندان وی بودند و در امور دولتی و کشوری ازین عارف و فاضل دوران مشورت ها می گرفتند .

مادر حالیکه تصویر چنین سیمینار های علمی را که به منظور تجلیل و قدر دانی از رجال و مفاخر گذشته ما بعمل می آید بدیده قدر می نگریم امید داریم تا در آینده نیز پاسداران فرهنگ و کلتور ما قلم های واقعا سودمند و شمیری را در جهت اشتراکات گذشته کشور بخصوص در جهت معرفی و شناساندن شخصیت های علمی و عرفانی گذشته ما بردارند .

زنده نگه داشتن افتخارات فرهنگی کشور ما همچنان به منظور رشد و تکامل هر چه بیشتر آن این رسالت بزرگ و افتخار بس سترگ را داشته اند که مطالعات و تحقیقات علمی را در زمینه کاوش و ارزیابی آثار و اندیشه های دانشمندان و رجال بزرگ تصوف و عرفان کشور تا جایکه برای شان مقدور بوده انجام دهند که خوشبختانه تاکنون یک سلسله مطالعات و تحقیقات ارزشمندی در زمینه معرفی چهره های تابناک گذشته علم و معرفت کشور انجام داده شده است .

از آنجایی که دولت انقلابی ما در جهت احیای ارزش های فرهنگی ما و رشد و تکامل آن علاقه فراوان دارد قدر دانی و تجلیل از مفاخر علمی و روحانی گذشته کشور بر مبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از سیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود چنانچه بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان طی پیام شان به سیمینار دوصدمین سال وفات میافیرالله جلال آبادی علیه الرحمه اظهار داشتند :

قدر دانی از شخصیت های علمی و روحانی تاریخ ما بر مبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان یکی از مظاهر سیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود . ستایش و بزرگداشت مفاخر فرهنگی تاریخی و احترام به پایه های معنوی جامعه و شناسایی سرچشمه های راستین پاکدامنی آزاد اندیشی و دیگر خصلت های نیکوکار و ویژگیهای اخلاقی مردم این سر زمین است .

به تاسی از همین سیاست فرهنگی دولت مترقی ما بود که اخیراً به سلسله معرفی و شناساندن افاضل و دانشمندان گذشته کشور سیمینار دوصدمین سال وفات عارف گزیده و فاضل در ویش کشور (میا فقیرالله

تاریخ باستانی کشور عزیز ما مشحون از مفاخر بزرگ و دانشمندان پر آوازه و رجال و شخصیت های پر گزیده بی است که هر کدام مصدر چنان کار ها و خدمات گرانقدر علمی ، ادبی ، اخلاقی و اجتماعی و عرفانی شده اند که در تاریخ کشور ما مقامی بس ارجمند و جایگاه بس عالی و رفیع داشته و همچون ستاره های درخشان در آسمان فرهنگ و معرفت کشور ما تلالو و درخشندگی جاودانه دارند این چهره های تابناک نه تنها مایه افتخار مردم ماست بلکه اندیشه های عالی و انسانی آنها در فراسوی مرز هادر کشور های مختلف جهان نفوذ نموده و ملل و جوامع بشری از چشمه سار دانش و معرفت شان فیض برده و به وجود آنها مباحثات می نمایند .

باید متذکر شد که در تاریخ فرهنگ بر مایه و شگوفان ما رجال ، مفاخر زنده و برگزیده عارفانی نظیر علامه ابو ریحان البیرونی ، ابن سینای بلخی ، سید جمال الدین افغانی ، ناصر خسرو و صد ها چهره درخشان تصوف و عرفان ، حکمت و فلسفه ، طبابت و نجوم و غیره علوم متداول وقت بر جستگی خاصی دارد که هر کدام بنوبه خود خدمات بس بزرگ و کار نامه های بس سترگی را نه تنها در کشور و زادگاه شان انجام داده اند بلکه رهنمود ها و اندیشه های علمی و انسانی و اخلاقی آنها در بین کتله های وسیع بشری در نقاط مختلف گیتی نفوذ و راه خود را باز نموده و مورد پذیرش ، استفاده و احترام آنها قرار گرفته است .

البته مطالعه و کاوش و تحقیق در اطراف شخصیت و آثار و افکار این مفاخر جهان معرفت و بکار برد ارزش های عالی رهنمود ها و پند های کاری است که هر ملت آگاه و هر جامعه با فرهنگ به انجام آن دست می یازد . پاسداران فرهنگ و کلتور ما به خاطر

تپه‌ها

وطن ما گهواره و گور مشترک ماست

قبلتاریخ ۲۵ نور سال جاری حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلامیه انتشار داده و طی آن در پهلوی آنکه وضع گیری خویش را مبنی بر مذاکرات بدون قید و شرط با همسایگان خویش برای حل موضوعات ذات البینی با صراحت و صداقت بیان داشته بود موضوع بر گشت و عفو آن عده از هموطنان ما را که از ظلم و ستم حفیظ الله امین و امینی های مستبد ترک خانه و دیار کرده اند نیز ذکر شده بود اینک یکبار دیگر حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با نشر اعلامیه بتاریخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹ لایم دا نست موضوع خود را در مورد به اصطلاح قضیه مهاجرین به صورت مشروح بیان نماید.

باید متذکر شد که پس از پیروزی مرحله نوین و تکاملی انقلاب نور تحولات مثبت و دموکراتیک در کشور ما بمیان آمده است که خیلی و وسیع از طرف توده های مردم مورد استقبال و پشتیبانی قرار گرفته است. این تحولات نمایانگر استحکام روز به روز دولت مردمی و استقرار نظم و دسپلین و عادی شدن اوضاع کشور می باشد. واقعه مهم و درخور توجه دیگر تدویر کنفرانس نیروهای ملی و وطن پرست که تدارک کنگره وسیع ملی پدر و وطن و تشکیل جبهه ملی و وسیع پدر و وطن را ایجاد خواهد کرد، می باشد پیوسته به تشکیل این کنفرانس همه مردمان افغانستان همه ملیت ها، اقوام و قبایل و کلیه و طین پرستان با تشکیل اجتماعات و ایرادبیا نات از آن نه تنها استقبال بعمل آوردند بلکه پشتیبانی و تائید همه جانبه خویش را نیز از تشکیل جبهه وسیع ملی پدر و وطن ابراز داشتند. هکذا طرفداری و ابراز مساعی

مشترک از طرف مردم باسیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز در روشنی ملاقات های ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با نمایندگان مردم ولایات بکتیا، جوزجان، نیمروز، غور، بامیان، فراه و غیره مناسبت کشور، بخوبی مشهود است.

در یرتوان اقدامات و اجراات وطن پرستانه و شریفانه دولت مردمی ما مردم افغانستان آینده تا بناک و بهر وزی را می بینند. عودت دسته جمعی هزاران نفر از هموطنان فریب خورده و هم آنانیکه از ظلم و فساد و قساوت امین فرار کرده بودند بهترین مظهر این اطمینان مردم ما می باشد طوری که همه هموطنان ما از طریق رادیو و تلوویزیون و مطبوعات مطلع اند تنها درین اواخر هزاران هموطن ما اعم از کارگران، دهقانان، اهل کسبه و غیره بوطن بازگشت نموده اند و به حیات خود با اطمینان و آرام دو باره آغاز نموده اند.

با وجود این هم نسبت تبلیغات و دسپایس گوناگون دشمنان افغانستان و مردم افغانستان هکذا نسبت ممانعت و جلوگیری حکمرانان نظامی پاکستان، یک تعدادی از هموطنان ما هنوز هم از آغوش مادر و وطن دور مانده و بوطن بازنگشته اند، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بحکم ما هیئت مردمی خود آرزو مند بازگشت تعداد باقی مانده مردم شریف ما می باشد.

زیرا در اعلامیه اخیر حکومت (مورخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹) یکبار دیگر به همه هموطنانیکه از تعدی

و ظلم امین جاسوس و باند جانی وی و هکذا آن عده از هموطنان ما که نسبت تبلیغات سوء دشمنان ما ترک وطن و خانوادهموده و بخارج رفته اند، ابلاغ شده است که بوطن خویش بازگردند و با خاطر آرام به حیات صلح آمیز و پرافتخار خویش در تحت بیرق پر افتخار وطن خود، به آبا و اجداد و شگوفانی کشور مشغول شوند. فیصله حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر عفو عمومی آنها نیکه دست ها یشان بخون هموطنان شان آلوده نشده باشد، بشکل دوامدار نافذ است. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان هم چنان تضمین می نماید که مطابق احکام اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان برای بازگشت کنندگان امنیت جانی عام و تام و آزادی انتخاب شغل و محل سکونت و تساوی حقوق درحل و فصل دعوی حقوقی و ارضی و غیره را مهیا سازد هم چنان حکومت بصراحت اعلام داشته است که همه شرایط را جهت اشتراک هموطنان ما که بوطن برمیگردند مهیا سازد تا آنها بتوانند بشکل مشر و موثر در کار شگوفانی ساختن و وطن، دفاع از وطن و معمور ساختن و وطن پادیکر هموطنان خویش یکجا در عمل به فعالیت بپردازند. هم چنان نظر به حکم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان نه تنها استفاده مجانی از چراگاهها را بشکل عادلانه برای کوچی ها، قبایل و مالداران مهیا می سازد بلکه هم چنان حق حرکت آزادشان برادر هر نقطه کشور که خواسته باشد، تا کید می نماید. هکذا حکومت مردمی ما ممانعت های ظالمانه ای را که از طرف حکومت پاکستان در راه رفتن و آمدن کوچی ها از افغانستان به خارج و برعکس آن، ایجاد

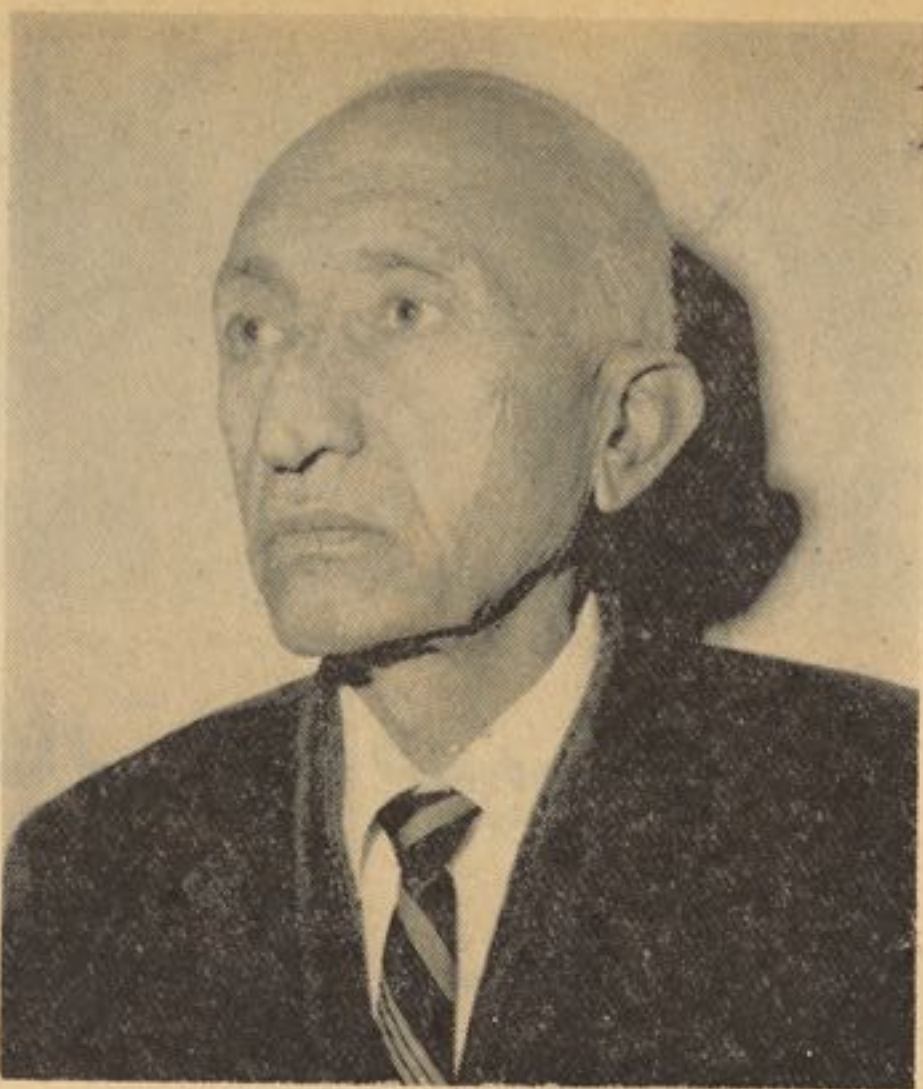
شده است نکوهش و تقبیح می نماید. ولی همان طوری که مردم افغانستان دیدند محافل امیر-یا لیستی و ارتجاعی جبهه نسی از پیروزی انقلاب نور که زنجیرهای ظلم و بردگی را از دست و پای مردم ما دور ساخت، بوحشت افتادند و بنای توطئه و دسیسه را گذاشتند، بازگشت هموطنان ما نیز نه تنها سبب ناخشنودی این دشمنان شده بلکه درین راه عملا سنگ اندازی و تبلیغات سوء می نمایند و با تهدید و ارعاب می خواهند جلوی این پروسه (بازگشت جمعی هموطنان ما بکشور) را بگیرند مثال زنده این توطئه ها و دسپایس و ادار ساختن جبری یکعده از هموطنان ما به ایجاد توطئه و دسیسه علیه انقلاب و آرامی مردم ما می باشد که از طرف محافل ارتجاعی و امیر-یا لیستی عملی می شود. ولی هموطنان ما تا حال ارتجاع و امیر یا لیزم نتوانسته پروسه عظیم انقلاب مردم افغانستان را متوقف سازند، در آینده نیز شرمند و ناگام خواهند بود. همه جبهه نیان آگاه اند که در حال حاضر در خاک پاکستان دهها مرکز تر بیه تروستان موجود است که از طرف امیر-یا لیون پاکستانی، چپستانی، امریکائی و مصری تر بیه و بخاک افغانستان برای خرابکاری صادر می شوند.

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان در حالیکه با حسن نیت صلح خواهد نه یکبار دیگر آمادگی خود را برای مذاکره و مفاهمه باکشورهای همسایه بر پایه اعلامیه ۲۵ نور ۱۳۵۹ اعلام می دارد، اطمینان دارد که برقراری روابط حسن هم جوار بین کشورها و منطقه جوی گوی منافع این کشورها و منافع صلح در منطقه و جهان مهیا شد. زنده باد مردم شرافتمند و صلح جوی تمام جهان. زنده باد وطن سربلند و آزادم افغانستان انقلابی.

عاشق بیعدالتی ها و هر آنچه که در زندگی اجتماعی توده ها مطرح است مسوول احساس می کنند . آنها هرگز هنر را و فرهنگ را در انحصار بالانشینان قرار نمی دهند ، هرگز دست رد بر سینه مردم نمی گذارند و هرگز بخود اجازه نمی دهند که زیر تاثیر زور مداخلی کنند . این گروه از فرهنگیان در هر دوره و در هر برش و مقطعی از زمان که قرار گرفته اند با حکومت های چپار حاکم استی ناپذیر بوده اند و در مبارزه ، و در این بیکار حسی علیه باطل چه بار ها که در سلول های تنگ و تاریک زندان های دژخیمان جای گرفته اند و چه بار های دیگر که مجازات شده اند ، شکنجه های غیر انسانی قرار گرفته اند ، تبعید شده اند و آواره از شهری به شهری دیگر در حال فرار بوده اند ، اما در همه این شرایط قلم را جز در خدمت منافع انسان جمع و توده های میلیونی ، جز در خدمت فرهنگ و راستین و با رسالت و جز در خدمت رنجبران و زحمت کشان استثمار شده بکار نبرده اند و همین بخش از فرهنگ هاست که ماندنی است و افتخار آمیز و بالنده که باید بیشتر به شناخت آید و بیشتر به آن ارج گذاشته شود .

در نیم قرن اخیر که از یکسو امپریالیسم با تمام نیرو و قوای خود میکوشید در کار دوشیدن ملت ها و مکتب سرمایه های دست نخورده کشور های عقب نگه داشته شده آسیا و آفریقا و امریکای لاتین موفق تر باشد و از سوی دیگر تمام امکانات دست نشانده آن بکار افتاده بود تا از باروری شعور سیاسی و اجتماعی توده های وسیع میلیونی در این قاره ها جلوگیری کند در سرزمین ما هم که تازه از بند استعمار سیاسی رسته و در قیدده انواع استعمار دیگر و از همه عمده تر استعمار فکری و اقتصادی ادیبان شناخته شده کشور به حساب می آمد ، افتاده بود به همان پیمانه که استعمار انسان زمینه فراگیری تحصیل و علوم مروج زمان از خرد

بقیه در صفحه ۵۱



استاد محمد ابراهیم صفا

رووف راصع

به مناسبت مرگ استاد محمد ابراهیم صفا

طالب آوازه، گمنام خمشیهامباد!



استاد در میان دوستان

فرهنگ افغانستان در درازای سده ها و هزاره های فراوانی که بر آن گذشته است همیشه فرهنگی بوده که با همه باروری و غنای خود دورخ و دو بعد داشته و دو چهره متفاوت و کاملا متمایز از هم .

از یکسو در این فرهنگ دیرپا نهاد های زنده بی می بیند از تسلط سالار منشی حاکم بر جامعه و کشیده شدن هنر و ادب به منجلا ب فساد آلود مدیحه سرایی های برتر و سر چاپلو سانه برای درباریان از مردم و فرهنگ بیگانه و غرق در بیخبری و خودخواهی و خودگامه گی و از سوی دیگر با فرهنگی رو برو میشود مبارز و تسلیم ناپذیر و عاصی در برابر همه شیوه های ظالمانه استعمارگرانه و بهره کشی های دور از انصاف و انشاء گری از آنچه که در مجموع خود جمع را مرگ و جمعی دیگر را گوسپند بار می آورد .

درد رخ نخست این فرهنگ شاعرو هنرمند و نویسنده و دانشمند ما از راستی رسته و به دروغ و تزویر و ریا پناه آورده ، از مردم بیگانه شده ، و در صف بزرگترین دشمنان توده های میلیونی درآمده و هرگز قلم نمی زند جز بدانچه که سفاکان و جلادان در هیبت حاکم جامعه در آمده را خوش آید ، او در دربار مقامی رفیع و ارجی بزرگ دارد هر حرکت ابلهانه در باربان رادر شعر خود به ستایش میگیرد .

اوپه هیچ یک از این مسائل توجه ندارد هر روز پلهی دیگر از نردبان انسانیت فرود میاید .

و اما در رخ دیگر موضوع کاملا به عکس است ، در این نیم چهره مافروغیانی را می بینیم که خود را در برابر مردم ، در برابر شرایط حاکم در جامعه ، در برابر سیاست های بهره جویانه و استثمار گرانه و در برابر زور گویی



گوشه یی از سیمینار علمی دو صدمین سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی که به اشتراک دانشمندان داخلی و خارجی برگزار گردید.

دو صدمین سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی تجلیل شد

به عنوان مثال در این مورد خاص یاد آوری میکنم در زمانی که احمد شاه بابا وارد منطقه شکار بود گردید (گنومل) که یکی از سیاستمداران هند بود تعایفی را به احمد شاه بابا پیشکش کرد و در میان این تعایف خریطه خاکی را هم جای داد که بابا محتوی آنرا از (گنومل) پرسید و وی جواب داد که این تحفه بیش از همه تعایف ارزش دارد چون از خاک مزارات هند جمع آوری شده است که این عقیدت مردم آن زمان را به صوفیسم میرساند در مورد میا فقیر الله و گرایش وی به صوفیسم باید بگویم با آنکه وی در مکتوبات خود پیرامون (یوگ) و (یستی) که از مبادی صوفیسم هندوی میباشند توضیحاتی داده است اما خودش از فرقه نقشبندی هاست و همین موضوع این فرضیه را در می کند دیگر سوال این است که :

از نظر شما که در صوفیسم اسلامی هستند و بی مطالباتی دارید و بیش گویان تصوف اسلام و هند را به خوبی می شناسید میا فقیر الله در تصوف آیا دنبال اون نظرات تصوفی پیشینیان از خود بود و یا خود واضح نظراتی تازه و بکر هم در زمینه تصوف میباشند ؟

جواب این است :

میا فقیر الله از سلسله نقشبندی هاست و این سلسله به خانواده پیامبر اسلام و خا صتا حضرت علی و بی بی فاطمه عقیدتی خاص داشتند .

میا فقیر الله در آثار خود به صلوات فرستادن به بی بی فاطمه و دو اوزده امام اشاره میکند که پیش از وی معمول نبوده است .

هم چنین میا فقیر الله خلاف همه صوفی ها که از سیاست خود را به دور میداشتند

جلال آبادی به میان نیامده و به همین دلیل هم من از وی بیش از اندک شناختی نداشتم . بدعوتی که از من برای اشتراک در سیمینار یاد بود این عارف به عمل آمد خیلی خوشیم که تحقیقی در زمینه انجام دهم اما فرصت برای این کار اندک بود که امیدوارم در بازگشت به وطن با استفاده از کار های علمی ای که به وسیله دانشمندان افغانی در این مورد ارائه شده است کار پر ثمری را که به آغاز گرفته ام تکمیل کنم و در معرفی میا فقیر الله به دانش پژوهان هند نقش داشته باشم .

به استاد رضوی میگویم :

باتوجه به اینکه بودیزم هند با صوفیسم اسلامی از برخی دیگر دیدگاه ها بی هم آمیخته می هاید دارد و با نظر دانست اینکه میا فقیر الله به زبانهای انگلیسی وارد و هم سوی زبان عربی و زبانهای مادری و وطنی خود آشنایی کائسی داشته و زمینه مطالعه و تحقیق پیرامون مسایل مربوط به تصوف و عرفان هندو یزم به وی کاملاً مهیا بوده است شاعر آثار وی و بابا به صورت کلی در تصوف دوره وی آیا نماد هایی از بودیزم و تمایل به این فلسفه و صوفی گرایی هندویی را به شناخت گرفته اید و یا خیر ؟

در پاسخ میگوید :

به تصادف که در مورد سوال شما من در مقاله ام هم یاد کرده ام و آنرا قرائت میکنم . در زمان مورد بحث ما یعنی سده هجده میلادی بیشتر جاهای ولایتی هند بر همین بودند ولی صدراعظم هایشان از میان مسلمانان انتخاب میشدند بودیزم در این سده اصل فلسفی مورد قبول همگان بود و صوفی ها هم گرایش و عقیدت فراوانی به وی ابراز میکردند .

برنامه مجلس بزرگداشت دو صدمین سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی از ۱۳ تا ۱۷ دلو در ده جلسه با شرکت جمعی از محققان و دانشمندان افغان و تنی چند از همپیمانان کشور های شوروی ، چکوسلوواکیا ، هند و عراق در هتل انترکانتیننتال کابل دایر گردید .

در این سیمینار که با تلاوت قرآن عظیم الشان بخش سرود ملی و قرائت پیام بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان گشایش یافت .

هم چنین در جلسات آن یعقوب هاشمی ، دکتور زیار ، حسین فرهمند ، سالم علمی ، ابراهیم عطایی ، صدیق روی ، انور نیر ، دکتور افضلی ، میر احمد گریز ، عبدالکریم مجب ، عبدالباری جبهانی ، وکیل یوپلزای ، عبدالحی حبیبی ، روان فرهادی ، دکتور جاوید ، دکتور شفق یونس ، دوست محمد سنواری ، زواک ، دکتور لودین ، دکتور پولاد ، پوهاند الهام ، دکتور انیر ، نیلاب رحیمی ، عبدالله خدمتگار و تعدادی از همپیمانان خارجی سخنرانی کردند وزارت اطلاعات و کلتور ، مجله ژوندون ، وزارت تعلیم و تربیه پوهنتون کابل و اکادمی علوم نیز به همین مناسبت کتب و رساله هایی را در باره زندگی میا فقیر الله جلال آبادی به طبع رسانده بودند که در جریان کار سیمینار به شرکت کنندگان توزیع گردیدند و پیر سیمینار بزرگداشت دانشمند و متصوف بزرگ میا فقیر الله جلال آبادی را به وزارت اطلاعات و کلتور و اکادمی علوم افغانستان تبریک میگوئیم و در این گزارش گونه شما را به مطالعه نظر چند شرکت کننده خارجی پیرامون کار سیمینار فرا میخوانیم .

سید محمد حسن رضوی رئیس کتابخانه (مولانا آزاد) در پوهنتون اسلامی (علی گر) و هم چنین رئیس شعبه علم کتابداری در همین پوهنتون که از کشور هند به مناسبت اشتراک در دو صدمین سال وفات متصوف بزرگ میا فقیر الله به کابل دعوت شده است زبان دری را روان و سلیس صحبت میکند و با آگاهی که در زمینه عرفان و تصوف شرق و صوفیسم دارد میتواند نظر های جالبی پیرامون نتایج سیمیناری که به آن دعوت شده است داشته باشد و با آنکه فرصتی اندک دارد و گفت و شنود با وی در فاصله میان دو بخش یکی از جلسات سیمینار صورت میگردد وقتی میدانم که برای هفتگی نامه ژوندون سخنانش را میگیرم صمیمانه دعوتم را برای

صحبت می پذیرد و یاد آوری میکند که وی با این مجله آشنایی کامل دارد و شماره هایش را همیشه از نظر میگذراند .

رضوی در پاسخ به نخستین پرسش در این مورد که وی پیش از شرکت در سیمینار میا فقیر الله چه شناختی از این صوفی وارسته و دانشمند داشته است ، میگوید :

من باتوجه به رشته اختصاصی علمی ام در پوهنتون و علاقه شخصی ای که به مطالعه و تحقیق متن های قدیم و نسخ خطی داشتم آثار صوفیانه و عرفانی را نیز در خلال کار های دیگر علمی از نظر میگذراندم ، مگر با تاسف در کتبی که پیرامون تصوف اسلامی در هند به چاپ رسیده است نامی از میا فقیر الله

افغان و چکوسلواکی برنامه‌های تحقیقی مشترکی را به همکاری هم پیش ببرند .
 سومین مهمان خارجی که با وی به صحبت می‌نشینم خانمی است خوش صحبت و خونگرم از کشور شورآها .
 وی که (گراس مووا النسیبیا) نام دارد دکتور در اجتماعیات است و همکار قدیمی و سابقه‌دار در اکادمی انستیتوت شرقشناسی اتحاد شوروی از این خانم پیش از اینکه پرسشی در زمینه شناخت وی از آثار میافیر الله جلال‌آبادی به عمل آید شروع به صحبت میکند و در همین مورد میگوید :

این وقتی به چکوسلواکی مراجعت کنم وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی میافیر الله را به هموطنانم بشناسانم و یقینا در این زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهم نگاشتم و مطالعاتی جدی تر به انجام خواهم آورد .
 چون فرصت گفت و شنود به پایان آمده است سخن را دوام میدهم و پروفیسور یان ماریک خواهش میکند در ختم گفته هایش این نکته را هم یاد آوری کنم که وی آرزو مندروزی است که همکاری های علمی و فرهنگی میان کابل و پراگ بیش از این انکشاف یابد و دانشمندان

بقیه در صفحه ۵۰

میگوید :

صوفیزم در بی‌معنویت است و در مجموع مردم را به براعتیایی در برابر جلوه های مادی زندگی توصیه میکند . از نظر متصوفان اگر معنویت رواج کامل یابد جای برای ظلم باقی نماند و همه می توانند در بسک نظام عادلانه و برابر با هم زندگی کنند و از شادی های زندگی لذت ببرند .
 - بعد از بازگشت به کشور خود تان آیا به تحقیق و مطالعه در باره میافیر الله جلال‌آبادی دوام میدهید و بایه دانسته های خود در این زمینه بسنده می‌کنید ؟

این وقتی به چکوسلواکی مراجعت کنم وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی میافیر الله را به هموطنانم بشناسانم و یقینا در این زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهم نگاشتم و مطالعاتی جدی تر به انجام خواهم آورد .
 چون فرصت گفت و شنود به پایان آمده است سخن را دوام میدهم و پروفیسور یان ماریک خواهش میکند در ختم گفته هایش این نکته را هم یاد آوری کنم که وی آرزو مندروزی است که همکاری های علمی و فرهنگی میان کابل و پراگ بیش از این انکشاف یابد و دانشمندان



گوشه یی از سیمینار علمی دو صدمین سالگرد وفات میافیرالله .

باسیاستمداران دوران خود ارتباطاتی داشت به عنوان مثال وی دیدار هایی با سر فراز خان والی شکار پور داشت و چون این والی فابریکه یی‌راکه انگلیس‌ها برای استثمار بیشتر قوای انسانی در شکار پور گشایش داده بودند مسدود ساخت گفته میشود که وی در این کار متاثر از نظرات میافیر الله بوده‌است .
 با توجه به این نکات در میابیم که میافیر الله از زوای صوفیانه‌ها رد میکند و میخواهد به آن شکل اجتماعی و سیاسی بدهد .

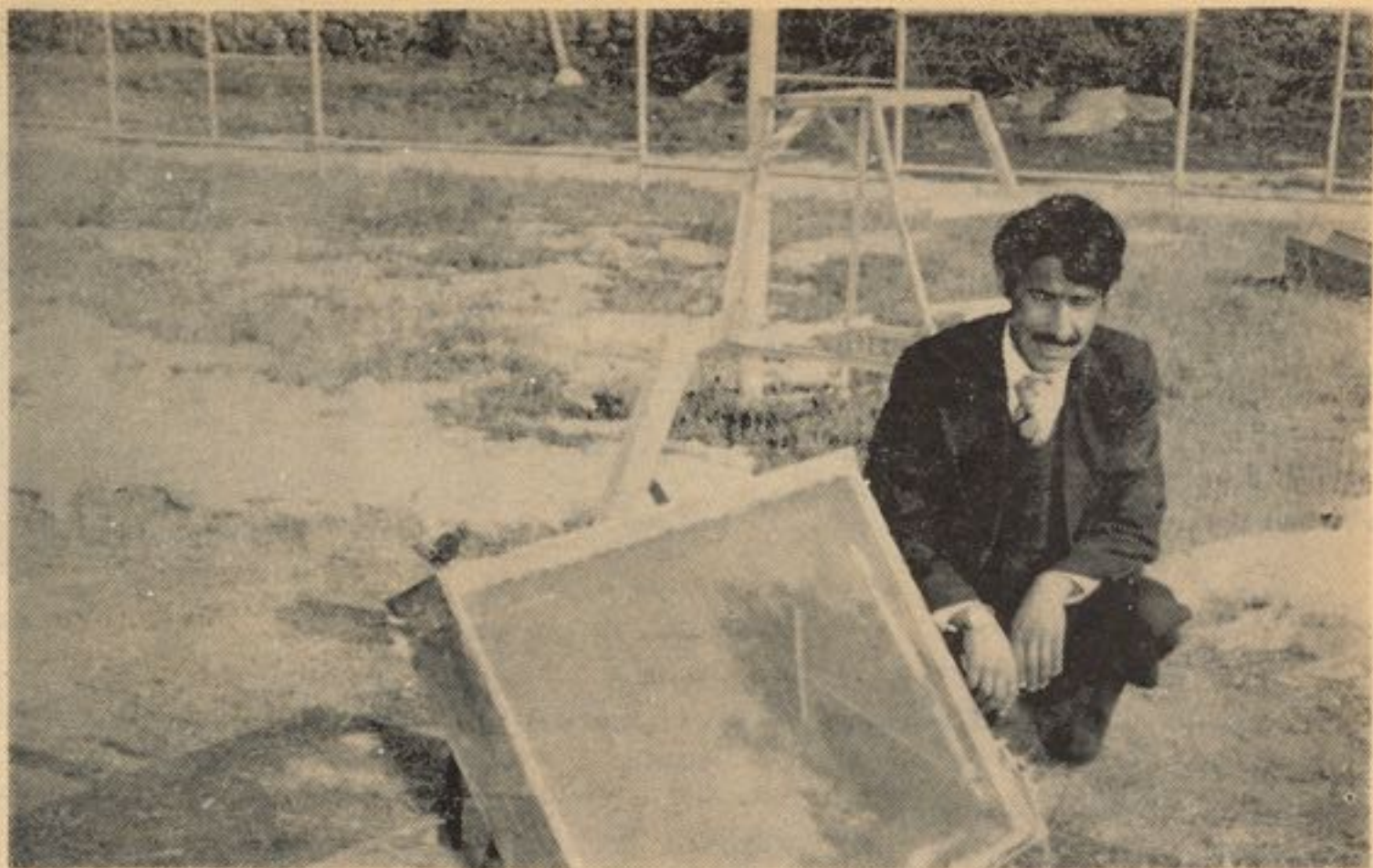
در آخرین پرسش از حسن رضوی خواسته میشود که فشرده نظرش را در باره مفیدیت سیمیناری که در آن شرکت داشته است بگوید و جواب این است که :
 - آنچه من از این سیمینار دریافتم که آثار میافیرالله جلال‌آبادی پیش از آن با ارزش و مهم است که تاکنون فکر میشد و به همین دلیل در باره کار های تصوفی وی باید مطالعاتی گسترده تر صورت گیرد و بیشتر تحقیق گردد که این وظیفه دانشمندان کشور شماست .
 و دیگر اینکه روش محققان افغانی در کار تحقق از نظر من بسیار جالب توجه است و نتایج این شیوه کمتر از محققان درجه اول میباشد .

از سید حسن رضوی مهمان کشور هند تشکر میکنم و به سراغ پروفیسور (یان ماریک) میروم که از کشور چکوسلواکیا رنج سفر را به خود هموار کرده و برای شرکت در سیمینار دو صدمین سال وفات میافیر الله به کشور ما آمده است و وی که به سمت عضو شرقشناسی در اکادمی علوم چکوسلواکیا کار میکند و معاونت ریاست بخش آسیای جنوبی را نیز در همین اکادمی عهده دار است در باره اینکه در چه زمینه‌هایی پیرامون میافیرالله جلال‌آبادی و آثار وی مطالعه دارد میگوید :- متأسفانه . وقتی به کابل دعوت شدم تمام متن های موجود زبان های دری و پشتو در اکادمی چکوسلواکیا را از نظر گذراندم اما در باره وی مطلبی نیافتم .
 میگویم :
 - به صورت کلی در باره تصوف و صوفیزم



چند تن از دانشمندان داخلی و خارجی که در سیمینار دو صدمین سال وفات میافیرالله اشتراک ورزیده بودند .

* این دستگاه چه مقدار مصرف دارد ؟
 ** بیش از سه صد افغانی خرج نمی بر دارد که آن هم برای تهیه دستگاه است .
 * چرا دستگاه و کار خویش را انکشاف نمی دهید ؟
 * اگر دست مایه و پول می داشتیم همین کار را میکردم .
 * خوب بیا بیم به اصل مطلب که فعلا کار اساسی و اصلی تانرا میسازد . حال تو ضیح بد هید که این دستگاه گرم کنند ه آفتابی آب چگون کار میکند و چگون ه از نور آفتاب بهره می برد .
 ** نخست لازم می بینم که پیرامون ساختمان این وسیله کمی حرف بزنیم . ساختمان این دستگاه بسیار ساده است و هر کس می تواند بدون داشتن مهارت خاص آنرا برای خودش بسازد .
 این دستگاه صندوق مسطیل مانندی است که از پنج سوبا



محمد کریم در بهلولی آب گرم کن آفتابی اش

آستین بالا زنید

«آب گرم کن آفتابی» بسازید

میتوانید با این وسیله ، آب گرم تهیه کنید ، ظروف و لباس ها را بشوید
 * خورشید منبع بزرگ انرژی است ، نه برای دریافت انرژی آن پول ضرورت است و نه محکومین میتوانند آن نور طلایی را به احتکار گشائند .



قطراتی به قسمت داخلی آینه می چسبند و بعدا قطرات به يك نقطه جمع میشود و آنگاه به طرف می ریزد و همین قطر ه های ریخته شده به طرف ، از پاکترین و بهترین آب مقطر است که اگر بخواهیم برای استیشن های هوا شناسی و دیگر موارد ضرورت از آن استفاده خواهد شد .
 * فکر نمی کنید که آب مقطر حاصله به مقدار بسیار نا چیز خواهد بود ؟
 ** چرا ، همینگونه است . فعلا این دستگاه کوچک به مقدار يك گیلان ، آب مقطر تهیه میدارد که ضرورت استیشن های هوا شناسی را بر فوع میدارد ، اما با تهیه دستگاه بزرگتر میتونیم آب مقطر بیشتر استحصال کنیم .
 چوب احاطه گردیده و یکطرف آنرا دو پارچه شیشه معمولی پوشانیده است . دربین این مستطیل ظرفی ساخته شده از آهن چادر به مساحت چهل و پنج دسی متر مربع و ضخامت دو سانتی متر نهاده شده است . به يك گوشه این ظرف قیفی نصب گردیده و به کنار دیگر آن يك شیر دهن آب ساخته شده است که برای آب انداختن و آب گرفتن کمک می کند . زمانیکه این ظرف ده لیتر آب (به درجه مثبت دوازده درجه) را بخود جا میدهد در طرف چهل و پنج دقیقه در اثر تابش نور آفتاب به چهل و پنج درجه سانتی گراد میرسد . اگر مدت دو نیم ساعت انتظار رود ، می توانیم از آب جوش آن جای تهیه

با او آششوید

محمد کریم مامور فنی تخیلیک هوا شناسی و متبکر و ایجاد گر وسیله آب گرم کن آفتابی ، زندگی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذرانده است . هنوز ده سالش نبود که به وزارت مخابرات در ازای یکصد و پنجاه افغانی پیاده مقرر شد . وسالی ترفت که وزارت مخابرات را به حروف چینی نزد خلیفه کاظم علی در مطبعه دولتی ترک گفت . چندی نگذشت که دست و چشمش به چیدن حروف آشنا بی پیدا کرد و عزیز ترین دستیار استاد گردید ... آنجا نیز آرام نگرفت ، با خرده سواد که داشت به میز امتحان مدرسه نشست و به صنف چهارم پذیرفته شد . با هوش و ذکاوتی که بهره برده بود ، دوازده سال در سی مکتب را به دهسال ختم نمود و زبان انگلیسی را با مهارت خاصی فرا گرفت و از کتابها و منابع علوم در زمینه کار خویش ، استفاده فراوان برد ...

آنهم هر فوع میگردد .
 * آیا در این زمینه از کسی تشویقی
 هم دیده اید ؟

** راستش تا هنوز نه . و تنها
 دوستان صمیمی و یکرنگم به
 تشویقم پرداختند و دیگران به
 ریشخند م گرفتند .

* در کار های علمی ، بخصوص
 کار شما حادثات جالبی رخ میدهد
 که شنیدنش دلچسب خواهد بود .

آیا برای شما چنین ...

** چرا ، ز ما نیکه دستگاه هرگز
 گرمی را ساختم در بین آن بیب های
 از مس که از میان آن آب عبور
 میکرد جا بجا گردیده بود آن بیب ها
 به تانکی ذخیره آب وصل میگردد
 و موقعیکه آب داخل اخذه انرژی
 خورشید ، گرم میشد به تانکی
 ذخیره میرفت و عوض آن آب سرد
 به تانکی سرد از یر میگردد . در
 همین اثنا بیب آب سرد که بداخل
 اخذه میرفت و وصل نبود و آب
 سرد بیرون نمی داد و رفیقی
 به شوخی قالمقال را به راه
 انداخت که آب جوش آمده ، آب
 جوش آمده .

عرق شرم بر پیشانی ام میخورد
 که اتفاقاً متوجه شدم که جریان
 آب سرد به داخل اخذه وصل نیست
 آنرا پیوند زدم و ربع از ساعت
 گذشت و باز رفیقی بر سبیل
 شوخی و تمسخر دست خود را به
 تانکی ذخیره زد و با فغان و ناله
 اینبار مواجه شد . . . زیرا به راستی
 دستش را آب جوش نوازش داده
 بود .

* امید وارم موفقیت های پر-
 درخشانی نصیب تان شود .
 ** تشکر .

برد ؟

** گمان نمیکنم . چیزی نیست که
 در ید و توانایی منحصر بفرد من
 باشد و دیگران را دسترس نباشد
 قبلاً گفتم برای تهیه این دستگاه
 مهارت خاص فلان انجنیر و فلان
 نجار بکار نیست . هرکس می
 تواند به سهم خود دستگاه آب جوش
 کن آفتاب بسازد و استفاده ببرد
 . بی آنکه سودی ببرم و گذشته
 از همه هدف من از اینکار خدمت
 عاجزان به هموطنان عزیز است
 که چند صباحی به نام نیک زندگی
 کنم و از دست آورد کارهای لذت
 ببرم . بخصوص به خانواده توصیه
 میدارم که برای لباس شوئی از
 این دستگاه کم خرج استفاده
 نمایند .

* در آینده چه کاری زیر دست
 دارید ؟

** میخواهم همین دستگاه های
 کوچک آب جوش کن ، آب مقطر
 مرکز گرمی و پخت و پز را که قبلاً
 ساخته ام و تا هنوز دوسه تایی آن
 نا تکمیل است ، به اكمال رسانم
 و در ضمن برای دستگاه آب جوش
 کن آفتاب که فعلاً با گردش نور
 آفتاب باید نقل و انتقال بیابد ،

دستگاه ساده و بی مصرفی
 بسازم که در طول روز همچون
 گل آفتاب پرست با گردش آفتاب
 حرکت کند و زاویه تابش خورشید
 آفتاب را تعقیب نماید . عملیه اینکار از
 نظر علم فزیک یک پرابلمی ندارد اما
 تنها از نظر فن مشکلاتی دارد که



محمد کریم ، مبتکر و ایجادگر آبگرم کن آفتابی به تشریح کار
 دستگاه آبگرم کن آفتابی می پردازد .

به احتکار کشانند . مدت ها به حسرت
 نشسته بودم که آیا بشر روزی
 موفق خواهد شد که تمام انرژی
 مورد ضرورت خویش را از-
 خورشید بدست آورد . گمان میکنم
 امروز فرارسیده است و در پهنه
 زمین به سطح گسترده و پر مصرف
 آن از انرژی آفتاب استفاده ها
 میشود که بسیار امید بخش است
 با آب گرم این دستگاه کوچک
 میتوانیم البسه و ظروف خویش
 را تمیز نماییم و از مصرف زیاد
 برق جلوگیری کنیم .

* این دستگاه آب جوش کن
 آفتابی شما به چه قیمت ساخته
 میشود ؟

کمتر از هفتصد افغانی . دو تخته
 شیشه (۹۰ + ۶۰) و ظرف ساخته
 شده از آهن چادر و یک صندوق
 چوبی . . .

* آیا فکر نمی کنید که از این ابتکار
 خویش ، فایده بسیار خواهد

بداریم .
 این دستگاه به زوایای ذیل به
 سوی خورشید عیار میگردد ، زیرا
 نور آفتاب به پنج زاویه مختلف
 تابش میکند ، زوایای مذکور
 عبارتند از :

۱- کوساین اف - ساین اف
 که نظر به عرض البلد تغییر می
 کند .

۲- کوساین بی - ساین بی
 که نظر به تابش خورشید در
 هر روز تغییر مینماید .

۳- کوساین تو
 که در طول روز تغییر می
 خورد .

* چطور شد که در بی ساختن آب
 جوش کن آفتابی بر آمدید ؟

* خورشید منبع بزرگ انرژی
 باست ، نه برای دریافت انرژی
 آن پول ضرورت است و نه
 محترکین میتوانند آن نور طلایی را



صحنه های از فیلم «۲۴ ساعت بالای وظیفه».

قسمت سوم

نگرشی به سینمای شوروی این سینمای انسانی

رفتار می کند. بودوفکین با نمایش تعدادی جزئیات محیط اجتماعی وضع ذهنی و اعمال پیرامان را با وسایل بصری نشان می دهد. مکانیسم پراکنده ساعت که شوهر نیلوونا شگافش کرده است نمای از شور بختی خانواده است قطرات آبی که پیوسته و یک نواخت به دست شوی می چکد کندی گذشت زمان بر نیلوونای سوگوار. تنهایی او و اندوه بی گرائش را برجسته می سازد. در دلسانی که سرهاشان را نحوه فیلم برداری قطع کرده است عجوبی گوینده بر علیه عدالت تزاری است بالاخره پیوند شاعرانه نمای کارگران تظاهر کننده به نمای شکستن یخ های رودخانه در بهار، بی مرگی طبقه کارگر و شکست ناپذیری انقلاب را اعلام می دارد. فیلم بعدی بودوفکین به نام پایان سن پترزبورگ (۱۹۲۷) رویداد های اکتبر را از طریق

سرخ انقلاب را که از دست پسرش به زمین افتاده برمی دارد و در برابر دیدگان قزاق ها به اهتزاز در می آورد آماده نبرد تا آخر سن دم زندگی. با نالوف تصویر درختانی از باول جوان سال عرصه میکند جوانکی بانش کشادویی دندان که بعد ها مبارزی بی گمرو یک انقلابی می گردد. صحنه ملاقات او با مادرش در زندان آکنده از زیبایی روحانی و - ایت دلیرانه است فلم همچنین نمایانگر تکامل شخصیت باول است او که در آغاز به عنوان پسر بچه کارگر شوروی بی مسوولیتی معرفی می شود به مدت زیر سلطه نفوذ محیط اجتماعی و شیوه زندگی کهن است سپس او به ندای انقلاب پاسخ می گوید. در دادگاه رویاروی مامورین بی رحم و ابله، چهره انقلابی آگاه و مطمئن خود را آشکار می سازد و در صحنه فرار از زندان با در ایت و دایری

الهام پذیرفته و آکنده از عواطف عمیق انسانی بودند. «ورابار انوفسکایا» تصویر ارزشمندی از مادر قهرمان به نام «نیلوونا» عرضه میکند زن با ایمال شده و خاموشی که هدفش حفظ خانواده است و از آن در برابر تجاوز قدرتمندان حراست میگرد و روحیه انقلابی این زن با اهتزاز در آوردن بیرق سرخ در برابر چهره مامورین انتقام جوی قزاق به ایچ کمال می رسد بیان بصری چشمان نیلوونا قزاق ها التماس می کند که دست از پسرش بردارند قامت شکننده او که در زیر بار اندوه در هجوم شکسته است فراموش نشدنی است آنگاه که بیگانگان به اتاق کام می گذارند و اجازه سنگین شوهرش را می آورند او تنها دست هایش را از سردر ماندگی حرکت میدهد گویی می گوید چیزی مخوف و اجتناب ناپذیر از خود دور سازد اما همین زن در پایان فلم باغشور مشهورانه شکفتی بیرق

با تمام نواقصش زمینه را برای حل موفقیت آمیز این مشکل اساسی فراهم می سازد و فیلم اکتبر یکی از زیبا ترین یادبود های انقلاب در فرهنگ شوروی باقی می ماند. مادر: در حالی که ایزنشتین سعی داشت در فلم های تاریخی و انقلابی خود تصویری از توده های انقلابی بیافریند. «سه ولو و بود و فکین» در فلم مادر (۱۹۳۶) به ترسیم انقلاب از طریق خصایل فردی کارگران انقلابی گوشید بود و فکین داستان برجسته ماکسیم گورکی به نام مادر را برگزیده از تجربه شاگردان استانیسلاوسکی که بازیگران هنر تیاتر بودند، بهره گرفت تصاویر گورکی از کارگران انقلابی روس به طرز شگرفی روشن و معتبر بودند. این تصاویر از احساس صادقانه ایدئولوژیک



دو صحنه از فیلم دلچسپ شوروی بنام «۲۴ ساعت بالای وظیفه».



هنرمند موفق سینمای شوروی

بدین سان بهترین آثار سینمای شوروی در سال های دهه بیست در خدمت تاریخ انقلاب بوده اما فلم سازان شوروی به مضامین گوناگون تر نیز توجه داشتند مانند جنبش ماه دسامبر در فلم های دکابریست ها (۱۹۲۷) از ایوانوفسکی و با شگاه اقدامات (۱۹۲۷) از گوزینتف و ترور برگ جنبش بویو لیست ها در فلم های کاخ و دژ (۱۹۲۴) وستیان خالتورین از ایوانوفسکی و جنبش های آزادی بخش ملی در اوکراین (تاراس تریا سیلو از گاردینو) روسیه سفید (کاستوس کالینو فسکی) در تمام این فلم ها نبرد مردم علیه استثمار و استبداد مورد تأیید قرار گرفته است از میان فیلم هایی

که به تاریخ کشور های خارجی می بردازند همه موفق تر فلم گوزینتف و ترور برگ است به نام بابل جدید (۱۹۲۹) در باره کمون پاریس این فلم که بر پایه زمان های رومانها (زولوا) و نقاشی های امپرسیونیست اطراچی شده است محیط فرانسه در قرن نوزدهم را به تصویر میکشد . سینمای تاریخی به پیشرفت و موفقیت های شوروی در سال های دهه سی در عرصه تازه ای دست یافت بایدایش صدا و آوای انسانی و موسیقی خاص فلم ها تمام عواملی که به شکلی موثر امکانات سینمایی غنایی بخشیدند در اختیار سینما گران قرار گرفت .

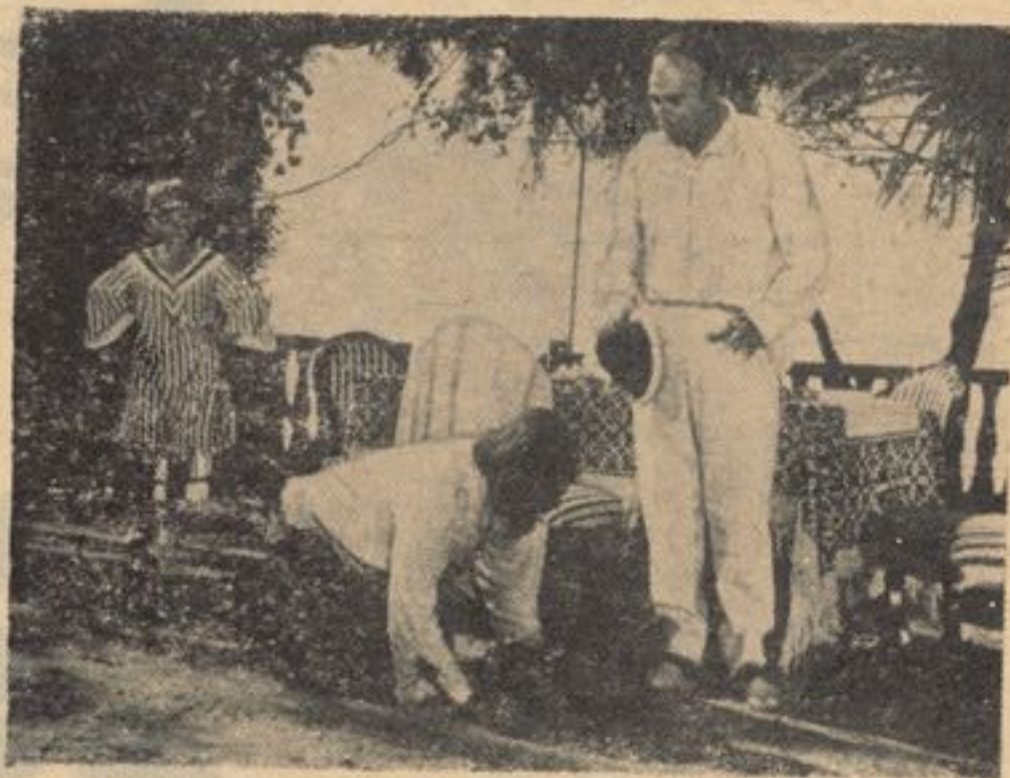
تمام



یکی از صحنه های جالب سینمای معاصر شوروی .

تمام این فصل ها با قصه گوئی شاعرانه پدر کلان «نیود» ونوه اش به یکدیگر پیوسته اند هدف «داوژنکو و باز یگرش» «ادمسکی» ارائه تصویری عمومی از تاریخ ملی او گراین بود پیوند تخیلی نمادگرایی و صحنه های زندگی روزانه تاریخ زندگی معاصر انسان ها و چو به یاری استعداد شگرف شاعرانه امکان پذیر گشته است داوژنکو در ادغام تصاویر دیران های گوناگون تاریخ در یک ترکیب هنرمندانه یگانه به موفقیت در خسانی دست یافته است . داوژنکو مضمون انقلاب کارگری در او کراین که در فلم زوینگورابه آن اشاره کرده بود در فلم زرادخانه (۱۹۲۹) ادامه و تکامل داد «تیموش» کمونیست یکی از شخصیت های فلم «زوینگورا» که نقش او را سوا شنکو ایفا می کند ، به صورت قهرمان اصلی «زرادخانه» درمی آید این فلم با وجود سرشت نجیب و رومانیکش اثری واقع گرا است از بلوغ آیدبولوژیکس برخوردار است که به زبان شاعرانه بیان میگردد. داوژنکو ساخت بیان شاعرانه را استادانه به کار می بندد ، تکنیک پوستر ها ، اشعار و سرایش های مذهبی را برمیگزیند و در بافتی تصادفی درمی آمیزد از استعاره ها و تمثیل های قومی سودمی چوید تا تصویر مستند و از اینک بخشی از سنت کلاسیک سینما هستند .

ترسیم سینمای یک پسر جوان روس که (نقش او را جولف ایفامی کند) نشان می دهد این جوان که نماینده دهقانان بی چیز است برای زنده ماندن از روستا به شهر می آید با ش به نبرد میان کارگران و کارخانه داران سرمایه دار کشیده میشود سپس در جنگ جهانی اول به جبهه اعزام میشود و خلال این مدت با بلشویک ها به همکاری می پردازد بودوکنین و فلم بردارش انا تولی گولو وینا تصویر عظیمی از سن پترزبورگ آفریدند ، پایتختی زیبا و مجلل بی رحم و انسان ستیز. فلم نمایانگر تضاد پترزبورگ رسمی با محله های کارگر نشین طبقان زده است صحنه بازار بورس با استفاده از تأثیرات تدوین «مونتاز» سریع رشته ای از صورت های بی ریخت دست های جنگ زنده و سر های براق بورژواها را نشان می دهد که در تب آزمندانه دلالتی بورس به یکدیگر می برند. سپس تصاویر سنگر های می آید : سربازان روسی و آلمانی در زیر آتش توپخانه در کنار خاکریز های زمین سیاه مدفون شده اند ، آن ها قربانی منافع بورژواها و زمین داران پلید و قدرت های ننگین مهاجم گشته اند صحنه های انقلاب در پترزگرا در اندزلی « اوورد» نبرد های خیابانی ، همگی سرشار از سادگی و شعرناب. اینک بخشی از سنت کلاسیک سینما هستند .



صحنه یکی از فیلم های تازه شوروی

«الکساندر داوژنکو» فلم ساز برجسته او گرایی نقش شایانی در پیشبرد سینمای تاریخی شوروی ایفا کرده است در فلم زوینگورا (۱۹۲۸) بود که داوژنکو سبک خاص و اصیل خود را تکامل بخشید این فلم فصل هایی از دوران های مختلف تاریخ اوکراین را در بر می گیرد و رودوارانکیان به خطه «اسلاو» فیلم علیه یوگوسلوانی ها ، باز نمایش رومانیک شورشی های دامالک ها ، همچنین فصل های تازه نری مانند جنگ جهانی اول ، انقلاب اکتبر ، مشکلات «پتلیورا» و فعالیت مهاجران سفید در تمام این رویداد ها پدیدار می گردد .

نظری سیاسی معتبری از رویداد های تاریخی واقعی ترسیم کرد .

دست مایه ای که داوژنکو بعنوان شالوده فلمش برگزیده است ، شورش کارگران کارخانه تسلیحات کیف «زرادخانه» علیه حکومت مرکزی ناسیو نالیست «رادا» در (۱۹۱۷) است فلم همچنین شامل فصل های است که وضعیت دهقانان او کرائی را زیر یوغ اسارت رژیم آزادی ، آخرین ماه های جنگ ، و تحول انقلابی در جبهه رانسان می دهند ، شخصیت مرکزی «تیموش» در تمام این رویداد ها پدیدار می گردد .

مرد مو قری که لبها س ابرومندی
 در بر کرده بود و صورت ز شست
 و گریه خود را با طراف میگردانید
 با ترس و وحشت فریاد کشید.
 - چه میکنند آقایان! می بینید
 چه میکنند .

هیچ هوای خفه و پر هیچانی
 چون سیل بی انتها فضا را پر
 میکرد. در میان شکنجه ، ترس
 و وحشت ، اضطراب و یاس و
 نو میدی نیروئی بود جود میا مد
 که افکار خموده و عقب مانده
 مردم را آهسته و نا محسوس
 روان می بخشید و زنده میکرد .
 - اجازه بدید . برای چه ا و
 بسر باز د شنام داد .
 - سر باز او را کتک زد .
 - او میباید پستی کسار رفته
 با شد .

در گوشه ای دو نفر زن به کمک
 شاکر د مد رسه ای دست کار-
 گری که تیر خورده بود مسی
 بستند .

او ابرو ها را در هم کشید ه
 بود و خشمناک با اطراف مینگر-
 یست با کسانیکه دور او را
 گرفته بودند حرف میزد .

- ما هیچ منظور مبهم و پنهانی
 نداشتیم فقط مردمان پست فطرت
 و مفتشین نظمیة ممکن است
 بما نسبتها بی بد هند . ما از
 وسط خیا با آنها آشنا می-
 رفتیم ، وزرا میدادستند برای
 چه میرویم ، سواد عریضه ما
 اکنون هم روی میز آنهاست . این
 پست فطر تنها ممکن بود بما بگو-
 یند که اجازه ندادید بیاید ...
 وقت داشتند و می توانستند بما
 بگویند که اجازه ندادید . اگر گفته
 بودند ما امروز جمع نمیشدیم -
 ... همه میدادستند هم پلیس میداد-
 نست هم وزرا میدادستند که ما
 خواهیم آمد . این غارتگران و
 پست فطر تنها ...

بیر مرد سپید مو لاغر اندامی
 با لحن جدی و متفکری پرسید .
 - در عرض خودتان چه
 چیزی در خواست کرده اید .
 - در خواست کرده ایم که
 تزار از میان هلتا شخصاتی را
 انتخاب کند و با آنها امور کشور
 را محول کند نه با کارمندان و
 نوکران خود ، این پست فطر -
 تنها روسیه را و ایران و ور شکست
 کرده اند و این ملت را غارت نموده



نخستین
 اثر ماکسیم گورکی

پیوسته گذشته

بروز سبیا • نشاند • اند .
 پیر مرد اطهار داشت .
 - حق با شماست ... با یسد
 کنترولی در کارها باشد .
 زخم کارگر را بستند و بسا
 احتیاط لباسش را کشیدند .
 - اقایان . تشکر میکنم . من
 بر فقا گفتم که رفتن ما بیهود
 است و فایده نندارد اکتون
 حرفهای من ثابت شد .
 در این حال با احتیاط دستش
 را بیند کمه های پالا پوشش
 داخل کرد و آهسته از آنجا
 دور شد .
 - میشنوید چطور آنها قضاوت
 میکنند . عزیزم ! این ! ...
 - بله ! با وجود اینکه چنین
 کشتار و قصابی را • افتاده .
 - امروز نو بت او بود !
 - فر داد میتوانند مرا ...

بودند و اندیشناك از فراز سر
 مردم بجلو نگاه میکردند .
 جمعیت در هم طومار میشد راه
 درخاموشی و ترس روی فرو میگرفت .
 افسار و براق اسبها صدا میداد .
 صند و قهای آهنی ترق و تروق
 میکرد لوله های توپ در حالیکه
 دشمنان تکان میخوردند بدقت به
 زمین نگاه میکردند گونی آنرا
 بو میکشیدند . این روزه ، آدم را بیاد
 مراسم تدفین می انداخت .
 ناگهان صدای انفجار گلوله
 ای بگوش رسید مردم بجای خود
 خشک شدند و بدقت گوش فرا
 دادند .
 کسی با صدای آهسته گفت .
 - دوباره ...
 ناگهان جنب و جوش شدیدی
 در جاده پدید آمد .

بیکر مردی بر فراز جمعیت
 نمودار گشت و در تاریکی شامگاهان
 او از رسایی طنین انداز شد .
 - هر کس میخواهد برای
 آزادی ، بخاطر ملت ، برای حق
 حیات انسانی ، برای زحمت
 و کار ، مبارزه کند هر کس ما یل
 است در بیکار و مبارزه بخاطر
 آیندگان بمرید به کمک بشتابد .
 عده ای بسوی او رفتند . آهسته
 مترا کمی از اجساد انسانی که
 بهم فشرده شده بود تشکیل گردید
 برخی شتابان میرفتند و در
 تاریکی ناپدید میشدند .
 - می بینید ملت چطور به بیجان
 آمده است .
 - کاملا حق دارد ... کاملا ...
 محشری بر پا خواهد شد .
 ای ... ای ... ای
 در تاریکی شما مگهان مردم

تا بید و شراره در دلش مشتعل
 نبود شتاب داشت تا هر چه زود
 تر بکنج منزل خود بخزد .
 هوا تاریک شد اما چراغهای
 خیابان هنوز روشن نشده
 بود .
 صدای گرفته ای فریاد
 زد .
 - سوار نظام .
 - ناگهان از گوشه جاده دسته
 کوچکی از سربازان مسوار
 پیچیدند چند ثانیه اسپه
 بی تصمیم در جاسم میگو فتند
 اما یکباره با سرعت برقی بجانب
 مردم روان شدند . سربازان به
 طرز عجیبی زوزه میکشیدند و نعره
 میزدند در صدای آنها یک چیز
 غیر انسانی تاریک و نامفهوم و نا
 آشکار که تقریباً بیاس ما
 لیخولیا ئی شباهت داشت بگو-



بله ! ..
 در جای دیگر با حرارت مباحثه
 میکردند .
 راستی ممکن است که ((او))
 اطلاع نداشته باشند .
 - پس در اینصورت و جود
 او چه فایده دارد .
 اما آنها نیکه گوشش میکردند
 بلکه دوباره مردم رازنده کنند
 دیگر شما رشان اندك و نامحسوس
 س بود سعی و گوشش آنها برای
 احیای آن شیخ بیفایده بود
 و فقط کینه و بغض و کینه نفرت
 مردم را برمی انگیزت . از هر
 سو همچنان که بدشمن حمله
 میشود با آنها حمله میشد و آنها
 با ترس و وحشت فرار میکردند .
 آتشبار توپخانه برای پراگنده
 ساختن مردم وارد جاده شد
 سر بازان براسبها نشستند

- کجا؟ کجا؟
 - در جزیره ... در جزیره وا -
 سیلو فسکی .
 - شما خودتان شنیدید ؟
 - راستی !
 - بشرفم سو گند که آتبار
 اسلحه را تصرف کردند ...
 - او ؟
 - سیم های تلگراف را هم
 بریده اند ، سنگر بندی کرده
 اند ...
 - بله . پس اینطور .
 - عده شان زیاد است .
 - زیاد .
 - آخ . چه خوب بود انتقام
 خون بیگناهان را میکردفتند !
 - برویم آنجا !
 - ایوان ایوانو یچ . برویم .
 - بله ... این ... میدانید .

پراگنده و ناپدید میشدند
 بخانه هاییشان میرفتند در دل
 نگرا نی و اضطرابی احساس
 میکردند که تا آن موقع هنوز با
 آن آشنا نبودند حس تنها نی
 ترس اوری برایشان چیره میشد ،
 رفته رفته به سر نوشت شوم
 خویش ویز ندگی رقت بار خود
 که در خورد یوانگان و بردگان
 بود آگاه میشدند . آماده بودند
 هر عملی را که برای تغییر این
 وضع ننگین سودمند و مفید
 بنظر میرسید انجام دهند .
 ظلمت و خاموشی اطراف را
 فرا گرفت تاریکی شب اتحاد
 وار تباط ضعیف و ناپایداری که
 مردم بین منافع ظاهری خویش
 احساس میکردند میگسیخت . هر
 کس که نور ایمان در قلبش نمی

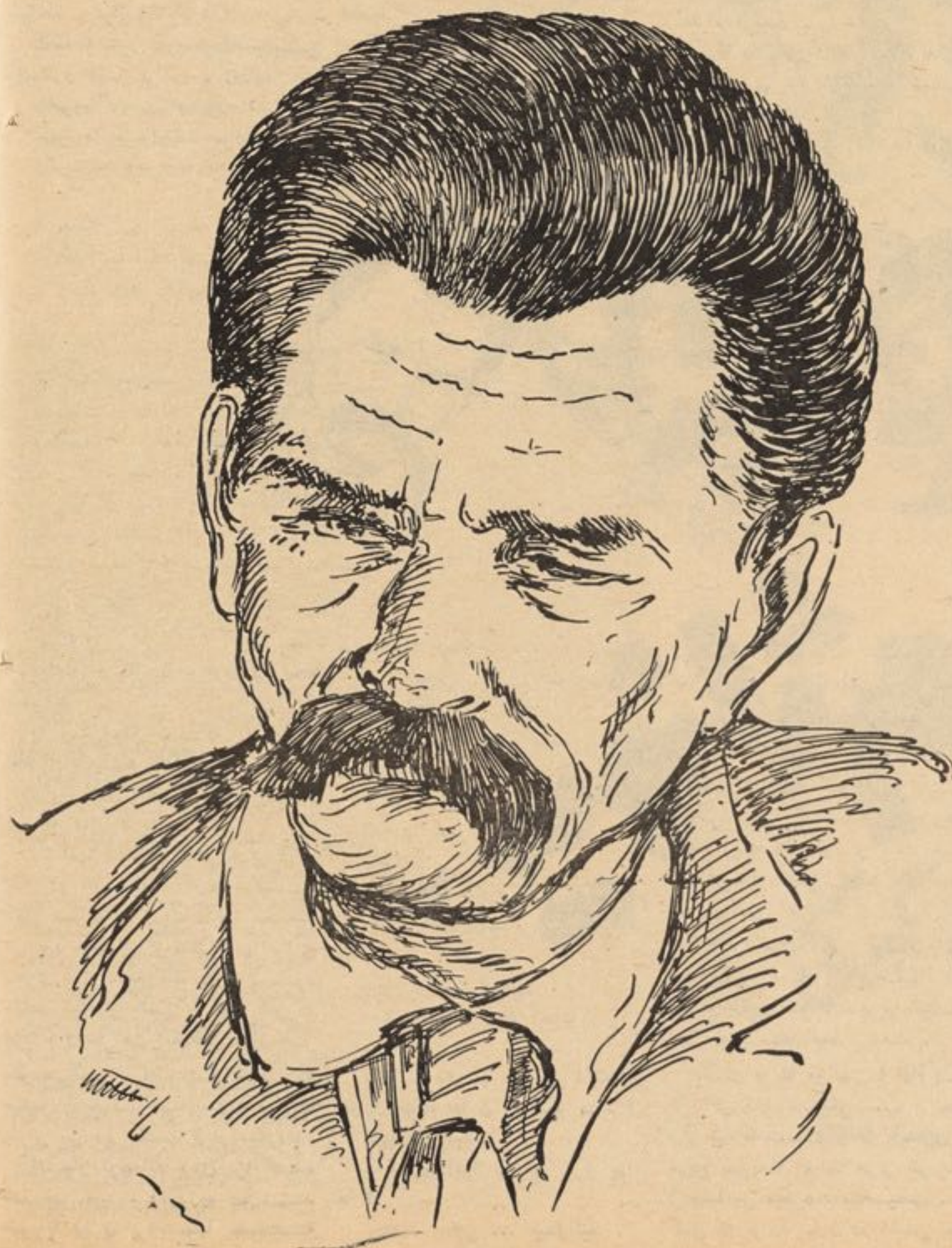
ش میرسید . در تاریکی شب
 هم سبیا و هم مردم کوچکی
 سبیا تر بنظر میآمدند . قداره
 ها با برق ضعیفی میدرخشید .
 رفقا . با هر چه بدستتان
 میرسد آنها را بزنید . انتقام
 بکشید . بزنید .
 - فراز کن .
 - سر باز ، بجه جرات مرامیز -
 نی؟ منکه موژیک نیستم ؟
 - رفقا . با سنگ بزنید .
 بیکر های سبیا و کوچکی
 بروی زمین میفتید ، اسپه میبر -
 یدند شیشه میکشیدند فر فر
 میکردند صدای چکا چاک فولاد
 بگوش میرسید .
 نعره فرمادند هوا را شکافت .
 - جو ... خه !
 لاله ورق بزنید

شمپور شتابان و عصبانی
 بصدا در آمد مردم میدویدند
 بیکدیگر شانه میزدند و می
 افتادند خیا بان خلوت شد و در
 وسط آن روی زمین بر آمدگی
 های تیره رنگ ظاهرا گشت و از
 جای دوری پشت پیچ جاده صدای
 سم سنگین و شدیدا سیپها به
 گوش میرسید ...
 رفیق . شما زخم برداشته
 اید .
 بنظر م یک گوشم کنده
 شد ...
 آخر با دست خالی چه
 میتوان کرد .
 در جاده خلوت انعکاس خفه
 صدای گلوله ها به گوش میر
 سید .
 ابلیس ها . هنوز خسته نشده
 اند .

اندکی خاموشی برقرار شد
 فقط صدای گامهای سر یس
 وشتا بزده بگوش رسید .
 سکوت جاده ، انسان رامبهور
 و متعجب می ساخت هیچگونه
 جنبشی مشاهده نمیشد .
 گامها غر ش خفه و اندوه
 آوری بر میخاست گونی امواج
 دریا بروی شهر فرو میر یخت .
 در فاصله نزدیکی ناله
 خفیفی در تاریکی بنو سان
 آمد ... کسی میدوید و بریده و
 سنگین نفس میزد .
 شخصی با نگرانی و اضطراب
 بر سید .
 ((یا کوف)) چیست ؟ زخمی
 شده ای

صدای گرفته ای جواب داد .
 اهمیت ندارد . چیزی نیست .
 از آن گوشه ای که سواران
 پنهان شده بودند دوباره جمعیتی
 ظاهرا گشت و چون انبوه سیاه
 و متراکمی بر تمام پهنای جاده
 روان گردید .
 یکی از آنها جلو تر از دیگران
 حرکت میکرد و در تاریکی
 شب تشخیص وی از دیگر
 دشوار بود میگفت .
 امروز از ما تعهدی گرفتند
 که ما خون خود امضاء کردیم - از
 حالا باید مطیع اراده دولت
 باشیم دیگری که با هیجان حق
 میکرد سخن او را بریده گفت .
 آری . . . رو حانیون ما خود
 شان را خوب معرفی کردند .
 کسی با تهدید گفت .

هرگز ما امروز را فراموش داشت .
 نخواهیم کرد .
 این انبوه متراکم بسرعت
 پیش میرفت گامها می
 چند نفر با هم حرف میزدند
 صداها بهمگنکلیا هوی تیره
 گرفته ای در هم میامیخت ناگهان
 یکی از میان آنها صدایش را
 بلند میکرد فریاد میکشید و برای
 یک دقیقه صدای دیگران را
 خاموش و خفه میساخت .
 چه قدر از مردم بیگناه کشته
 شدند .
 کشته شدن آنها چه سودی
 نه . هرگز ممکن نیست این
 روز را فراموش کنیم .
 صدای مرعش و گرفته ای که
 از شومی و نحوست خبر میداد
 از جایی برخاست
 بردگان ! فراموش خواهید
 کرد شما که کشته نشد اید ؟
 خون دیگران برای شما چه
 ارزشی دارد ؟
 ((یا کوف)) ساکت شو !
 خیا بان تا ریک ترا خاموش
 تر میشد ، مردم همچنان نکه
 پیش میرفتند بطرفی که آن صدا
 بردگان ...



هنر و مردم شناسی

گرد آورنده عبد الحمید (حمید)

تامارا سیومینا



تامارا سیو مینا هنر پیشه با استعداد سینمای اتحاد شوروی

وجود داشت . هنگامیکه به مسکو رسیدم غازم آن انستیتوت سینما تو گرافی گردیدم .

نخستین فلمیکه تامارا در آن بازی نموده بود (دو فیو دور) نام داشت که از مالین خوتسی یف بود. تامارا در مورد مارلین می گوید که وی یک معلم خوب و یک مرد با احساس و لذت است . وی در سال چهارم انستیتوت بود که میخائیل سوئیزر از وی دعوت نمود تا در فلم (دوباره زنده شدن) بازی کند وی با بازی در این فلم شهرت خوبی کسب نمود . در مورد این فلم وی می افزاید که رولش بسیار دشوار بود و لحظاتی در آن وجود داشت که خودش فکر نمی کرد به اجرای آن موفق شود . وی در جواب این سوال که دشوارترین قسمت کازش چیست می افزاید که هر رول جدید کار های جدید رابه بازیگریشکش

تا ما را سیو مینا یک ستاره مشهور سینمای اتحاد شوروی بوده که دارای چهره خندان و پر محبت میباشد .

این هنرمند در یک تعداد فلم در رول اول را بازی نموده که در همه آن موفق بوده است .

مشهورترین فلمهای وی در مورد «خودبرایم بگو» ((مردیکه دوستش دارم)) ، (اینجا خاموش بود) ، (مادر انسان) و غیره میباشد .

وی میگوید هنگامیکه در مکتب بودم ابتدا دادم برایم می گفتند باید معلم شوم و من هم آماده آم بودم . ولی بعد از آنکه مکتب رابه

اتمام رسانیدم دفعتا تغییر مفکوره دادم و خواستم تا در یک مکتب دراما شامل شوم ، بیخبر از آنکه یک مکتب سینما تو گرافی نیز در مسکو

می کند و این بسنیا دشوار است ، برایم مشکل بود که در فلم اناتولی گولو فنیا بنام (مادر انسان) بازی کنم ، این یک مونو تصویر است که در آن من همیشه تنهاستم و کم حرف می زدم . چون هواسرد بود و من مجبور بودم با لباس های نازک ظاهر شوم برایم دشوار بود . رولم مستلزم مصرف بیش از حد انرژی احساساتی بود و این برایم ناراحتی عصبی ایجاد کرده بود . تا ما را بر علاوه اینکه در فلمها بازی می کند بر روی صحنه تیاتر نیز ظاهر میگردد . خودش می گوید که در اوایل جرئت ظاهر شدن بروی صحنه تیاتر را نداشتیم ولی بعدا در نتیجه تمرینات متواتر کمی جرئت گرفتم و برای اولین بار در یک درام بنام (مردم شوروی) ظاهر گردیدم و بعدا در (طوفان) . وی در مورد پیشه خود می افزاید که از آنرا رضی بوده و از دیگران می خواهد تا به کار های تمام ستاره ها بدیده احترام بنگرند. وی می افزاید که بی اعتمادی

بعضی اوقات باعث ایجاد ضعف در وی می گردد ، هر همه چیز زندگی انسان را می خواهد و زندگی را بخاطر هنر واقعی دادن با ارزش است . در فلم (دو باره زنده شدن) رولش خیلی دشوار بود وی در این فلم رول کتیو شارا بعهده داشت ، بعد از حکم محاکمه وی از سالون محاکمه از طریق یک دهلیز دراز وارد اطاق زندان می شود در آن جا خسته و تحقیر شده به مقابل دیوار تکیه می کند و می کوشد تمام نیروی خود را متمرکز سازد و لبخند زند ، در آن لحظه برایش دشوار بود تا حالت پر احساس ضروری را تولید نماید . تامارا اکنون شهرت زیادی بدست آورده است و همه کس شایسته نمایشای فلم های دیدنی وی میباشد .

دمريد ٽاٽو پي

دامين المغانپور

آقا خان دوردهيف دشور وي ترڪهمنستان داد بيا تسو بشمت
اينمودونكي دي. دشوروي ترڪهمنستان هنر او ادبياتو لکه دشوروي اتحاد
دنوروخلکو دادبياتو پهخير وروسته داکتوبر تر انقلابه وده وگره .
دشوروي ترڪهمنستان ادبياتو دهغه هيواد دخلکو دشتهمن فولکلور په
مرسته وروسته تر انقلابه نسوي ادبيات هست کړل چي آقا خان
دوردهيف ددغو ادبياتو له موسسينوڅخه دي او دلتهو داستانونو په
سرغندويانو کي ستر مقام لري.

دکيوچکه کلي دتنو باغونو په منځ کړيپ
دي . که دهغه کلي له هغې لاري څخه چي له
نهاره راغلي ده وکتل شي نو سترگسي يو
شمير کيردي خانه ورکاږي او شاو خوانه يي
دغڼو، ناکو وني اودانگورو باغونه ښکاري
دسباون په جوپتيا کي دجرگانو آزانونه او
داسونو دشنا سره کاږي او جرگي پهخپلو
کودلو کي دمريد دکيردي خوانه ښوريري او
په پوپکو او کرکره پيل کوي . ښکلوي او
کوچنيو مرغيو دقيسي دونو پرکټو خانگوباندي
خيزکي وهلي او سنډري يي ويلي .
داوخت نبات کوچي هم وپشه سوي وه .
له خپله ځايه پاڅيده اوپربالښت باندي يي
تکيه وکړه . خپلي خوانه يي پرزوي سترگي
ولگيدې . دهغه پرغڼم ورمي منځ باندي چي
توري ډيري پوښلي و ، لاس کش کړ او ويي
نازوه . له خپله ځايه پاڅيده او کيردي ته
ورتنوله . خپل منځ اولاسونه يي ومنځل او
چاپچوشي يي پرنفري کيشوداو اوږي يي پل
کړي وروسته بيبي حوه زږي او پتر پسي

چاينکي ، چي جوپتي يي ماتسوي وو . را -
کينلي او په هرپوي کي يي جاي واچول او
هغه يي مريد ته خيرمه کيشودلي .
- مريدقلي، اي مريد قلي باخيره سپين
سپار دي او لمر راخيلي .
مريد خپله چينه لري کړه ، ودريداو بيبي
دخان ستوماني وکينله . له هډونو څخه يي
کرجهار وڅوت . وروسته ووت چي منځ اولاسونه
پري مينځي . هغوي بهدسباناري لپاره ترکيردي
لاندي کيناستل ، ځکه چي داځاي سوږو .
دنيات ادجي ډير پغواني عادت وچي سپار
سپارخپل زوي ته نصيحت وکړي . اوورختي
جاري ورته وپسي چي څه بايد وکړي . اولن يي
هم همدا کار وکړ .
- زويکه خوځلي مډرتهوويل چي دالله بردي
پرځمکه باندي کار مه لره . ته خو پوهيري
چرالله بردي څه ډول سړي دي . هغه هډو
بنیادم ندي . هغه ځناوردي . تاته خوبته نته
چي بووخت ته دهغه مزدور وي . څومره يي
وځورولي . ښه اوورځ دي مزدوري ورته کوله

اوس هغه غواږي چي بيخي دي له دنيا نه وورځ
کړي .
پس ده بسده موري . يومتل دي چي وايي
که سړي دغره په څرنگه ځای وکړي . نو زږه
يي ډيرين وي . زه به څنگه له بايانو څخه
وورږيم ؟ شوروي حکومت ما ته ځمکه
راکړه . همدغه حکومت به زما ساتنه او ملاتړ
هم کوي .

او ماتر په هم مه چي ولي مډالله بردي
ځمکه اخيستي ده . اوه کاله کيردي چي زه
دالله بردي مزدور وم .

دهغه دانگورو هرتاک او د منو هرنالکي
زما په لاسونو څروب شوي او باللي شويدي
په ښو ښو اوورځو ورځومي خپله ملا ورته
کړوبه شويده . او دادي اوس چي شوروي
حکومت پر کړاډ شويدي ، نو دهغه ځمکه يي
مانه را کړيده . نوته ولي خوشاله نه يي ؟
زه خوشاله يم ، زه خوشاله . دادنيستمنو
او خوار انډ لپاره غټه نیکمرغي ده . يواځس
مي له تانه غوښتنه کوله چي تر څه احتياط
وکړي . ته يواځي دباي په مقابل کي ودريدي .
يام کوه چي په څه مصيبت وانه وږي .
- آيا زه يواځي يم ؟ نه ، شوروي حکومت
زموږ ساتنه ولاړدي زه به ولي ويره لرم ؟
وروسته دجاي تر خپلو مريد خپله ملاپه
دستمال وتړله اوخپله خولي يي دمنځ دپاسه
واخيسته اوخپل پوتان يي په ښوکرل

يوې زڼي ويالي چي دواډو غاږونه يي دتوتانو
وتڼي ولاړوي دمريد ځمکه له بلديان شريکانو
څخه بيلو له او هم ددغي ويالي يوي خوانه
دغڼو، ناکو، شفتالو او بويانورني وي او بلي
خوانه يي ټول انگور تاک غزیدلي او زرغون
پراته يو .

مريد په ډيره اوچته روحيه کارکاوه . هغه به خپلو
متوکي ډير قوت احساساوه . هغه به دپسرلي
ورمي اولمر څخه چي دده لوڅي اوږي به يي
ور تودولي او نازولي ، خان خوشاله احساسوه
دهغه يوم به به قوت سره ځمکه خپله اوديوم
له وهلو سره سره به دهغه آواز هم
پورته کيده چي سنډري به يي ويلي . داسي
سنډري چي ډيري به يي ورکاوه چي اوس مريد
په خپله دخپلي ځمکي ، ځاوند دي او دلومړي
خل لپاره نه دبای لپاره ، بلکه دخان لپاره
کارکوي .

مريد به تر ماشام پوري کار کاوه . اولو
به خپلي کروندې پرپسي وي ، خو مريد به ملا
سيخه کړه او دخپل تندي خوله به يي وتړوله
او بدغسي يوه حال کي دمريد تر غوره يوه
چينه ورسیده . هغه چي منځ واپاوه نو خپل
پغواني ملگري محمد يي وليدچي په ډيره دده
په خوا ورځغلي .

کله چي مريد دهغه په حالت خان پوه کړ
نويدي ويوهيده چي څه پينه شويده . به

ډيره يي وپوښته :
څنگه چل دي ؟

ښاوره مريده ، هه ما اوس خبر نوم چي .
پرون اله بردي بای ، رجب بای او رحيم بای
سره له خپلو زامنو دميراد بای سره را رسول
شويدي او هلته يي تصميم نيولي دي چي زږون
دکلي دشورا مشر نور گلده او تاووزني بايد
مخه يي ونيسو او چاره يي وکړو .
- ته ډير شور مکوه . زه به به ډيره نور گلده
ته ورشم .
داخبره مريد په ډيره ډيره خپل ملگري ته
وکړه .

خو نور گلده په کورکي نه و . په هماغه
لړمه يي ښارته ورغوښتي و مريد درنيس آس
واخيست او په هغه پسي ولاړ .
کله چي له کلي څخه ووت آس ته يي
متروکه ورکړه او يوه کړي وروسته ښارته
ورسيد . له لومړني کورڅخه تير شو اوهرچانه
يي په خپرسره کتل . کله چي بازار ته
ورسيد ، په ډيره يي خپل ستومانه آس وټاډه
او په خپله دشتونونو تر کنار لاندي وخوځيد .
هغه دخټکو او هندوانو له بازار څخه تير شو
او په خرستره يي بازار ته کتل . په يوه
کړي کي دننه دننه يي ټول ښار په خپل ملگري
پسي وکوت . ټولي سماوار چياني يي پسي
وغوښتلې ، او په پای کي يي دويم بازار
هم وکوت خود نور گلده پته يي ونسوه لگولي
هغه بداسي حال کي چي چوب و .

فکر يي کاوه . يوه نسيبه ودرېد اوناځايه
يي دېکي غږ او دخلکو زور تر غوره شو .
ساي، ولي دواډ په منځ کي ولاړي ؟
مريد وليدل چي دادعا شور بکي ده . عاشور
ددوي کليوال و . هغه وويل چي نور گلده
ددريو تنو په ملگر تيا په سباوون کي دېکي
په وسيله منځ په شمال ولاړ .
عاشور وويل چي نور ملگري يي ونسواي
پيژندلي .

مريد له عاشور سره مخه ښه وکړه او ډر
برخبل آس سپور شو او خان يي داس پرزين
ونښلاوه او په چټکي سره يي حرکت وکړ .
مريد له ښار څخه وتلي وچي سپينه سپورمي
په آسمان کي وختله اوپسره لاره يي ډنډاريا
کړه . دغه واډ داوزکاږي له پتلي سره موازي
پرون و . وروسته ترڅو دقيفو يي آس ته
متر وکه ورکړه اووي څغلايه . خو هيچ بکي
يي ونه ليد . خو کله چي کلي ته نژدي شو
دڅلورونو دپښو پل يي توجه جلبه کړه . مريد له
خپل آس څخه کوز شو او دپښوبل يي ترهغه
ځايه چي داوزکاږي پتلي دښتني خوانه تاويده
وخاره . او مريد بيا بيرته په آس سپورسواو
دښتني دخري تياري په لور وخوځيد .

کله چي داوسپني لاري ته ورسيد ، خپل آس
يي ودراره او په پتلو باندي نظرو لخواه .

سپوډمي ترور يغو لاندی بته سوی وه اولری
 سیمی به تروډمیوډویوی تروډمی ددبستی به
 سکوت کی ډوبه ښکاریده... مریدندی شیبوکی
 داورگانی غرچی له لری خغه تر غوره کیده
 واوړید. دغه چوښیا یوه شیبه وروسته دیوه
 انسان خگروی، ماته گره • مرید خان دآس
 په زین پوری ونیلاوه • دانسان خگروی بیا
 تکرار شو • مرید دآس منځ واړاوه او ددلی
 لاری به او ډډوکی وڅوڅید • خوبه خیرسره
 یی دهر څه خارنه کوله •

انسانی خگروی پرله پسې تکراریده او
 لایسی نزدی کیده •
 مرید آس ته مترو که ورگړه • هغه احساس
 گره • چی زده یی به کومل کی دتوبکو له زوره
 چوی •
 سپوډمی بیا دوریغوله شانه سرواوه او
 خپله سیننه دپایی د اوسپنی په خړو پتلیو
 بانندی وښیندله • مرید دپتلیونه یو خو گامه
 هاخوا یو نور رنگی موجود ولید • دا وخت
 دهغه اورگانی غرچی ډیرلری و. غلوریده. او
 لایسی به ډارونکی توگه نزدی کیده •

مرید له خپل آس خغه کوز شو او یو خو
 شیبی یی دپتلیو خواته خاوره وکتله او ویی
 لیدل چی یو لاس پښی ترلی انسان داورگانی
 په پتلیو بانندی غورځول شویدی. مرید ددغه
 انسان سر پورته کړ دانور گلده وچی سراو
 منځ یی په وینوکی خیشته، بیشته وو او یی-
 سده پروت و. پښی یی ترل سوی وی او
 خړله یی په دو شمال ترلی سوی وه •

نور گلده!

مرید بداسی حال کی چی چی یی وعلی خپل
 ملگری په ریریدلو لاسونو ټینک کړ او غوښتل
 یی چی هغه دپتلیو دپاسه پورته کړی • خو هغه
 په ډار او وحشت سره ولیدل چی ډیر کلک ترل
 شویدی. ځمکه شکوله سوی وه اونور گلده
 په پریرو رسیو دپتلیو دپاسه ترل سوی و.

مرید دیوی شیبی لپاره وارخطا شو •
 هغه احساس گره چی غوریدونکی گادی
 شیبه په شیبه لاور نزدی کیری هغه حتی داورگانی
 دلوکو موئیف تودوخه په خپل څپ بانندی احساس
 گره. مرید هغه گو له چی ډاډیری رسی
 وشکوی خونه یی شول کولی. آخرین خپله
 چاږه وگڼله اورسی یی پری گری • او په
 فوق العاده قوت سره یی دنور گلده بدن له پتلیو
 خغه خلاص کړ او په عین حال کی یی ولیدل
 چی یو ډیر سترو اعظیم شی چی اورترینه خوت
 ورنزدی شو. دلوکو موئیف غریبی غورونسه
 ورکاږه کړل. هغه دپتلیو خغه خان گڼته
 وښو یاوه او خپل ملگری یی کش کړ •••
 اور گادی تیر شواو په تروډمی کی یی سره
 رڼا جوړه گره •

دسپوډمی ټیکلی په آسمان کی وړک سوی
 واو په ختیځ کی سپیدو دسپار زیری ورکاوه



چند نمونه از زیورات که از لاجورد ساخته شده است.

ترجمه عبدالملك ((شرف))

بشر به این رنگ مجذوب است

وکنندن کاران معمول بود .
 در دنیا تنها و تنها سه مملکت
 یعنی افغانستان ، اتحاد شوروی و
 چیلی دارای منابع لاجورد است
 که برای اهداف تزئینی مناسب
 میباشند . چنین معلوم میشود که
 طبیعت آنها بروی کوه های غیر
 قابل تسخیر بالا زده است . لاجورد
 در پامیر تنها توسط مردان غیوری
 بدست آورده میشود که در ((پلو -
 جورج)) به جستجوی آن میر -
 فتند در ارتفاع پنج کیلومتر جاییکه
 دره های او قات سال پر از برف
 است . ریزش سنگ از کوه در
 قرن گذشته یگانه راه های این
 سنگ ها را ویران کرده است
 جیو لو جست های اتحاد شوروی
 لاجورد را دوباره کشف کرده اند:
 اینها ذخایر آنها در پرتگاه
 های دشوار و سخت در یافتند
 اند ، بعدا وقتی استعمال هلیکوپتر
 در تا جکستان انکشاف کرد
 در یافت ذخایر بزرگ لاجورد
 و موفقیت های آن و کارگیری
 از آن ممکن شد . لاجورد در مرمر
 های سفید ، در آسیا نه های



نمایی از معدن لاجورد

آبی در خشنده عدسیه ها و سیاه
 رگ ها خوبید است و بصورت
 راکس اگر ذرات خورد گلداز با
 خود داشته باشد ارزنده تر
 است .
 و بمنای آسمانی تلقی میشود
 که از نور ستارگان روشن باشد
 لاجورد در تا جکستان شوروی تنها
 در تاستان ذخیره شده و توسط
 هیلکو پتر به دو شنبه انتقال داده
 میشود .

بشر به این رنگ آسمانی از
 شش هزار سال قبل مجذوب بود
 این ماده برای مزین ساختن
 تعویض ، انگشتر و بکس ها
 استعمال می شد و هم چنان برای

مرغانو به چفار او ترانو پیل گری • دلهر
 لومرینو شغلو به سخاوت سره دمرد تاوبی
 نازوه او ترانو دهغه هر کلی کاوه • هغه
 تاوبی چی تیره شپه نزدی وچی نور گلده
 به خاطر قربانی شی •
 به هماغه گرمی مقاومت ډلو هغه بایان چی
 پرنور گلده او شوروی حکومت یی دتیری لاس
 پورته کړی وو، و نیول •



ماریس لیب

بود حامد استاد است او باو جود
مصروفیت های زیاد همیشه
خوشحال و دقیق است يك وقت
از او پرسیدم که کدام بالرین مورد
علاقه اوست گفت : ((والله چه
بگویم رقص بایکی خوب است ولی
کرکترش خوب نیست با دیگری
که کرکترش خوب است رقص
مشکل است.

از این نظر مشکل است که به
طور مشخص بگویم که کدامیک
مورد علاقه منست . در جواب
سوالی که کدام نقش خود را دوست
دارد گفت : ((من يك پسر و يك
دختر دارم که نمیتوانم بگویم که
کدامش را زیادتیر دوست دارم
نقش هایم نیز مثل اولادم هستند
همه جز وجودم هستند چطور می
توانم بین آنها فرق قایل شوم مگر
در نظر کار شناسان لیب در نقش
کراس در باله اسپارک تک بی-
مانند است این حرکات، هنر
تمثیل ، احساس و هیجانات همه با
هم یکجا شده يك هار مونی زیبا
را ساخته که انسان از دیدن آن
لذت میبرد و تعجب می کند.

نمایش های دیگر لیب از جمله
رومئو ژولیت در پاچه ، قو ، ژیزل ،
دون کشیوت ، زیبای خوابیده ،
افسانه عشق ، کار من سویسته و
اماکارنیا از جمله نمایشات بی
نظیر اوست يك منتقد انگلیسی به
دیدن باله رومئو ژولیت او گفت :

((که مغز لیب میر قصد واندا مش
فکر میکند)) لیب در چندین فلم
نیز حصه داشته که چار مین قبر

شپید رامیتوان نام برد .
چنانچه چندین بار قهرمان آبیازی
لیب به ورزش نیز علاقمند است
لنوانی گردیده است .



ستارگان

افسانه

ساز

الون دیلون اکتور معروف فرانسه
به دعوت مسفلم برای دو روز به
اتحاد شوروی سفر کرد .
در هنگام اقامت خود از شهر
های مسکو و لنینگراد دیدن نمود .
الون دیلون در استدیوی بزرگ
مسفلم جریان فلمبرداری فلم
(تیکران) که توسط رز یسوران
موفق اتحاد شوروی الون و نا او
موف ساخته میشود و یکی از رول
های این فلم را خودش بازی خواهد
کرد تماشا نمود .
دیلون این سفر را خیلی خاطره
انگیز خواند .

درین سفر همسرش ماری دارک
که وی نیز هنر پیشه است دیلون
را همراهی میکرد .

الون دولن
اکتور سینمای
فرانسه



الون دولن

ترجمه وافی
بالت اسپارک

استاد بزرگ رقص باله اتحاد
شوروی ماریس لیب را در امریکا،
اروپا ، آسیا ، افریقا و استرالیا
خوب میشنا سید و به هنروی ارج
بخصوصی قایل هستند لیب
انسان صمیمی ، مهربان و بسیار
دوست داشتنی است و پر علاوه او
را هنر مند نابغه هم گفته میتوانیم
که هیچگاه خستگی رانمی شنا سد
پروگرام باشوی تیاتر او را خیلی
معروف میسازد در آموزشگاه باله
مسکو که سالهای قبل خودش شاگرد

صدفی صد ، داکتر را خواسته والتینا بر علاوه اینکه خیلی زیبا بودین ، یک قدم به پیشواز کسی ، و خوش اندام است دارای استعداد خارق العاده میباشد .
است .

نانی بریگفودی آواز خوان خلقی جمهوریت گرجستان شوروی



والتینا تیتوا

هنر مند نیست بسیار زیبا متبسم که هیچگاه تبسم زیبا و نمکینی او از چهره گیرایش دور نمیروند خودش میگوید : ((هیچگاه در زندگیم روزی را به خاطر ندارم که نخوانده باشم)) پس باید چنین آواز خوانی که هم صدای دلپذیر و زیبا دارد و هم مشق و تمرین زیاد نباید از روی سن بترسد یک وقتی گفت ، ((من همیشه برای علاقمندان آواز خوانده ام گرچه هیچ هم تمایل نداشته ام که در آن

لحظه آواز بخوانم مگر باز هم به خاطر اینکه هم بخود و هم به تماشاچی عقیده دارم همیشه خوانده ام . وقتی او را روی سن میزد در حال اجرای پارچه آهنگی ببینیم او را زنی با استعداد خیره کننده که آواز خیلی قشنگ دارد و با احساسات و هیجانات خاص یک خواننده محبوب نسل جوان ، که همیشه می کوشد ذوق تماشاچی را بسیار مراعات نماید خواهیم یافت.

باریس شیر با کوف



باریس شیر با کوف در نزدیک بندر در شهر لیننگراد زندگی میکرد و در طفلی میخواست دریا بسورد شود اما در سیزده سالگی اکتور قلم شد .

در فلم (تصدیق نامه) نقش اول را بازی نمود .

باریس شیر با کوف

خیلی ماهرانه بازی کرده است . و با ارتباط به نقش هایش بسه سبورت علاقه پیدا کرده مخصوصا ، سکی ، فوتبال و موتر سیکل سواری و نشان زنی .

او کرکتر های مختلف تیپ های مختلف را با مهارت خاص بازی کرده است .

شیر با کوف جوان سی ساله قد بلند ، با دندان های سفید و چشمان روشن ، استودیو مکتب خودرستونی تیاتر ، بنام گورکی) را تمام کرده است . و نقش های خوب فلم های (من در سرحد اجرای وظیفه مینمایم)

(یک قدم به پیشوا زکسی) (درسواحل خاموش) (همه قسم بازی است) (تراس) ، همراه عزیز انتان جدانشوید یازده امید ، لحظه کامیا بی وفلم روز عروسی را باید معلوم کرد



For Ewardson Whitley
from Boris Lipp with
all best wishes
Moscow 1975

موریس لیب اهداء به مجله ژوندون

والتینا تیتوا استاره زیبا و موفق

اتحاد شوروی

والتینا تیتوا استدیوی تیا تری باقی می ماند ، (بوران ، طوفان) ، لیننگراد را تمام کرده و در فلم های (دهلیز شرقی) ، (شمیر و سپر) ، مشهور نقش های عمده داشته باز گشت به زندگی ، ابچار آرزو است از آن جمله (همه چیز نزد مردم های ما ، در بحر خاموش ، نیلسون

برای شما بداند پیوسته ایم :

مدد محنتیك داستان بداند پیوسته :

از ادبیات جهان



تیه و تنظیم از: ر. طنین

«لادن، معتمد در شهر «مانچری» که در سی کیلو متری کلکته مو قعیت دارد بدنیسا آمد .

وی در وزارت مخابرات هندوستان به سمت مامور ایفای وظیفه می کند.

نمایشنامه و داستان کوتاه نویسی مهمترین بخش نویسندگی او را تشکیل میدهد .

تا کنون چند داستان وی برنده جوایز ادبی شده و در این شمار داستان «چشم ها» هم که در این جا از نظر تان می گذرد و ما آنرا از میان ترجمه های هوشنگ مستوفی برای شما برگزیده ایم در سال ۱۹۵۰ برنده جایزه اول ادبی بین المللی روزنامه نیویورک هرالد تریبون گردید .

همه کسانی که چشم دارند و می بینند بمن می خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرفته درد میشوند در باره من داستانهای خنده آوری نقل می کنند .

اما من خوب میدانم که آنها چه می گویند و چه چیز وا دار شان می کند که ابلهانه بمن بخندند .

یکی از دلایل خندیدن آنها به من اینست است که من هم روز گاری معشوقه یی داشته ام؛ و بالاتر از آن اینکه با او ازدواج کرده بودم .

چطور من عاشق شدم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این حد مضحک تلقی کرده اند و مرتب به آن می خندند و هنوز هم می خندند .

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سرگرم کننده و درعین حال شگفت را بدانید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیز باید مرا ببینید ، بسیار خوب هیچ ما نمی ندارد، من همه کسانی که چشم دارند و می بینند بمن می خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرفته درد میشوند در باره من داستانهای خنده آوری نقل می کنند .

اما من خوب میدانم که آنها چه می گویند و چه چیز وا دار شان می کند که ابلهانه بمن بخندند .

یکی از دلایل خندیدن آنها به من اینست است که من هم روز گاری معشوقه یی داشته ام؛ و بالاتر از آن اینکه با او ازدواج کرده بودم .

چطور من عاشق شدم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این حد مضحک تلقی کرده اند و مرتب به آن می خندند و هنوز هم می خندند .

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سرگرم کننده و درعین حال شگفت را بدانید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیز باید مرا ببینید ، بسیار خوب هیچ ما نمی ندارد، من

مراهم شل کرده است ، بلی من را سستی کوهی از زشتی و بد فوارگی و عدم تناسبم .

بمن می گویند که هر کس در اولین برخورد تصور می کند با میمونی روبرو شده است و وقتی می فهمند این میمونی که در برابر خود می بینند انسانی مانند خود شان است از خنده به حالت ضعف می افتد .

یکبار موقعی که از يك چاره می گذشتم شنیدم که مردی به رفیق خود می گفت : «هر وقت این مرد را می بینم بیاد گوژ پشت نتردام میافتم .»

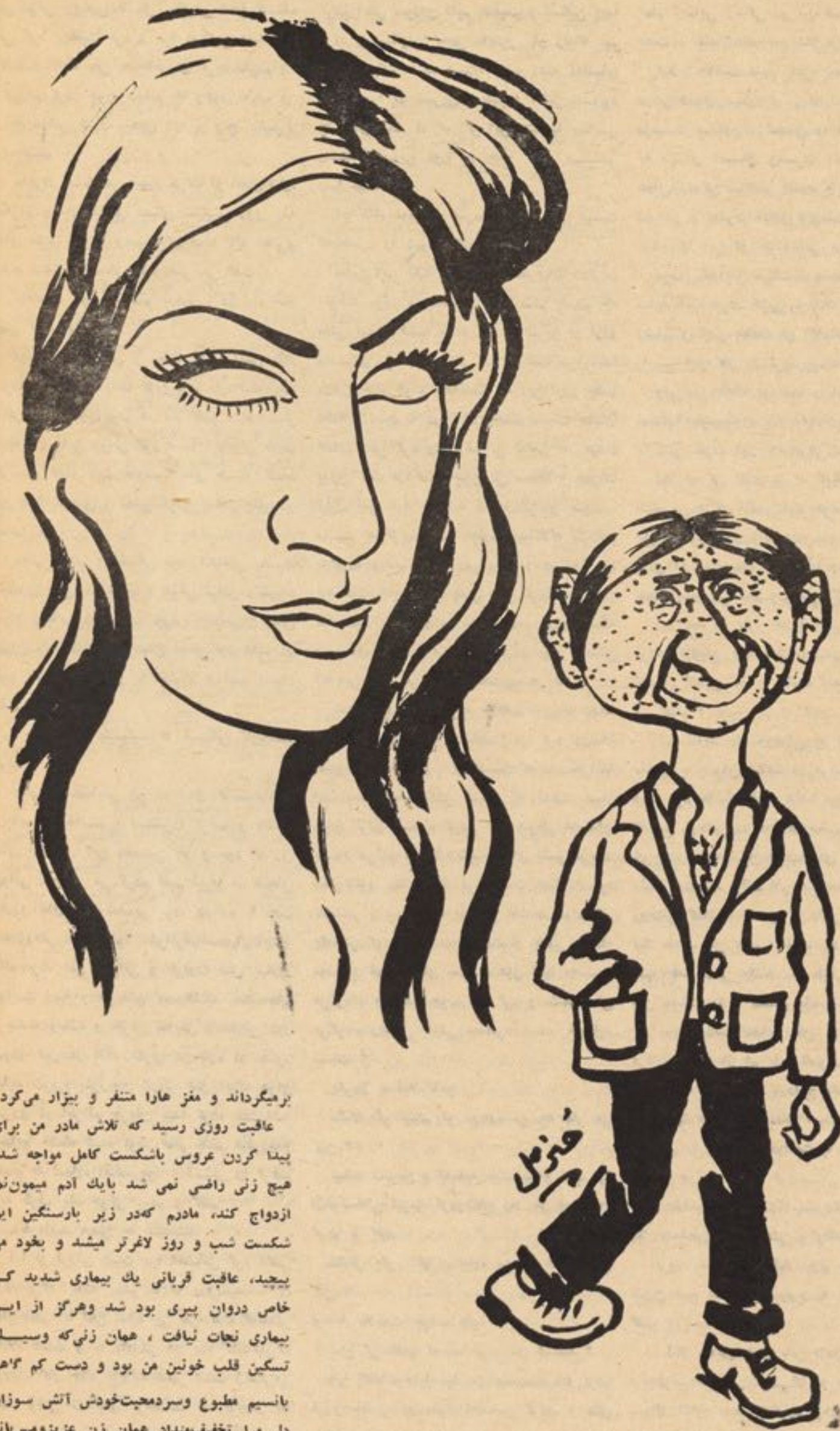
ولی چون من کوب نیستم همیشه به این حرفهای مردم به شدت اعتراض کرده ام با این همه به هیچ وجه بمن مربوط نیست که دیگران درباره من چگونه قضاوت می کنند، تنها چیزی که میدانم این است که خنده ها و ریشخند های آنها در سپای بزرگی در باره خودم بمن داده است .

هر وقت زلفهای زیبا و خوش اندام رابا لباس های رنگارنگ مجلل و حالت پراز غرور و تکبر در کوچه ها و بازارهای بینم که از کنارم می گذرند به اندیشه فرو میروم و مثل يك گناهکار مجرم از آنها میگریزم تا خودم رادر گوشه یی پنهان کنم چون آنها به محض دیدن من چنان رویشان رابا نفرت و انزجار بر می گردانند که گویی برهنه جفت شومی رادر برابر خود دیده است .»

آنها هرگز نمی خواهند قبول کنند که من هم مانند خود شان انسانم و باید مثل يك انسان بمن احترام گذارند و در همین لحظات است که من به تراژیدی دردناک و غم انگیز زندگی و هستی خودم پی میبرم .

خداوند بمن هم مثل هر يك از شما حس تشخیص زیبایی داده و منم مثل شما از دیدن زیبایی لذت میبرم . ولی گویا شمارا شستن آن حس را برای من جنایت غیر قابل بخششی تلقی می کنید . سخن را کوتاه کنم، تا آنجا که من فهمیده ام این دنیا یی که مادر آن زندگی می کنیم صریحا اعلام می کند که انسا نهایی نظیر

من هرگز حیات ندارند، و من این حقیقت را بخوبی دریافته ام .
 پدرم قبل از آنکه من دست راست و چپم را بشناسم یا عظم بکار افتاده باشد از دنیا رفت و بعد از او تنها مادر پیرم بود که وقتی از خانه بیرون میرفتم انتظارم را می کشید، فانون توارث تاجه اندازه میتوانست در وجود من موثر باشد، چه کسی مسؤول نقص خلقت هراس انگیز من بود؟ پدرم؟ مادرم؟ آه نه، نمیتوانم هیچ کدامشانرا نفرین کنم، چرا باید آنها را مقصر بدانم؟ واقعیت اینست که من باید بدنی میاملم ولی شاید هیچیک از آندو میل و انتظار نداشتند که من با این وضع و شکل بدنیا بیایم، ماسمی میکردیم که شجره خانواده خود را حفظ کنیم، من که در برابر مسرگ ایستادگی کردم و نمرود و مادرم که هرگز سقوط اخلاقی نکرد، آیا درخت این خانواده نباید شاخه های تازه میداد و زنده می ماند؟
 حس تشکیل خانواده در انسان که یک موجود اجتماعی است غریزی و طبیعی می باشد و این حس بتدریج در درون مادر پاکدل و ساده لوح من هم بوجود آمد و علایم آن نمایان گردید تا جاییکه یکروز بمن گفتم:
 - پسرم آیا تو نباید زن بگیری و عروس زیبایی به خانه بیاوری؟
 این سوال مادرم به هیچ وجه برای من تعجب آور نبود و به این علت در حالیکه قلب لبریز از اندوهم را باز حمت زیاد خفه می کردم، جواب دادم:
 - آه مادر، چرا، البته اگر بتوانم از خدا میخواهم.
 از آنروز او شروع به مشورت با زنان سر- سفید محله کرد و این مشورت چند روزی ادامه یافت، هر روز که او با چشمهای مملو از درد و نگاه غمزه به خانه بازمی گشت زجر و شکنجه من بیشتر میشد و رفته رفته این حالت مادرم برای من مساله تازه بی بوجود آورده بود و هر بار که او را میدیدم می گفتم:
 - مادر چرا اینقدر غمگینی؟ بمن بگو چه رذی داری؟
 او هر بار در جوابم می گفت:
 - هیچ چیز پسرم، هیچ چیز نیست .
 اما در زیر این جمله «هیچ چیز نیست» قلب خونین و لبریز از نومیدی و بیچارگی مادری می تپید .
 دو هفته گذشت، مادرم از رفتن به خانه همسایه ها و مشورت با آنان دست برداشته بود ولی آنهایی هم که پیش از آن بمن نمی خندیدند از آن پس شروع به خندیدن کردند یکروز در جاده مرد موخاکستری چهل پنجاه ساله ای باترحم تصخر آمیزی بسر فیفتش گفتم:
 «شل بیچاره! مادرش چقدر تلاش کرد تا زنی برایش پیدا کند! خداوندا راستی برای چه چنین آدمها بی راخلق می کنی؟
 رفته رفته من در خفا فکر آرایش و زیبایی خودم افتادم، سعی میکردم حتی المقدور لباس های تمیز و شیک بپوشم اما این تلاش و کوشش من هم فقط صدای خنده و تصخر مردم را بلندتر



برمیگرداند و مغز هارا متفر و بیزار می گرد .
 عاقبت روزی رسید که تلاش مادر من برای پیدا کردن عروس باشکست کامل مواجه شد، هیچ زنی راضی نمی شد بایک آدم میمون نما ازدواج کند، مادرم که در زیر بار سنگین این شکست شب و روز لاغرتر میشد و بغود می پیچید، عاقبت قربانی یک بیماری شدید که خاص دروان پیری بود شد و هرگز از این بیماری نجات نیافت، همان زنی که وسیله تسکین قلب خونین من بود و دست کم گاهی بانسیم مطبوع و سردمحبیت خودش آتش سوزان دل مرا تخفیف میداد همان زن عزیز و مهربانی که بانار های عشق آسمانی و بی تمنای خود مرا در این دنیای خالی از عشق و حرارت زنده لطفاً ورق بزنید

تکه میداشت ، همان مادر مقدسی که زندگی حقیقی و همه چیز من محسوب میشد و همان موجود پاکدل و فداکار که در زشتی و حشمتناک من نوعی زیبایی قا بل ستایش مشا عسده می کرد ، عاقبت مرد و مرا در این دنیا تنها گذاشت ، نه ، من به خاطر او گریه نکردم و نخواهم کرد ، چون میدانم که وجود نحیف و رنج دیده‌اش قدرت تحمل درد و رنج بیشتری رانداشت .

ماجرای عشق من بعد از مرگ او اتفاق افتاد : یكروز صدای توتق عصای سنگینی روی پله های منزل شنیدم و همراه با این صدا ناله دختری بلند شده که با صدای یکتواختی می گفت :

«الان گورم ، چشم ندارم ، در راه خدا بمن کمک کنید»
اول به صورتش و بعد به چشمهایش نگاه کردم ، منظره ، رفت آوری بود ، در حالیکه خودم را فراموش کرده بودم در دل گفتم : «دختر بیچاره ! باین جوانی کور است ! زندگی طاقت فرسای که در روز ها و شب های خسته کننده آن فقط شنیدن و لمس کردن امکان پذیر است .»

دختر جذاب و شنگی بود ، اندامش بعد تحسین آمیزی متناسب ، خوش تراش و کشیده بود و زیبایی و تناسب خوش اندامترین زنان جوان را داشت و از همان لحظه اول قلبم در گرو عشقت رفت و با احترام و ادب بسیار گفتم :

«بفرمایید بنشینید تا خستگی تان رفع گردد .»
مدتی با عصایش پی در اتاق گشت ، عاقبت از جایم برخاستم و دستش را گرفتم و بداخل اتاق آوردم ، این نخستین باری بود که زن جوانی را لمس می کردم قلبم لبریز از هیجان و آرزو های خفه شده‌ی بود ، دوباره با دقت به صورتش نگاه کردم : علی‌الرغم چشمهای نابینا و نگاه مرده اش ، جوانی و طراوت مثل بهار در صورت زیبا و ظریفش میدرخشید ، سینه‌های برجسته و بلند و خوش نمایش زیاد از من دور نبود و قبل از آنکه فکری در باره او بسرم بیاید شروع بلرزیدن کردم ، مثل اینکه هوای سردی در اطرافم جریان پیدا کرده باشد لبهایم خشک شده بود ، تمام بدنم میلرزید و نفسم به شماره افتاده بود . دستش را گرفتم و به طرف يك چوکی بردم و گفتم :

«بفرمایید همین جا بنشینید .»
آیا او لرزش دست مرا احساس کرد ؟ کمی از غذایی که بخته بودم با يك «روپیه» ۳۰۰ به او دادم ، با لحن ساده بی بمن گفت که نامش «لیلا» است و با مادرش در يك کلیه‌گلی که نزدیک کار خانه بزرگ شهر است زندگی می کند ، وقتی از جای برخاست که برود از او درخواست کردم که باز هم بدیدم بیاید . از آن پس لیلا بدیدن من می‌آمد و بعد از مدتی چنان به این دیدارها عادت کرد که جزو

تفریحات روزانه او شد ، مادوبند رو بروی هم می نشستیم و از همه چیز صحبت می کردیم ، پس از استنایی با لیلا احساس می کردم آتش سوزان قلبم تغییف و تسکین پیدا کرده و سنگینی تحمل ناپذیر بار زندگایم خیلی سبکتر شده است ، رفته رفته لحظات زندگی برایم شیرین و هیجان انگیز شده بود چشمهای لیلا ، آه که اگر این چشمها بینایی داشتند زیبایی او را به اوج کمال می رسا نیدند .

آیا نگاه عمیق و خیره يك زن کافی نیست که يك مرد را دیوانه کند ؟
اما من این نکته را فقط از تجربیات دیگران آموخته بودم و به خوبی میتوانستم بفهمم چه معنی میدهد قلب تشنه من هم لبریز از آرزو و اشتیاق بود ، آه که اگر لیلا چشمهایش میدید ؛ در همین حال خوب میدانستم که این آرزو چقدر احمقانه است ، چون اگر او چشم داشت مطمئناً گدایی نمی کرد و اگر هم تن به این کار میداد بدون شك از کسی چون من صدقه و خیرات قبول نمی کرد ، نه ، خدایا ، اگر او چشم داشت هرگز بیناییش اجازه نمیداد که نزدیکم بدقواره و میسبی مثل من بیاید و هر روز مرا با صحبت های شیرینش سر گرم کند ، اما من ندانسته این آرزو را می کردم ، برای آنکه منم احساساتم مثل همه‌ی مردم بود ، راستی آیا این برای من گناهی محسوب می شد ؟

به تدریج مردم متوجه ملاقات های ما شدند با آنکه هیچکس بها حسادت نمی کرد و رشک نمیرد باز من خوب میدانستم که در نظر آنها آدم بسیار بد شکلی هستم که هدف بسیار خوبی برای مسخره کردن ها و شوخی هایشان بشمار می‌آیم ، حالا دیگر ماجرای عشق من بيك دختر کور بهانه تازه بی بدست آنها داده بود تا بیشتر و بیرحمانه تر بمن بخندند هم بستگی بيك دختر کور با يك مرد زشت و ناقص الخلقه موضوع خوبی برای صحبت های آنها محسوب می‌گردید و خیلی خوب سر گرم و مشغولشان می‌کرد ، راستی خیلی مسخره است ، اینطور نیست ؟

یکروز به لیلا گفتم :
«لیلا بگو ببینم تو درباره من چه فکر می کنی ؟»
لبخند شیرین و آمیخته با شرم او قلب مرا از خوشحالی لبریز کرد و تکان داد باز هم اصرار کردم و گفتم :
«لیلا ، بگو ، بگو در باره من چه فکر می کنی ؟»
او با ملایمت جواب داد :
«من کی گفتم که شما مرد بدی هستید ؟ این کلمات را با آنها يت صمیمیت ادا کرد ، غرور خاصی در خود احساس کردم و مثل اینکه نشنیده ام چه گفته است با هیجان و التهاب زیادی دنباله سختم را گرفتم و پرسیدم :

«لیلا ، آیا مرا دوست داری ؟»
با شرم و حجب بسیار سرش را به زیر انداخت و ساکت ماند ، احساس کردم که تمام زیبایی زندگی در آن صحنه نقش بسته است ، چند لحظه بعد لیلا مرا ترک کرد .
لیلا ! عاقبت منم نامی پیدا کرده بودم که در این دنیای پهناور و پر از تنهایی و بدبختی دوست بدارم ، کسی را داشتم که با منتهای استیاقی و مسرت انتظارش را بکشم همان زندگی سراسر اندوه و تنهایی برایم شیرین و مسرت انگیز و دوست داشتنی شده بود ، آیا این از خوشبختی من نبود ؟

مردمی که بمن می‌خندند دشمنان من هستند ، شاید آنها حرف هایی به لیلا میزدند که از زشتی و نقص خلقت من آگاه میشد ، آیا راستی این کار را کرده بودند ؟ کی میداند ؛ ولی در حالیکه او سب را از روز تشخیص نمیداد چطور میتوانست بدانند زیبا بی دل انگیز بازشتی نفرت آور چه فرقی دارد ؟
لیلا به من گفته بود که کور مادر زاد است البته من هرگز آنقدر خود خواه نبودم که بگویم کور مادر زاد بودن او شانس بزرگی برای من بوده است ، اما آیا این برای خواص بدبختی بزرگی محسوب نمی گردید ؟

روز بعد دو باره آمد و وقتی وارد شد من در فکر ازدواج خود مان بودم و نقشه می کشیدم که این کار را چگونه انجام دهم ، با خود می گفتم :

«آیا نباید يك روحانی به نمایندگی از مذهب به عنوان شاهد در مراسم عقد يك زن و يك مرد حاضر باشد ؟ اما من اطمینان دارم که هیچ روحانی در عقد ما حاضر نخواهد شد ، چون این روحانیون اغلب دارای هدفها و مقاصد دنیایی هستند و فقط نام این هدفها را مقاصد روحانی گذاشته اند و به دلیل اینکه من و لیلا مذهب مان باهم متفاوت بود امکان نداشت آنها ، اما کمکی بکنند ، از طرفی هم هر قدر که در این دنیا تعداد زنان خیلی بیش از مردان است باز هم باید اعتراف کنم که هیچ زنی بجز لیلا حاضر بازدواج با من نخواهند شد ، پس تنها همین نکته ممکن است که آن مردان روحانی را وادار به موافقت با ازدواج ما بنمایند .»

مذهب من اسلام است ولی من براستی يك مسلمان بنام معنی و واقعی هستم ؟
آنروز بعد از آنکه لیلا روی چوکی نشست بدون هیچ مقدمه‌ی شروع به صحبت کردم و گفتم :
« لیلا ، میل داری با من ازدواج کنی ؟»
بخوبی احساس کردم که او از شنیدن این سوال تکان سختی خورد و خود را عقب کشید و این مساله مسلمان بودن من بود که او را وادار به مکث و تفکر کرد و عاقبت با لحن تعجب آمیزی پرسید :

«چه ... چه گفتی ؟»
جواب دادم :

«لیلا عزیز من ، اگر تو فقط همین رادرد کنی که من يك انسانم کافیت ، شکی ندارم که خدوند بزرگ ترا برای من فرستاده است و ... با چشمهای پراز تنها به لبهای لرزان او نگاه می کردم ، در آن لحظه احساس جنایتکاری را داشتم که در انتظار شنیدن رای محکمه است ، بلی این او بود که باید برای زندگی با مرگ من تصمیم می گرفت ، آیا سکوت ممتد او معنا و مفهوم بزرگی نداشت ؟

باز هم دنباله حرفم را گرفتم و گفتم :
«لیلا حرف بزن ، من می خواهم از تو حمایت کنم ، توهم قول بده که مرا خوشبخت خواهی کرد .»
عاقبت اوهم به حرف آمد و گفت :

«من موافقم و حرفی ندارم ، بار ها شنیده‌ام که مردم هنگام عبور حرفهای امانت آمیزی در باره تو زده اند و با لحن تحقیر آمیزی گفته اند :

« این معشوقه همان بو زینه است ؛ چون به نظر آنها تو خیلی زشتی و با يك بوزینه فرقی نداری .»
اما لیلا ، تو چگونه فکر می کنی ؟
دنباله صحبتش را گرفت و گفت :

«من این زیبایی را که آنها در باره آن حرف میزنند ، مطلقاً نمی ستانم و هرگز بوزینه را هم ندیده ام و نمی دانم چه شکل است ؛ به این ترتیب با آنچه آنها می گویند ذره بی اهمیت نمی هم ، حتی اگر بگویند تو زیبا ترین و خوش اندام ترین مرد دنیا هستی باز هم برایم فرقی نمی کند ، چون من این دنیا را همیشه با قلبم دیده ام ، من زشتی و زیبایی را با قلبم می بینم تو يك مرد مسلمانی و من بيك دختر هندو ، اگر تو به این تفاوتی که میان ما است اهمیت نمی دهی منم اهمیت نخواهم داد ، باور کن منم هرگز فکر نمی‌کردم که مردی در دنیا پیدا شود که چنین صمیمانه و با صدق و صفا دوستم بدارد و بمن عشق بورزد ، اما ... با اضطراب و بریشانی کلافش را قطع کردم و گفتم :

«لیلا ، خواهش می کنم این «اما» را از آخر گفته هایت برداری ، نمی خواهم این «اما» را بشنوم ، برای چه این «اما» را بزبان آوردی ؟»
و او جواب داد :

«بسیار آنکه این «اما» وجود دارد و خیلی هم ، اما ، ی بزرگی است و مربوط به حرفه گدایی و زندگی خصوصی خود من است و نا چارم آنرا بتو بگویم ، حقیقت اینست که من زن دست نخورده و نا آلوده‌ی نیستم ، با آنکه من کور بودم همیشه آرزو داشتم که عاشق مردی شوم و او را با تمام وجودم دوست بدارم ، اما این کاسه گدایی من که همیشه حتی پس از یکروز کامل

گدایی کردن خالی بود به شکم خالی من و مادرم می خندید . باین سبب مجبور بودم خودم را تسلیم آن مردانی بکنم که گرسنه شهوت بودند و در سیاهی شب های تاریک و وحشتناک بمن نزدیک می شدند تا پولی کف دستم بگذارند ، پس تو نباید از این وضعی که بمن تحمیل شده است رنجیده خاطر و آزرده شوی ، تو خوب میدانی که هیچ مردی در دنیا معض رشای خدا و فقط بغاظر انسانیت چیزی در کاسه گدایی یک دختر جوان نمی اندازد ، اولین باری هم که تو نسبت بمن ابراز علاقه کردی با خود فکر کردم که به همین دلیل است اما امروز به هیچ مردی جز تو بنام یک انسان احترام نمی گذارم و هیچ کس را به غیر از تو دوست ندارم و از تو تقاضای عفو و بخشش دارم .

از شنیدن این حرفها میچ و بی حس شده بودم ، چند دقیقه سکوت میان ما برقرار شد ، آنوقت من گفتم :

لیلا ، آنچه گفتمی داستان مکرری از خود خواهی پست و کثیف انسانهاست و تازگی ندارد مطمئن باش که من هرگز در باره آن فکر نخواهم کرد .

ولی اوهم چنان ساکت ماند و دیگر حرفی نزد .

بعد از چند روز ازدواج ما عملی شد و این پیش آمد در میان تمام مردم دهکده شور و هیجان شدیدی بوجود آورد ، در مراسم این ازدواج هیچ روحانی به عنوان شاهد حاضر نشد و ما به اظهار نظر های دیگران هیچ اهمیتی ندادیم ، او و من ، یعنی لیلا و عبدالله دوبه روبروی هم ایستادیم و دقایق متمادی در سکوت مطلق فرو رفتیم ، او با قلبش مرا نشان می کرد و من با چشمهایم باو خیره شده بودم و در لحظات شیرین همان سکوت ممتد بود که ما بیمان زنا سویی خود را بستیم و شریک زنت گانی یکدیگر شدیم .

اما پس از آن صدای خنده و استهزاء مردمی که ما را احاطه کرده بودند بلند تر شد و به اوج خود رسید ، هنگامیکه لیلا و مادرش برای زندگی عیشگی نزد من آمدند غریبانه و استهزاء مردم خیابان را به لرزه در آورده بود ، مدعیان تکبانی اخلاق و قوانین اجتماعی بشدت خشمگین شدند و با استهزام و غضب بمان تگریستند ، مردم نمی توانستند بفهمند که در اعماق این ماجرای عاشقانه و ازدواج دو قلب خونین در حال سوختن و شعله کشیدن است اما من با تمام وجودم می گویشم که لیلا را آرام کن و وسایل خوشحالی او را فراهم سازم و بی در پی با و می گفتم :

لیلا ، لیلا ، اهمیت نده ، بگذار مردم بمان بخندند ، من آنها را دیوتگان شقی و بی عاطفه و بیرحمی بیش نمی دانم .

زندگی مادر کنار یکدیگر آغاز شد ، نمی خواهم بگویم که ما زن و شوهر خوشوقتی

بودیم ، نه بلکه این الزام چون امیز انسانیت ما بود و زندگی هم برای ما جز این معنایی نداشت ، اخلاق اجتماعی و رسوم مذهبی حصار وحشتناکی از کینه جوئی و انتقام بدور ما کشیده بود .

هیچ کس کوچکترین یاری و همکاری با ما نکرد ولی باین همه ما می خواستیم که زندگی کنیم و خوشبخت باشیم و باین سبب خوشحال از روبروشدن با تمام مشکلات و دشواریهای خود بودیم .

مدتی بعد ماجرای اصلی اتفاق افتاد ، یکروز لیلا بمن خبر داد که بزودی مادر خواهد شد ، ناقص الخلقه بودن من و نابینا بودن لیلا هیچ یک نتوانسته بود مانع این خوش بختی طبیعی ما شود ، از آن پس ما استهزاء و ریشخند و یا وه گویی های همه مردم را تحقیر می کردیم زیرا آن خوش بختی که انتظارش را نداشتیم نصیب مان شده بود ، خدا را هزار بار شکر ! به عظمت و بزرگی او اعتراف کردم ، راستی هزار بار شکر که او لیلا را نابینا خلق کرد !

ولی لیلا دو ماه قبل از دنیا به آمدن بچه بیمار شد و به بستر افتاد بیدرنگ برایش دکتور آوردیم ، او را با منتهای دقت معاینه کرد ، التماس کردم بپر قیمتی است او را نجات دهد و دکتور گفت :

چیز مهمی نیست ، خیلی زود معالجه اش می کنم .

و پس از چند لحظه مکث پرسید :

آیا لیلا کور مادر زاد است ؟

بلی دکتور ، کور مادر زاد است .

چشمهای لیلا را دو مرتبه معاینه کرد و همان قیافه عبوس و متفکر گفت :

میتوانم با یک عمل جراحی چشمهایش را بینا کنم ، اما حالا این عمل غیر ممکن است بعد از وضع حمل و سلامتی کامل برای معالجه چشمهایش او را نزد من بیاورید .

کلمات داکتر قلب مرا تکان داد ، جوانی و زند گانیم را زیر و رو کرد ، او می گفت میتواند چشمهای لیلا را بینا کند ! از خود میپر سینم : وقتی او بینا شود آیا از دیدن من متفسر نخواهد شد ؟ آیا بازمه مرا که امروز به عنوان تنها انسانی که قلب و عاطفه دارد میپرستد دوست خواهد داشت ؟ از آن لحظه بی که چشمها نشینا شود آیا بازمه مثل امروز من عشق خواهد ورزید و احترام خواهد گذاشت ؟ خدا یا ! به داکتر چه بگویم ؟ ناگهان دهانم را باز کردم که فریاد بزنم :

نه داکتر ! چشمهای لیلا من به بینایی احتیاجی ندارد ! اما تنها حرفی که زدم این بود که گفتم :

لیلا ، داکتر می گوید چشمهای تو معالجه خواهد شد !

بی اراده این جمله را تکرار می کردم ، چطور میتوانستم برایش شرح بدهم که بینا شدن

چشمان او ممکن است ریشه زندگی مرا برای همیشه قطع کند ، چطور ممکن است که انسانی بخواهد کسور بماند و روشنایی و بینایی چشمانش باز نگردد ؟

آیا این بزرگترین خوش بختی برای یک نفر نیست که بتواند از تاریکی مطلق نابینایی رهایی یابد ؟

لیلا که بغویی احساسات و قلب مرا درک می کرد مطلقاً متوجه وحشت من از این خبر نبود و بی در پی می گفت :

ساگر بتوانم بینایی ام ر بدست آورم چقدر خوش بخت خواهم بود ! آیا خوشحال نیستی ؟ فکر کن چه سعادت تی است که من بتوانم صورت عزیز و محبوب ترا بینم ، اطمینان دارم که در این صورت عشق تو بمن بیشتر و سوزانتر خواهد شد .

با وجود بیماری و ضعف شدید ناگهان صورتش رادرخشندگی و طراوت بیما نندی فرا گرفت و رضایت کامل قلب و روحش در حالت چهره زیبایش منعکس شد ، آیا همه اینها به خاطر آن نبود که زندگی تازه بی در برابرش هویدا شده بود ؟

دکتور نسخه بی نوشت و ضمنا برایم شرح داد که دواها را چگونه باو بدهم و بعد گفت :

بعد از وضع حمل و بهبود کامل لیلا نزد من بیا تا در باره عمل جراحی چشمانش اطلاعات بیشتری بتو بدهم .

لیلا آرام و ساکت بود اما تو فان سپهناگی در درون من بر پا شده بود ، مغزم از هجوم افکار وحشتناک آتش گرفته بود و می سوخت بانتهای اتاق رفتم و روی چوکی خودم نشستم با خود فکر می کردم : «تنبهار این کلبه کوچک بود که من آرامش خاطر و خوش بختی داشتم ، حتی این آرامش و خوش بختی را هم میخواهند از من بگیرند !

همین دنیای کوچک مرا هم میخواهند ویران کنند ، آه ، نه ، داکتر ! هرگز ، هرگز اجازه نخواهم داد ، تو حق نداری ، چشمهای لیلا مرا بینا کنی ، تو با دشمنان بیرحم من همدست شده بی تا مرا بکشی ، اما اول من ترا خواهم کشت ، برای چه زندگی ما را به آتش کشیدی ؟ اما نه ، تو مقصر نیستی ، تو وظیفه داری که با بیماری ها بجنگی ، کوری هم یکی از بدترین بیماریها ست و تو نمی توانی نسبت به آن بی تفاوت باشی ، تو فقط در راه خدمت به انسانیت می خواهی بزن من بینایی بدهی و خبر از قلب من ، از زندگی من و کوچکی دنیای خوش بختی من نداری ، ممکن است چشمهای او بینا شود ، ممکن است خداوند این نعمت بزرگ را که هر انسانی باید داشته باشد به او اعطاء کند ، اما تو نمیدانی که از آن پس من باید خاک شوم ، باید نابود شوم ، قبل از آنکه بتواند بفهمد که آدم بوزینه نما چیست باید بمیرم ! و بعد از آن برای همیشه به عنوان یک عاشق صادق و

بزرگ فقط در خاطره او زنده باشم ، راستی آیا ماجرای عشق سوزان او و زیبایی هایی که با قلب و اندیشه اش در وجود من می بیند برای همیشه بی پایان رسیده است ؟

احساس کردم که قلب خونینم به تلخی می گیرد !

عاقبت لیلا پسری دنیا آورد ، جامعه از تولد یک طفل نا مشروع بخشم و هیجان آمده بود ، ولی این کودکی که از یک پدر زشت و ناقص الخلقه و یک مادر نابینا دنیا آمده بود چه تصویری داشت ؟ او بیگانه تر از یک فرشته بود ، چشمهای خود را از من و نگاه این چشمها را از لیلا به ارث برده بود .

در اولین روزی که لیلا سلامتی خود را به دست آورد همان موضوعی را که خود خواهی شدید باعث شده بود آنرا بدست فرا موشی بسپارم به من یاد آوری کرد و گفت :

حالا میایی برویم داکتر را بینیم ؟

اما او نمیدانست که این سوال او چه توفانی در قلب من ایجاد کرد و مرا بجه حالی انداخت لحظه ای مکث کردم و آنوقت برای اولین بار به دروغ متوسل شدم و با دو رویی و دروغ گفتم ؟

بلی ، راستی من فراموش کرده بودم ! همین امروز میروم و او را پیدا می کنم ولی خودم هم میدانستم که دروغ می گویم ، حالت غریبی را داشتم که در وسط اقیانوس بمیان امواج سهمگین افتاده باشم ، همان لحظه از خانه بیرون رفتم و پس از چند ساعت مراجعت کردم و گفتم :

داکتر بیچاره مرده است !

این تنها حرفی بود که توانستم بگویم ، حتی میتوسلیم همین را هم نتوانم بگویم چون قدرت نداشتیم آن تاجر واندوهی را که لازم بود در مقام شوهری لیلا از مرگ داکتری که قول داده بود نابینایی او را معالجه کند داشته باشم نشان بدهم ، مجبور بودم رازی را که زائیده خود خواهی و بیرحمی خودم بود در قلب خونین و درد منم پنهان نگه دارم ، سنگینی بار این مسوولیت بعدی بود که نمی توانستم آنرا تحمل کنم و عاقبت هم همین تلاش و تلاشی که برای دوام سعادت خودم کردم باعث شد که خوشبختی و آرامش زندگانیم برای همیشه متلاشی و نابود شود .

آنروز های وحشتناک و مملو از پریشانی و اضطراب ادامه داشت .

یکروز وقتی به منزل برگشتم با منظره دلخراشی روبرو شدم ، آنروز مادر لیلا فراموش کرده بود لگن مسی بزرگی را که وسط اتاق بود بردارد و به آشپز خانه ببرد ، در همین موقع لیلا که صدای گریه ناگهانی بجه راشنیده بود بی آنکه عصای خود را بر دارد دیوانه وار بقیه در صفحه ۱۶



زنان و فردای

جوامع بشری

زنان از آوان زندگی اجتماعی در ساخته‌ان جامعه بشری رول و اهمیتی داشته که زمانه های طی شده مملو از کار نامه ها و فداکاری های ایشان بوده و آنچه از همه مهتر جلوه دارد ، رنج و عذاب عظیمی است که زنان برابر طول تاریخ در آن سوخته اند و درد جانگاهی را متحمل شده اند .

اگر صرفاً جامعه اولیه اجتماعی را از دوران های بعدی اجتماعی بیرون نما بیم در سلسله زمان طولانی حیات انسانی که تضاد های آستی ناپذیر صنف های مختلفه در آن ها حاکم بوده زنان سخت رنج کشیده اند و در عالم حرمان و تنگ دستی مورد احسان و ستیزه جویی ها قرار گرفته ولی وظایف و رسالت های خویش را با آن هم تا حد امکان انجام داده اند .

مسیر این دوران های اجتماعی در همه کشور ها یکسان نبوده و به اشکال مختلفه اسارت و بردگی را بر زنان همراه داشته است .

زنان که در طلیعه تاریخ جوامع انسان دوران ما در سالاری رابسا امانت داری گنشته اند و عالیترین بر خورد را سپرد اوراق تاریخ نموده اند، در دوره های بعدی در همه بخش های زندگی مبرو نشان خویش را گذاشته و مبارزه پیگیری را به منظور آزادی از دست رفته ای شان براه انداختند و در پهنای زمان به مجادلات و تلاش های دست یافتند که سلسله و رشته منظم این پیکارها تاریخ روشن کار و فعالیت آن هارا در راه آزادی می سازد .

مبارزه زنان در دو جبهه هم در منزل و هم در اجتماع، جریان داشته و از هر دو

نتایج را بدست آورده اند که مطالعه این کار و تلاش پیگیر افتخار آور و عبرت آموز است .

زنان پیوسته در چهار دیواری خانه به تریه فرزندان پرداختند و چنان مردان بزرگ و راد مردان به اجتماع تحویل نمودند که نام های شان در تاریخ در خشش خا صی دارد . این مردان که اساس زندگی را در جامعه بدست داشتند ، کار های را در پیش گرفتند و اقداماتی را مریضا شدند که آهسته آهسته زنان از چهار دیواری منزل کمی پافرا تر گذاشتند که پی آمد تمام روشن بینی مردان واقع بین پیوند به مبارزه زنان در حیات زنان و اجتماع تنور و رو شنی را بهمان آورد و تأثیرات اجتماعی را با عث شد . بار سوسایل تولید در جامعه و بیشتر فت در ساحه مختلفه حیات، منطبق اهمیت زنان نیز دو باره در اجتماع راه یافت و بالا خره به نیروی مادی اجتماعی مبدل گردید و بر محیط پیرامون رنگ دیگر می زد .

بدین معنی که در صنف زنان ، مردان نیز راه یافتند و روز بروز عقیده هیچ شمر دن زن زایل شده و بر عکس با اهمیتش دوچندان در اجتماع را هس را باز کرد بر محیط اجتماعی رو حیه دیگری هویدا گردید .

علما ، دانشمندان و صاحبان مطالعه در یافتند که زن نیمه ای از بیکر اجتماع بوده و بازوی توانای جامعه بشری و بالاخره زنان یکطرف سکه واقعیت اجتماعی است که طرف دیگرش را مردان می سازند . و بناء اگر یکطرف سکه جلاش خاص و درخشنده می

داشته باشد و طرف دیگرش کم رنگ جلوه کند خود بر لنگش اجتماع حکم می کند و روی همین اساس در جوامع که به زنان اهمیت داده نشده بر علاوه بر ابله های اجتماعی برابر کم نقص اجتماعی نیز موجود می باشد . این درنگ و آگاهی به مرور زمان کار خود را نموده و در سکتور های مختلفه حیات رخنه یافته ، روشن بینی و ترقی پسندی را باعث شدند .

البته این مسیر سال های متعادلی را در بر گرفته و از گذشته های دور تاکنون نیز به اشکال مختلفی ادامه دارد .

همچنان بعضی ها معتقدند که لغزش های بزرگ اجتماعی در زمانه های طی شده در پهلوی علت العلل دیگر ، دور بود و ناچیز شهردن زنان نیز از جمله علت ها است و جنگ های خانمان سوز ، تجاوزات و خونریزی های قرون گذشته دور از احساسات زنان و دوری عواطف ایشان ساحه عمل پیدا نموده و تمام دلخراشی های تاریخ فقط و فقط از مناسباتی سرچشمه گرفته که زنان در آن .

بهر حال ، آنچه زنان در یافتند عبارت از پیروزی است که امروز در سرا سر جهان

آواشان هر روز هر چه بیشتر رسا تر شده و بانگ پیروزی شان دوسر نوست بشریت نقش مثبتی را بازی می کند .

در هیچ گو شه ای از جهان نیست که امروز صدای نیرو مند زنان بالا نشده باشد مبارزه زن در گذشته خود بیان گر نیروی انسانی و غیر قابل انکار زنان است که در آینده بر اهمیتش بیشتر از پیش افزوده می گردد و بالاخره در سراسر جهان بحیث عضو مساوی الحقوق در زندگی سهم خویش را ادا می کند .

امروز به اشکال مختلفه و به شیوه های گوناگون در همه قاره ها صدای زنان بالا شده و پیروزی های را نیز بدست آوردند که نمره کار و تلاش زنان ادوار گذشته و مناسبات جدید اجتماعیست که در نقش جوامع پیش رفته صنعتی در قرن هزده میلادی بوجود آمده است .

البته از قرن هزده به این طرف این مبارزات منظم شده و در ممالک مترقی به پیروزی های هم رسیده که باید در همه جهان حقوق شان اعتراف شود .

با آنچه گفته آمدیم ، مطلب مهمتری مطرح می شود و آن اینکه فردای جوامع بشری نقش زنان در آنست .

و جواب این سوال که آینده زنان و جامعه بشری چگونه خواهد بود ؟ بحث روی این اندیشه فقط زمان منطقی و درست است که اولاً گذشته زنان از خاطر دور نشود و در هر عمل اجتماعی در نظر باشد . و همچنان ارتباط این گذشته ، مسیر آن و فردای آن باید روشن گردد .

بناء باید در همه جوامع بشری این حکم عام گردد که زنان بحیث عضو مساوی الحقوق اجتماعی در طول تاریخ از مناسبات غیر عادلانه اجتماع رنج برده و ماتم های زیادی را با صبر و حوصله گذرانده ولی از جا نرفته اند .

دیگر اینکه مبارزه زنان باید پیوند با پروگرام های اجتماعی و به ارتباط مردان و بدون تعصب (مرد علیه زن و یازن علیه مرد) به پیش برده نشود ، زیرا در مناسبات کنونی و خواسته های عصر باید لنگش اجتماعی از میان برداشته شود و اهمیت مساوی اجتماعی زنان نه تنها در روی کاغذ بلکه عملاً اعتراف گردد .

وقتی در یک مقطع خاص زمانی چنین مفکوره عام گردید و زنان و مردان عملاً به چشم مساوات به هم نگاه کردند آن وقت پلان های دیگری مطرح می شود که فقط مردمان همان عصر می توانند باره آن به صورت درست فکر نمایند .

اما آنچه از واقعیت های عصر بر می آید اینست که وقتی چنین شرایطی بر زندگی حاکم گردد و مناسباتی هم که ایجاد می گردد حتماً فارغ از تناقضات آستی ناپذیر اجتماعی

خواهد بود در آن زمان اکثر مفکوره های خرافی و مسایل اضافی از هر نگاه به موزیم تاریخ سپرده خواهد شد و زنان در نقش خویش موفق و کامیاب در ساختمان جامعه بانورو سوق بیشتری حصه خواهند گرفت .

درین مسیر زنان و مردان مترقی پیشقدم شده فردا های رنگین و انسانی به بار می آرد و ماینک آگاهیم که زنان و مردان امروز بسوی فردا های فارغ از مناسبات متناقض به پیش میروند . و آینده را بهتر از امروز می سازند .

در نتیجه گیری ، آنچه مهم جلوه می کند، اینست که به ارتباط صحبت پراکنده فوق باید مطالعه منسجم صورت گیرد تا در پرتو واقعیت های اجتماعی و درک درست زندگانی خانواده ها برای فردای حیات اجتماعی خویش راعیار سازند و فرزندان شان را خوشبین به آینده تربیت نمایند .

گذشته از همه مطالب وقتی جامعه توانست هر دو بازوی خویش را بکار اندازد، در اولین لحظه امید واری های آبادانی ، آرامی و سعادت مردم مزده همگانی خود خواهد بود . آنچه تاکنون بشریت بدست دارد و میراث

گرانبهای را از گذشتگان به ارث برده اند، به اصطلاح می شود گفت که با یکدست به آن رسیده اند ، زیرا دست و بازوی دیگر اجتماع یعنی زنان در اسارت قرون محکوم شده بودند .

درینجا پهلوی دست توانای زنان، مغز و اراده عواطف و احساسات، گذشت و فدا کاری فروتن بودن و خدمتگذاری و دهنو صف انسانی شان نیز در اجتماعی فردا از خود نقش خواهد داشت و حتما تا نیرس در کمیت و کیفیت پدیده های که ایجاد می گردد به وضاحت، دیده خواهد شد . و به حق که در فردای زندگی با زنان جامعه یکجا پیروزی های نصیب بشریت خواهد شد که امروز در طی ادوار گذشته به آن نرسیده ایم . و شکوفانی فردا حتمی دل پذیر و انسانی خواهد بود از آن جایکه زنان همیشه طرفدار جدی صلح بوده اند و در صفا اول طرفداران صلح قرار داشته اند، در فردای جوامع نیز این آرزوی انسانی در روح و روان همه تاثیر عمه جانبه داشته و در پر تو صلح جاویدان همه جهان به ترقی و سعادت دست می یابند و از فقر و بد بختی رها و صد هانا ملامت زندگانی نشانی هم نخواهد بود .

ماری کوری «۱۸۶۷ - ۱۹۳۴»



چند روز بعد از اینکه پرو فیسر بیگوریل به همکاری مسلک خود پیری کوری از کشف خویش صحبت کرده بود که فلز اورانیوم دارای خاصیت صدور دایمی تشعشعات مخصوص می باشد، شنیدن این داستان برای میرمن کوری این هدف را تعیین کرد تا اسرار این تشعشعات معمایی و مرموز را کشف کند . به وسیله همین آتش افروخته شده ذوقش و با این عطشیکه در طول مدت تحصیل کیمیا و فزیک بر خود احساس کرده بود در طریق حل این معضله گام برداشت . این زوج متجنس «پیری و ماری کوری» با وجود همه مشکلات و عدم مساعدت شرایط کار مدت

۴۵ ماه بصورت مشترک به تحقیق و تجسس پرداختند . لازم بود «بشپلند» ماده معدنی که منبع ایجاد تشعشعی مشابه با تشعشع اورانیوم بصورت موجود چندین تن زیر مطالعه گرفته شود و لازم بود طرف ثقیل و بزرگی بدنبال آن کشف شود تا مایعات جوشان در پیپ های بزرگ بجریان در آید . کار فعالیت بر حرارت علمی را این میرمن لطف باروش فنی مخصوص مرتب ساخت .

پنجاه و سه ماه سراسر امیدواری ، سراسر رنج زحمت، سراسر محرومیت و آنکهی در پایان آنها، پیروزی و نیل به هدف بود در سال ۱۸۹۸ این زوج دانشمندان کشف متوالی دو عنصر مشعشع جدید پولونیوم و رادو را به مردم شناساند ، اولی پولونیوم هدیه وطن مالوف مادام کوری - پولند بود و دوم رادویم «مشعشع» بود که یکصد هزار بار فعال تر و مشعشع تر از اورانیوم می باشد ، رادویم عنصری است که تعداد بیشماری مردم صحت و حیات خود را باید مدیون آن بدانند .

این عنصر برای علم امکان آنرا میسر گردانید تا در ساختمان ماده عمیقتر تحقیق نماید و بینش جدیدی در آن ساحه بدست بشر بدهند اما حیات بقیه تجسست رادو این رشته به ماری کوری هدیه گرد، زیرا در سال ۱۹۰۶ شوهرش در یک حادثه از جهان رفت ، شوهری که سه سال قبل از مرگش

به اتفاق او «ویگوریل» جایزه نوبل در دریافت کرده بود تا آنگاه ماری کوری یگانه انسان دانشمند بود که برای دومین بار به افتخار بزرگ علمی جهان نایل آمد . او بدون استراحت و تن آسایی بیشتر کار کرد و در اكمال و انجام فعالیت هایسی پرداخت که بعدها اش واگذار شده بودند . تا اینکه بواسطه اثر تشعشعی که بکشف آن موفق شده و با آن در دندان را شفا بخشیده بود او را در کام مرگ فرو برد او بدین منوال قربانی اکتشاف پرفیض و برکت خود گردید .

۱- نام اصلی او ماری اسکلو دو دوسکارو و پشش را برخی الهستان «پولند» نگاشته اند . در سن ۲۳ سالگی برای اخذ درجه لیسانس علام از سور بون به پاریس وارد شد و بالاخره در جریان درس و تحقیق به حباله تکاح پیری کوری در آمد .

۲- ماری بیگوریل (۱۸۵۲ - ۱۹۰۸) فرزند ادویند بیگوریل استاد فزیک موزیم بود . رادیو اکتویته را کشف کرد و تا زمان مرگ منشی دایمی آکادمی علوم بود .

اکنون مسوولیت زنان سنگین و سنگینتر میشود

و جبهه خود را ادا کرده است . مثلا وقتی زنی با استفاده از اصول مثبت به نظام اقتصاد فامیل بادر نظر داشت عایدو مصرف معقول موفق می گردد در حقیقت فضای سالمی را ایجاد کرده و نشاط همیشگی افراد جامعه کوچک خود یعنی فامیل را تامین نموده است .

تجربه و عمل در جوامع بین المللی به اثبات رسانیده که دیگر زن عنصر عاطل و ضعیف نبوده و تفاوت های فزیک مانع انجام وظایف اوشده نمی تواند . جای بس افتخار و مباحثات است که با آمدن نظام مردمی در وطن عزیز راه خدمت و استفاده از نیروی انرژی زن و راه تعلیم و سایر مزایای انسانی برای همه، چه زن و چه مرد میباشد زمینه هرگونه فعالیت امر بخش مساعد گردیده . اینجاست که مسوولیت زنان سنگین و سنگینتر شده و انجام این مسوولیت ها و ایفای این کار های بزرگ موفق و موقعیت درخشانی را در تاریخ ملی عصر ما ثبت می کند .

پس میتوانیم تذکار دهیم که ما زنان افغان درین فرصت حساس سهم فعال و ارزنده و با ارزشی را در روند ترقیات اجتماعی اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی به عهده دارند که موفق بدر شدن همه مسوولیت ها تفکر سالم می خواهد و ژرف نگری عمیق اما مسروریم که پیوسته زنان ما با درایت و خیرتیکه داشته اند همیشه به این درایت ملتفت بوده اند که پیوسته در جهت پیروزی افتخارات و انکشافات هر چه بیشتر و سریعتر گام های وسیع برداشته و با قدم های متین تر ازین جاده عبور نمایند .

زنان از باستان زمان تا کنون مثل مرد عنصر اساسی دینامیزم تاریخ است ، زن و مرد به خاطر موجودیت و ادامه نسل و دوام زندگی و تامین معیشت لازم و ملزوم یکدیگر اند . همچنان تاریخ جوامع بشری گواه است که در تشکیل خانواده نقش سازندگی زن و مرد مساوی است همانطوریکه اداره و تنظیم امور خانه و مسکن به زن تعلق داشت مرد نیز به نوبه خویش در رفع حوایج اولیه عمت می گماشت، سعی و تلاش هرچه بیشترش بر آن بود تا لانه و کاشانه اش آرامگاه خوبی برای اعضای فامیل و ساکنان منزل باشد .

اکنون نیز بایک نگاه ژرف و عمیق دیده میشود همانطوریکه مرد مامور و مسوول آسایش و آرامی اعضای فامیل است ، و جایب و مسوولیت های مهمی را بدوش دارد زنان نیز رسالت بزرگی را به عهده دارند، اینها اند که چه در خانه و یا هم بیرون از منزل، در شهر و ده، در موسسات عرفانی ، علمی ، فرهنگی و هنری و بالاخره در همه شئون و شقوق باشکوهان ساختن و تبارز دادن استعداد های شان ، با تبارز قدرت فعال و احساسات وطن پرستانه و تفکر علمی و ژرف اندیشی شان توانسته اند بازو به بازوی مردان موثر و مطلوب واقع شوند . کار های مفید و مثری را انجام دهند و برای توصل به اهداف مشخص و پیر وزی های نهایی خود را با معیار های فکری ، علمی و تجربوی مجهز گردانند و با استفاده از این اصول و میتود ها وظایفی که به عهده ایشان گذاشته میشود بدرستی به انجام برسانند و آنگاه است که به حیث یک مادر با احساس و به حیث یک زن مترقی

پاییز

را ست گفتمی توای بهار امید
رنگ چشم به رنگ پاییز ست
من خزانم - خزان نو میدی -
داستان خزان غم انگیز ست

هر کس آمد درین خزان زده دل
رفت و این داستان نخوانده گذشت
هر که رنگ شکست من را دید
من و دل راز خویش را نرسد
گذشت

از خزان هر کسی گریزان ست
که خزان فصل ناامیدی هاست
درخزان غیر حسرت و غم نیست
درخزان هر چه هست درد افزاست

توبهاری ، بهار سر سبزی
من خزانم ، خزان زر دم من
تو بهاری ، بهار عشقی تو
من خزانم ، خزان دردم من

برو ای مرغ بر فشان امید
در خزان نگاه یا سلا نه مکن
از پس رنگ ها برو ، اما
رنگ چشم مرا بهار نه مکن

سوی چشم منین که چشما نم
همچو رخسار مهرگان زرد ست
مثل پیمان خود دلم بشکن
کز جفا یت پر از می دردست

مگر ز من متنفری؟!

گل سرخی باو دادم ، گل زردی بمن داد ...
برای یک لعلی نا تمام ، قلبم از طیش افتاد ...
با تعجب پرسیدم : مگر از من متنفری؟!

گفت: نه! باور کن، نه! ولی چون ترا واقف دوست دارم ، نمی خواهم پس از
آنکه کام از من گرفتی ، برای پیدا کردن گل زرد ، زحمتی بغود هموار کنی ...

دود

کنار دریاچه ، در زیر درختان خانه کوچک
اگر دودی بر نملی خاست ،
چه اندو بهار بود :
دریاچه درختان و آن خانه

«بر تولد برشت»

شعر - «دستگیر»

پنجه خبره

به ماهمه غواری شعرونه خواره
خکه چی زه لیکم ترخه او ترخه
چی دهبواد دبیقلویت خر خیری
دعانی بیقلی بهوستایم به خه
هریو نظرکی بی مری هلی نغینتی
لوست دی او لوست ددغو بیقلو کاته
زه چی داخوار بنایست ته وگورم
راکی ایزونه دگناه شی ساچه
چی چایبیربال دژوند کوچنی وی کوچنی
خنگه به زپه وگری به کی الوته
بسدی نور پس زپی - سبری سندی
زه لیکم تاو ده اوتاوده
زه درنخونو شاعر رنخ به ستایم
زهایی خه چی دچا خویشی دی کهنه
تااوریدلی داپنجه خبره
وایی ، خبری دلته دی ابوته .

دغوی ۱۲ - ۱۳۰۶ - کال

بهار معرفت

بهار معرفت افسردنی نیست

گل و برگ ادب پژمرده دنی نیست

بشرگیر دز روح جاودان روح

که روح جاودانش مردنی نیست

چه پدیده امر کی دشمن و حوری!

پر دیده چه پدیده لیخته دی سره کی پر دیده

سه تیره زما په سخ وور سه تیره؟

شپه پیره سرده اوزه رپر دیده



صبح روشن

ای گور کن!
 بروز مرگ من
 یکی گور دیگر - گوری گنجینه ها
 پر ادج و باشکوه
 به رسم یادگار - به پاس افتخار
 به یاد بود روزگار
 بجا گذار
 و جسم خاکی مرا
 تنها بردل خاک بسیار
 • • •
 ونوای رهگذر
 ای مهاجر قبرستان های شهر
 بر لوح گور من

تمثال
 يك مرد قهرمان
 يك نبرد حق
 یکی صبح روشن
 و هزار نقش جوان
 منقش ساز
 بعد آن، لحظ بی درنگ کن
 اینجا برگورتن ، يك قطره اشك
 آنجا برگور آرزو، يك شمع مهر
 بریز و روشن کن
 آنرا برای سکوت!
 اینرا برای غوغا!
 ناصر «آرین»

موج مل

اندین گلشن نشد کزیک تبسم گل شوم
 شاید از غیرت به خود در بیجم و سنبل شوم
 عشق گلبازم مگر شو ری به دل پیدا کند
 تا طراز نغمه بر خود بندم و بدبل شوم
 همچو مینانیست آسان لب به حرف آوردتم
 خون بر یزم از جگر تا در خور قلقل شوم
 دیر گاهی شد زمستی بر کنار افتاده ام
 به که چندی باز دامنگیر موج مل شوم
 سرو قامت ساقیا! امشب به محفل جلوه کن
 تا چو قمری من هم از شوق تودر غلغل شوم
 با سیه روزی (صفا) عمر یست بیمان بسته ام
 تا به هر رنگی بود عمرنگ آن کا کل شوم

وصیت

مرا روز یکه جان از تن بدرشد
 ز برگ گل کفن دوز ید بر من
 به اشك عاشقانم تن بشوید
 به پای گلبنم سازید مدفن

که تا بر قبر من بلبل بخواند

به بالای سرم سروی نشا نید
 که قمری بر فرازش لانه سازد
 به پای قبر من مطرب گمارید
 که ساز غم به خر سندی نوازد

شود کزدل غم دیرین براند

به جز دیوا نگان کس راناید
 که بر طرف مزار من بیاید
 اگر گیرم که آید هو شیا ری
 بگویدش که دیر آنجا نیاید

که رمز عشق را عاقل نداند

لحظه ها و تو

تو که میایی
 تو که میایی و عطر بدنت
 در فضا می پیچد

لحظه عارا

- همه -

معنادت می سازی

• • •

نسب محاط چشمت!

لحظه ها می میرند

بی تو ، آری ، بی تو

لحظه های می میرند

نسب محاط چشمت!

رفعت حسینی

۱۳۰۰

والدین در نظافت اطفال



مقابل میکروبیها از دست میدهد و میکرو بیها با سانی میتوانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کودکان هم تردید دارند و آنرا هفته دو تا سه بار کافی میدانند پدران و مادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست و صورت و پا ها و اعضای جنسی کودکان خود را با آب و صابون بشویند.

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن مقابل میکروبیها از دست میدهد و میکرو بیها با سانی میتوانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کودکان هم تردید دارند و آنرا هفته دو تا سه بار کافی میدانند پدران و مادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست و صورت و پا ها و اعضای جنسی کودکان خود را با آب و صابون بشویند.

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن

حمام اطفال شیر خوار نباید از یسج دقیقه بیشتر طول بکشد .

از شستن زیاد دستزدن بدن طفل باید خود داری کرد .

به آب حمام اطفال باید با تجویز دوکتور یک ماده نیمه چرب طبی را اضافه کرد تا از خشک کردن پوست بدن طفل جلوگیری نماید .

اطفال آنها حتما در بزرگی هم همین طور عادت می کنند بلکه بر عکس طبق آنچه که روانشناسان تحقیق کرده اند این فشار و اجبار پدران و مادران برای نظافت کودکان تولید عکس العملی می کند که و قسی کمی بزرگ شدند از نظافت و پاکی فرار کنند در حقیقت آنها بعنوان لجبازی و مقاومت در برابر فشاری که دیده اند بسوی بی نظافتی کشیده میشوند. لهذا نباید اطفال را تحت فشار قرار داد زیرا این فشار تولید

یکی از ناراحتی های بزرگ پدران و مادران اینست که اطفال خود شانرا زود کثیف میکنند . هیچ پدر و مادری نیست که وقتی اطفال خود را کثیف ببینند تکران و عصبانی نشود . حق هم با آنهاست زیرا واقعا کثافت در اطفال منبع میکروب و موجود بیماریهای مختلف میگردد و بدون تردید اطفال کثیف خیلی زیادتر از کودکان دیگر بیمار می شوند . در زمانهای سابق زیاد به کثیف بودن اطفال اهمیت نمیدادند و حتی یک ضرب المثل قدیمی وجود داشت که ((کثافت معده انسان را پاک میکند)) ولسی بایشرفت دانش و آگاهی پدران و مادران و توصیه علم طب در سطح خانواده ها همه متوجه شده است که تمیز بودن چقدر در صحت و سلامتی کودکان موثر است . فقط نکته ای را که در اینجا باید در نظر داشت این است که در تمیز نگاه داشتن اطفال مانند هر کار دیگر راه افراط را نباید طی کرد و از حدود عادی و معمول نباید خارج شد اطفال را نباید بغاظر آنکه کثیف نشوند در یک چهار دیواری شیشه ای و بلوری زندانی کرد و آنها را از محیط اطراف شان بازداشت .

عکس العمل های ناگواری در آنها میکند و بسیاری از مردان و زنان بی توجه به حفظ الصحه کتونی آنها بی هستند که در کودکی از طرف پدر و مادر خود بعد افراط و اداوار به رعایت نظافت میشدند و حالا بعنوان یک عکس العمل روحی درست نقطه مقابل دستورات پدر و مادر خود را اختیار کرده اند و به همین جهت اخیرا مطالعات جدیدی در محافل دانشمندان علوم تربیتی جهان در این مورد شروع شده است و دانشمندان علوم تربیتی باین نتیجه رسیده اند که: در تعلیم و تربیت جدید بیچوجه نباید مانند سال قبل در نظافت اطفال راه افراط را پیمود .

و این روش در بسیاری از کشور های مترقی هم اکنون بکار برده میشود البته اشتباه نشود منظور از این گفته بیچوجه این نیست که اطفال کثیف باشد بلکه مقصود آنست که در نظافت آنها راه افراط طی نشود حالا بینیم با نظرات و تئوریهای جدید تعلیم و تربیت و نظریه پدران و مادران در مورد نظافت اطفال چیست و آنها چه کار های باید بکنند .

حمام و شستشوی بدن :

دوکتوران در مورد اینکه اطفال باید هر روز حمام داده شوند و سرو تن خود را بشویند تا مل و تردید دارند علت هم آنست که در کودکان پوست بدن هنوز به مرحله رشد کافی خود نرسیده و مانند پوست بدن افراد بزرگسال نیست و به همین جهت بر اثر شستن زیاد پوست بدن کودکان با آب و صابون حساسیت پیدا کرده و مصونیت خود را در

بسیاری از خانواده ها اطفال را از بازی در خاک و گل منع میکنند و در حالیکه بعقیده روان شناسان این بازیها برای اطفال لازم و مفید است. کودکانی که گل درست میکنند و با این گل خانه میسازند به حقایق زندگی اطراف خود آشنا میشوند .

پدران و مادرانی که اطفال خود را وادار به رعایت نظافت کرده و این کار را به حد افراط میرسانند هرگز نباید امید وار باشند که



اطفال را نباید بغاظر آنکه کثیف نشود در یک ژوندون

راهی افراطی را نپیمایند

نظافت ناخن ها :



طبق مطالعات و تحقیقاتی که شده است از هر چهار اطفال مدرسه یکی از آنها عادت به جویدن ناخن های دست خود دارد و بهین جهت اطفال کوچک را باید یاد داد که هر هفته خود شان ناخن های دست خود را کوتاه و پاک کنند و برای این کار هر طفل احتیاج به يك ناخن گیر اختصاصی دارد البته زیر ناخن های اطفال را هر روز باید با صابون شستشو کرد و برای پاک کردن زیر ناخن ها از بکار بردن ابراز و آلات فلزی باید خود داری کرد زیرا از

خطر تشکیل میکروب ها می رود ناخن های پاهای اطفال را کافی است که هر دو هفته یکبار بگیرند
نظافت موها:

برای اصلاح و کوتاه کردن مو های سر قاعده خاصی وجود ندارد ولی این نکته را باید گفت که از نظر میکروب تفاوت بین موهای بلند و کوتاه نیست و اگر موها را بشویند صرف - نظرا از کوتاه و بلند بودن از میکروب پاک میشوند.

اما از طرف دیگر پدران و مادران باید موهای در از کودکان خود را طوری آرایش دهند که جلوی چشمها و دید آنها را نگیرند و ریختن موها روی پیشانی و جلوی چشم غالبا کودکان را در راه رفتن مواجه با خطر میسازد موها را باید لایق یک بار در هفته شست و شستن زیاد تر موها ضرری ندارد.

نظافت دستها:

شستن دستهای اطفال هر بار قبل از غذا خوردن و بعد از رفتن به تشراب ضروری است و باید اطفال را وادار به این کار کرد و اهمیت این موضوع را به آنها گوشزد نمود پس از خاك بازی و زیرو رو کردن ریگ نیز شستن دستها واجب است زیرا امکان دارد که دستها و مخصوصا زیر ناخن های کود کان آلوده به میکروب شده باشند ولی موضوعی را که باید در شستن دستهای اطفال مورد توجه قرار داد اینست که بکار بردن اب داغ و صابون زدن زیاد برای پوست دست اطفال مضر است و پدران و مادرانی که دستهای اطفال را در گذشته کیسه میکردند دچاری اشتباهی بزرگی میشدند زیرا به پوست دست آنها ندانسته آسیب میرساندند.

گوش ها:

نظافت و پاک کردن زیاد از چند ناحیه گوش ها اطفال تولید عوارض و ناراحتی هائی میکند کسانی که هر روز داخل گوش خود را با صابون پاک کرده و یا مایله ای واردان میکنند ترشحات گوش را تحریک مینمایند و علاوه این کار موجب میشود که چرکها در حفره گوش جمع شوند و برای پاک کردن آن باید به دکتور مراجعه کنند بدین ترتیب توصیه

میشود که از پاک کردن داخل سوراخ گوش خود داری کرده و اثر را به حال خود واگذار نمایند و فقط هر سه روز یک بار به نظافت گوش اکتفا کنند.

چند دستور صحتی برای حمام:

محیط مرطوب غالبا برای پرورش میکروبها و باکتریها مساعد هستند و به همین جهت باید زیاد مراقب اطفال در تشراب بود و توصیه های زیر را مخصوصا باید بکاربرد .
اگر اطفال تشنه شدند هیچوقت از شیردهن آب سرد تشراب به آنها آب ندهید قبل از آنکه اطفال و داخل تپ گنید داخل آنرا با آب و صابون خوب بشوید قبل و بعد از استحمام حتما بدن اطفال را خوب شستشو دهید .
پس از آبکشی از حمام در نظر داشته باشید که اول قسمت های بالای بدن اطفال را خشک کرده و لباس بپوشانید و آخر کار پاهای آنها را خوب خشک کنید .

اگر امکان داشته باشد که هر روز لباسهای زیر پوش اطفال را عوض کنید خیلی خوب و آید ال است . البته اینکار در خانواده هائی که اولاد زیاد دارند دشوار است بهر حال هر هفته لایق دوبار لباسهای زیر پوش اطفال را عوض کنید .

نظافت قدیفه حمام نیز از اهمیت خاص بر خوردار است قدیفه های کثیف منبع هزار ها میکروب میباشد قدیفه تولید بیماریهای مختلف رامیکند برای هر طفل لایق باید دو قدیفه یکی مخصوص قسمت های بالای بدن و دیگری مخصوص قسمت های پایین بدن وجود داشته باشد و قدیفه هارا هم باید لایق هفته ای یکبار شست. قدیفه کثیف دوباره میکروب هارا به بدن شسته شده و پاک منتقل و شستن اطفال را بیعاصل می سازد .



چهار دیواری شیشه ای و بلورین زندگی کرد.

نوشته: عبدالغفار بیلاقی

خوشبختی در چیست؟

خوشبختی نزد هر شخص تعریفی دارد. ولی بطور عموم همه انسانها بسوی یک هدف پویانند و چنین میاندیشند که نایل شدن به آن هدف یگانه راه نجات انسان از مذلت و خواری است. انسان از همانزمانیکه بدنیا چشم میگشاید ببحث یک موجود زنده تلاش میورزد تا ضرورتهای طبیعی و حیاتی اش بر طبق خواسته ها و نیازش میسر گردد و مواضع وارده از سرراهش برداشته شود. این خواسته ها و نیاز او را وادار میسازد تا از نیروهای انسانی اش کار بگیرد و تلاشهای ممکنه را به راه اندازد.

قوه دماغی و جسمی دو نیروی است که در فراهم آوری خواسته ها و نیاز انسان بدان اتکاء دارد و این دو نیرو بصورت متوازی سیر تکامل را میبیماید تا آنکه تکامل دماغی و جسمی او بعدرشد نهائی برسد در خلال همین مسیر است که یکسلسله فراز و نشیب سختی و نرمی و گامیابیها و ناکامیها را میبیند و توأم با تکامل جسمی قوه دماغی وی نیز بمرحله بلوغ و بختگی میرسد و تلاشها یسرا بیشتر از پیشتر بجهت نیل بسد فاش انهم که خوشبختی است متوجه میسازد. ازینجا است که بنیاد اساسی تلاشها انسانی در مرحله جوانی پیریزی میگردد و از آن گوره آزمایش زندگی ابدیده بدر شده است تمام نیروی انسانی اش را بدون اندکترین اتلاف و ضایعات بمسائل پیش پا افتاده و بتجربه آمده زندگی بسوی هدف اصلی که عبارت از رسیدن به خوشبختی است بکار می اندازد و سعی می ورزد تا بقوه سنجش عقلی و استعلا ل نیروی جسمانی اش راه پریچ و خم رسیدن بغو شبختی را کوتاه تر سازد.

ممکن او خودش شاهد خوشبختی را در اغوش نکشد ولی فخر خواهد کرد که با اینبار تلاش انسانی اش راه رسیدن بغوشبختی را برای آیندگانش هموار ساخته است. همین فخر و کار بالمرش کافی خواهد بود که باعث رفائیت خاطر و آرامش دل وی گردد و از کار نامه ها و تاریخچه زندگیش بجهت یک انسان پر تلاش همچون افسوس و حرمانی نخواهد داشت زیرا او ایمان خواهد داشت که زاهدواربها را از سر راه آیندگانش برداشته است او را برای رسیدن بس منزل خوشبختی موثرانه یاری نموده است و این تلاش وی بیجانست زیرا فرزندانش که جزء وجود اویند و دیگر نسلهای آینده جامعه که همه از جمله هموعان وی اند همان راه او را دنبال میکنند و از تجارب و اندوخته های باارزش تجربی و فکری وی استفاده میبرند.

و کمتر حرف میزدند. وقتی با یکی از این کارگران از نزدیک صحبت کردم و در باره کارش از او پرسیدم در جواب گفت: عشق به کار بزرگترین راز خوشبختی یک جامعه است او واقعا راست میگفت اگر هر جوان و یا هر کسی بکارش عشق داشته باشد و آن را بپای و درستی انجام دهد بدون شك آن جامعه مسعود آباد و آرام خواهند بود.

شما را چه در دسر بدهم، در طول سفر هایم چیز های دیدنی و عجیبی دیدم، که هر يك آن در ذات خود قابل یاد آوری است ولی نمی خواهم که این مختصر اسفرنامه بسازم ولی همینقدر میگویم که هر کس مخصوصا جوانان باید در طول حیات اش یکی دوبار به مسافرت دست بزند فرقی نمیکند که ایسن مسافرت خارج از مملکت اش باشد یا در داخل خود مملکت. سیاحت در نقاط مختلف کشور چیز های برای او می آموزاند که شاید در طول زندگی اش نیاموخته باشد و نمیتواند او را از لابلای کتاب ها و اوراق نیز بیابد.

چنانچه شعری معروفی بیادم آمد که گفته است:

صدسال سفر باید کرد، ناپخته گردد خامی این واقفیت است که سفرانسان را ورزیده و باخبر از بسیاری چیزی های پوشیده میسازد. چیزهای که شاید برای او ارزش زیادی داشته باشد.

بنای توصیه من برای تمام جوانان اینست که اولتر از همه به زندگی روستاها و با نقاط مختلف کشور خویش آشنا گردند و هر چیز را با دقت نظر بنگرند.

آشنایی با زندگی مردم و آنهم از نزدیک بزرگترین درسی است که او میتواند در آینده از آن استفاده بزرگ نماید.



جوانان و مسافرت

استفاده کرد و آن را در خدمت مردم خویش قرار داد. اما چطور این سوالی بجا و معقول است و باید آن را پاسخ درست و صحیح داد. بنظرم شاید درست ترین پاسخ به این سوال این باشد که هر کس باید وظیفه خود را بشناسد و با علاقمندی و پشتکار و ظایف خود را پیش ببرد. وقتی انسانی وظیفه خود را شناخت دیگر همه پروبلم حاصل میشود.

بهر حال در طول مسافرت هایم با بعضی اشخاص برخورد کردم که در موقع کار تمام هوش و حواس شان متوجه کار شان بوده کمتر حرف میزدند، و با دقت متوجه کار شان بودند این ها کارگران ساده بودند، ولی با علاقمندی به کارشان ادامه میدادند، بیشتر عمل میکردند

نمیدانم این گفتار چقدر صحیح و بجا است که سفر انسان را به زندگی آشنا میسازد و او را بخته و کار آزموده بارمی آورد، ولی من به این گفتار باور دارم، زیرا خودم تا چندسال پیش که هیچ مسافرتی نکرده بودم و جهان را صرف در چهار چوب محدود میشناختم فکر میکردم که تمام جهان همین است و بس ولی وقتیکه به چند مسافرت دست زدم و موقع

برایم میسر شد تا ممالک مختلف را از نزدیک ببینم یک سلسله حقایق آشنا گشتم که تا قبل از آن فکر نمی کردم بزرگترین اندوخته - ای که از این سفرهایم گرفتم این بود که ما چندر از کاروان تمدن عقب مانده ایسم.

موضوع دیگر یکی برایم اهمیت دارد و مورد توجه ام قرار گرفت، تفاوت های زندگی در ممالک مترقی و ممالک سرمایه داری بود.

بلی در ممالک مترقی این پیشرفت ها همگانی بوده مال همه شمرده میشود هر عضو آن جامعه در پیشرفت آن سهم بارز داشته اند، در حالیکه در ممالک سرمایه داری این پیشرفت شکل ظاهری داشته صرف محدود میشود به چند چیز و از برای چند کس.

تجربه ای که از این مسافرت های خویش گرفتم یکی هم این بود که هر جوان در طول زندگی خود باید یکی دو بار در ممالک مختلف به مسافرت برود و ولی شرط این مسافرت در این است که این سفر صرف جنبه گردش و خوش گذرانی نداشته باشد باید انسان از پیشرفت های دیگران چیزی بیاموزد و وقتی که دو باره به وطن خویش عسودت میکنند این دست آوردها را برای کشور خویش برای مردم خویش و بالاخره برای جامعه و وطن خویش بکار برد و عملا آن را پیاده کند. زندگی زیباست و باید از این زیبایی ها لذت برد طبیعت خیلی غنی است و باید از آن



اشدایبی

جوانان

با ساینس

امروز جهان ساینس و تکنالوژی است و از همین دو فراورده های آن که روز بروز زیاد میگردد بعضا محتاج ترمیم و تجدید میباشد. از همین رو امروز کورس ها و مکاتب و پوهنتون های در جهان وجود دارد که جوانان و نو جوانان را با این وسایل آشنا میسازند و آنها را برای این منظور تربیه میکنند که این فراورده های

بیکار نمی مانند و دوم اینکه زمینه پیشرفت و ترقی آنها میبا میگردد و استعداد های شان بکار گرفته میشود و بهتر از همه اینکه این نوع مصروفیت ها و مشغولیت های مهم باعث میگردد که جوانان از بیکاری که بعضا باعث انحرافات نیز می گردد نجات یابند و از سقوط آنها جلوگیری بعمل آید.



ساینس و تکنالوژی معاصر را اگر به ترمیم ضرورت داشت ترمیم کنند و بدسترس استفاده کنندگان قرار دهند. بهر صورت این نوع مشغولیت ها و کار ها به جوانان و نو جوانان فرصت میدهد تا استعداد های شان را تبارز دهند و زمینه پیشرفت بسوی علوم را که سعادت و خوشبختی مردم و استقامت جهان بدان بستگی دارد میبا سازند.

امروز در جهان مرفی بیشتر توجه میشود که نو جوانان و جوانان حداظم استفاده را از این وسایل نمایند و با این فر آورده های تخنیک از نزدیک آشنایی حاصل کنند این کار دو مزیت دارد. اول اینکه جوانان و نو جوانان را که قشر فعال و دینامیک جامعه اند عاطل و

در این جای شکی نیست که این وسایل مانند رادیو تلویزیون، تیلیون و... امروز در اختیار بشر است و در اثر استفاده انسان این وسایل استهلاک میشود و گاهی در اثر بی احتیاطی و یاد دیگر عوامل خراب و از کار می افتد برای تعمیر و ترمیم آن بسوی متخصصین در این رشته ها ضرورت است. پس اگر جوانان به این رشته ها اختصاصی اشتغال نداشته باشند پس کمی این وسایل را ترمیم میکند. فلذا این یک ضرورت مبرم و اساسی است که باید جوانان را به چنین رشته ها ترغیب کرد و آنها را با این گونه وسایل آشنا ساخت تا از قوه فکر و استعداد آنها برای ترقی جامعه کار گرفت.

جوانان و روابط خانوادگی

چه بهتر از اینکه زندگی خانوادگی سرشار از سعادت و خوشی باشد. مخصوصا وقتی که زن و شوهر هر دو کار مند میباشند و در خارج از خانه مصروفیت نیز دارند. من به چنین خانواده یابتر است بگویم به چنین زن و شوهر برخوردارم زندگی خانوادگی آنها واقعا سرشار از محبت و صمیمیت بود، وقتی از آنها راز خوشبختی را پرسیدم در جواب گفتند: خوشبختی و یا برعکس بدبختی چیز نیست که به خود شخص ارتباط دارد. اگر انسانی خواسته باشد حتما میتواند این هر دو را بدست بیاورد. مشاهده ما در جستجوی خو شبختی هستیم و هر کس و همه از بدبختی فرار میکنند. ولی سوال این جا خلق میشود که با وجود خواستن خوشبختی بعضا با بدبختی سردچار میگردیم علت آن چیست؟ علت آن خیلی ساده است و آن شناختن واقعی زندگی است. انسانی که زندگی را شناخت و بصورت درست شناخت حتما میداند که این زندگی چه چیز های در خود نهفته دارد و چه باید بکند و چه نکند از چه چیز بپرهیزد و ... وقتی ما توانستیم این شناخت را داشته باشیم دیگر موردی نمیماند که خوشبخت نباشیم و با آن را در آغوش نکشیم.

از موضوعات دیگر اگر صرف نظر کنیم و به روابط نواده بپردازیم می بینیم که نزدیکترین رابطه میان زن و شوهر وجود دارد و به همین ترتیب این رابطه گسترش می یابد اما دیده شده که با وجودی شناختی که زن از شوهر س دارد و شوهر از زنش باز هم اختلافات و نزاکت های خانوادگی رخ میدهد. علت آن چیست؟

علت اینکه بعضی از زن و شوهر ها با وجود شناختی که دارند باز هم نتوانسته اند منظور یکی لازم است زندگی شان را سرو صورت بدهند و خوش باشند در این است که زن و شوهر هر دو با این که میگویم شناختی از هم دیگر دارند ولی در حقیقت آن شناخت که لازم است میان زن و شوهر موجود نمیباشد. زیرا اگر همانطور بکه قبلا گفتیم شناخت واقعی میان این دو موجود باشد دیگر همه موضوعات حل میگردد و برابری باقی نمی ماند.

بهر حال بد نیست که رخ داد های دیگری را که بدون شک در امر خوشبختی خانواده نقش ارزنده دارد مطالعه کنیم.

در این جای شکی نیست که زندگی انسان

توأم با مشکلات فراوان است. ولی اگر زن و شوهری توانست این مشکلات را تحمل کند و با برده باری با آن مجادله نماید بدون شک آینده نصیب شان میگردد در خوشان و شگوفان خواهد بود این امر خود بخود در روابط خانوادگی آنها تاثیر مثبت میگذارد اما هستند زنان و شوهرانی که تحمل این مشکلات را نداشته و زود از کوره در می روند و در مقابل این تاملیات زندگی فرسوده میشوند و خود را بی چاره احساس میکنند. وقتی چنین احساس پیدا شد خود بخود زمینه اختلاف و شک و تردید پیدا میشود و برای اینکه مسئولیت آنرا از خود دور کرده باشند زن بگردن شوهر و شوهر بگردن زن می اندازد این امر باعث میشود که باب گفتگو و مجادله بین این دو باز شود و حتما شما میدانید که وقتی چنین شد زندگی خانوادگی به چه شکلی در خواهد آمد. بناء گفته میتوانم که بزرگترین راز خوشبختی يك خانواده در این است که زن و مرد در امور مختلف حیات اجتماعی خانوادگی شناخت کافی داشته باشند. وقتی این شناخت بقدر کافی باشد دیگر هیچ موردی نمی ماند که برابری های زندگی در خوشبختی آنان تاثیر و فشار وارد کرد.

سوء تعبیر های که بعضا میان خانواده ها بوجود می آید همه و همه از عدم شناخت کافی نسبت به یکدیگر است اگر واقعا اعضای يك خانواده بتوانند یکدیگر شان را درک نمایند و بین شان تفاهم و شناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت و سعادتمند خواهد بود. شما که مارا خانواده خو شبخت میدانید با وجود اینکه اقتضای قوی نداریم ولی یگانه علت و بین شان تفاهم و شناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت و سعادتمند خواهد بود.

آن اینست که من و همسر من زندگی را با واقعیت آن پذیرفته ایم و همچنان از هم دیگر شناخت کافی داریم. یعنی هیچ نیروی نمیتواند در میان ما درز ایجاد کند. البته این امر مستلزم وقت و زمان بود تا ما از هم دیگر خویش این طور شناختی داشته باشیم.

خانواده های محترمی که با مشکل یا مشکلات خانوادگی سر دچار هستند باید يك موضوع را بدانند که بدون عملت و بدون تفاهم مشکل است که انسان به خوشبختی خانو-

ادگی دست یابند. و توصیه من بحیث يك انسان خانواده دار اینست که به زندگی زیاد سخت نگیرید. کوشش کنید واقعیست های زندگی را اگر چه تلخ هم باشد باید بپذیرید.

راه زندگی

نظار عریف

پیوسته بگذشته

اگر بایکوت ارتجاعی و پلیسی در برابر عده از کشورها صورت می گیرد و یا منحرفین تکبیه روی بلانکیسم مینمایند، اگر پروتکتور در جریان آمد و یا حکم آیه های جامد بعد پیدایش ادیان ظهور کرد و یادما گوژی حقایق را تحریف میکنند. اگر رادیکا لیسم بورژوازی زایده شد و یا رویز یونیسم در تجدید اصول اساسی دانش برآمد، اگر بریدن از توده ها پیشه میشود و یا شوو نیسم و صیپونیسیم بشتیبانی میگردد.

اگر لیبرالیسم به مفهوم آزاد منشی خاینانه نقش میزند و یا ماک کارتیسم از وحشیا نه ترین اسالیب و خشن ترین شیوه هادر بیکرد و سر کوب افراد و سازمان های مترقی استفاده میکنند.

اگر ماکیاو لیسم موازین اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت انسان را زیر پای میگذارد و یا مالتو سیسیا نیسم موجب گرسنگی و تنگدستی توده هارا رشد جمعیت های بشری نسبت به ازدیاد مواد غذایی میداند.

اگر میلتاریسم با تحکیم و تقویت قوت های نظامی در امور سیاسی ملل مداخله میکند و یا ناسیو نالیسیسم خصومت بین خلقهارا دامن میزند.

سرانجام همه این قبیل نو سانات و جریانات ناپایدار که در طول تاریخ در شرایط معین جهانی و شرایط خاص منطوقی ملل گیتی بوقوع پیوسته، در نهایت تحلیل و واقعیت امر آن، اکثریت مردم جهان را بسی رحمانه تحت تاثیر و نفوذ سیاسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیوسته قرار داده و از جریان نیرو

مند و رشد جوشان نهضت انقلابی بدور نگهداشته است و از جانب دیگر زندگی زحمتکشسان را سخت، رنجبار و پراز خرابه ساخته و شدیدا صدمه زده است.

موجز اینکه :

اگر راه زندگی از تمدن کرات تا به عصر هومر مطالعه میشود و یا از زندگی و کار نامه های یما و کوشانی ها

اگر از آغاز خط تصویر ی شروع کنیم و یا اندیشه نگاری و هیروغلیف، اگر حماسه بابلی گسیل گمش را بیاد آوریم و یا کار نامه های سکندر مقدونی را، اگر تشکیل پرده داری چانگ را مطالعه میکنم و یا رخداد های دوران کنشیکای کبیر را، اگر قبایل مایاها در جزیره (یوگاتان) تمدن عالی برپا کردند و یا آثار میناتور کاری خاوران در صفحه هنسری جهان باستان منزلت دارد.

اگر اصلاحات سولون پیشرفت صنایع دستی و بازرگانی را موجب شد و یا راه ابریشم خطوط مواصلاتی تعیین کرد.

اگر خطوط او لیه ماتریالیسم دیالکتیک در نظرات هراکلیت تعیین شد و یا فیثاغورث ریاضیات را برای آفرینش مفاهیم مختلف ایدیا لیستی بکار انداخت.

اگر دوران هلنی را ارزیابی می کنیم و یا کنسول رایاد آورد می شویم اگر هردوت پدر تاریخ است و یا انتشتاین پدر اتم.

اگر افلاطون کتاب جمهوریت را نوشت و یا ابن سینا بلخی در ترتیب و تنظیم اصول اولیه طبی وقت صرف کرد.

اگر پولیت در نیمه قرن دوم پیش از میلاد تاریخ عمومی را نوشت و یا میر غلام محمد غبار افغانستان در میسر تاریخ را تحریر کرد.

اگر از اردو کشی های اسکندر

های نظم و نثر نو یسند گسان و شعرای مشرق زمین میباشد. اگر از آیده عروس نیل تعجب مینماییم و یا کشفیات طلا تبه به عظمت و افتخار خلق کشور مان می آفزاید.

اگر در عهد باستان حـزب سیاسی دریایی (دیموکراتیک) در یونان بر هبری تمیستو کل بنیان گذاری شد و یا حزب بلشویک ها بعنوان اولین پاره کننده زنجیر امپریالیسم و استقرار سوسیالیسم اهمیت بین المللی کسب نمود.

اگر الفرد نوبل بواسطه ترکیب سلیس با نیترو گلسرین بدون باختن قدرتش معضله انفجار خانمسوز را از بین برد و یا دینامیت را برای مقاصد صلح آمیز کشف نمود.

اگر کشفیات و دست آورد های عالی که داری اهمیت بین المللی میباشد، همه ساله صاحب مبلغ هنگفت جایزه نوبل می شود و یا موسسات صلیب احمر در مواقع و حوادث دلخراش (سیلاب ها، زلزله ها، حریق ها...) به معاونت آسیب رسیدگان میشتابند.

اگر ادیسن برای خدمت به نوع بشر (فوتو گراف، میکرو فون برق) را کشف کرد و یا ازشمیدس قانون تعادل مایعات را بیان داشت، اگر اقلدیس مقد مات هند سهرا قبل از میلاد نوشت و یا انشتاین در کشف تیوری نسبیت صاحب جایزه نوبل گردید.

اگر گالیله مخترع دور بین نجومی بخاطر بیان حقیقت حرکت زمین به پای محاکمه کشانیده شد و یا اندیشه های کو پر نیک مورد تمسخر قرار میگرفت، اگر کریستف کلمپ در اثر جهان گردی به کشف امریکا موفق گردید و یا نیل ارمسترانگ با پای پیاده با قید رد

کبیر سخن میگویم و یا وحشت از دندان های هستوی داریم.

اگر ایلیدو او دسیه تصویر گویایی از زندگی خلقهای یونان رسم کردند و یا سرا یندگان قصاید آموزشی (تیرته - سولون) چکامه های شان بیکار اجتماعی و سیاسی زمان مربوط را به خاطر میاورد.

اگر آثار سخنوران و نویسندگان امکان میدهد که به چگونگی زندگی اجتماعی و بیکار طبقاتی پی ببریم و تا اعماق زندگی انسانی رهنمون شویم و یا آثار معماری، کوزه ها، میدان ها، مجسمه ها، اطلاعات گران بها و بر اهمیت و اساسی تاریخی بدست میدهد.

اگر آثار عمده ارسطو (سیاست، قانون اساسی آن را بیاد می آوریم و یا آثار پر ارزش لینن (دولت و انقلاب - چپ روی در کمونسیم...) را آدرس میگیریم، اگر دوره رنسانس را بخاطر می آوریم و یا هواربون و پرو تستان را.

اگر انگلس کتاب منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت را نوشت و یا ماکسیم گورگی کتاب مادر را، اگر پیروزی انقلاب کبیر اکتوبری بستا به سر آغاز انقلابات جهانی راه زندگی بشریت را روشن کرد و یا شکست حکومت جبهه متحد خلق در چلی (خو نتای فاشیستی) موجود پیگیرد خونین بر انقلاب بیسون و وطنپرستان گردید.

اگر سبک های ادبی (ریا لیسم، ناتور یا لیسم، روما نیسم، سبمو لیسم و امپریالیسم) در طرح و ترتیب آثار ادباء غربی بکار آمد و یا مکتب های (خراسانی، عراقی، هندی) مربوط به ره آورد

دسپورت دندى

زباړونكى معصومه (نوښت)

دسپورت ټولنيزى دندى

زمونږ د زمانى د علمى او تخنيكى انقلاب اړيکياتو سره په پوهلنه تاريخى موږه کسى دسپورت پراهميت باندې د يادونى وړ زياتوالى راغلى دى. د تيرو پنځوسو کلونو په جريان کى په پر مختلفو صنعتى په تيره په مترقى او عادلانه ټولنو کى په متوسطه توگه د انسانانو د تفريح وختونو زيات او د ژوندانه سطحه پيلوږه شويده. نن ورځ په ميلونو تنه وگړى په سپورت کى فعالانه ونډه اخلى، بدنى تمرينونه کوى او په ډول ډول سياليو او مسابقو کى گډون کوى.

په شلمه پيړى په تيره په شورو سترو سلسيزو کى د سپورت زياتى ودى او د بشرى ژوند پر ټولو اړخو باندې لوېو زياتيدونکى اغيزى دسپورت د ټولنيز ما هيت او رول په باب ډول ډول پوښتنى را منځ ته گرېدى. ديوى ټولنيزى بديدى په توگه سپورت څه شى دى؟ دسپورت د دوهمه زيات سپورت وتلو جى دشلمى پيړى د بديدى په توگه تلقى کيږى ټاکونکى عوامل څه شى دى؟ په ټولنه کى د سپورت موقعيت څه او څرنگه بايد وي؟ لوى د نورو اجتماعى بديد و سره څه اړيکى لري؟

په معاصره نړى کى دغه ډول پوښتنو خاص اهميت ترلاسه گرېدى ځکه جى سپورت بيلابيل ټولنيزى چارى سرته رسوى چرپه دى لږکى مثبتى او منفى دواړه ډول اجتماعى



نتيجى ښندى

په ټولنه کى د سپورت د موقعيت او د ټولنيز نظام د عناصر و سره دغه د اړيکيو د مسئلې د حل لپاره په کار ده چى په دغه مسئله کى د اقتصادى اړيکو ټولنيز او طبقاتى جوړښت سياست او ايډيالوژى تاثيرات هم په نظر کى ونيول شى.

ديوه پلوه داسى هلى ځلى کيږى چى سپورت د يوه ايډيال په توگه د اجتماعى جوړښت دنورو عناصرو څخه خپلواک اود بشرى فعاليت د يوى بشپړى مستقلى ساحى په توگه وگڼل شى. د دغه چلند په چوکاټ کى د سپورت اجتماعى ما هيت داسى تحليل شويده چى دلوى ټولنيز دندى او ټولنيز اهميت همدا راز دغه د بهرنى ماهيت په باب مجردو نظرياتو ته زياته برخه ورکړه

شويده. انسان د هغو تاريخى شرايطو څخه بيل شويده کوم چى هغه وده پکښى کوى او دغه د ټولنيز نظام ځانگړتيا ته کومه پاملرنه نده شوى کوم چى هغوى د ژوندانه چار ي پکښى سرته رسوى او زياراېستل کيږى چى د سپورت او انسان په هکله يوه سوچه بيولوژيکى زباړنه وړاندې شى.

له بله پلوه د بدنى روزنى يو لړ پوهان سپورت په مطلقه توگه په اجتماعى محيط پورې تړى. سپورتي وظيفو او د تکامل يو په بل کى چاروتلى قوانينو او د هغوى پرلپه پسى انکشاف ته په بى اهميته نظر گورى.

دسپورت علمى او انقلابى مفهوم د تاريخ پرمادى زباړنه اود ټولو لى پر بشپړه اجتماعى جوړښت باندې دسپورت داساسى ترنيسى پر پيړندى باندې تکیه لري. البته که تحليل ساحه دسپورتي مسابقو پرفوا نينو پورى محدوده پاته شى د بيلابيلو ډولونو تکنيسک اوتاکنيک اود روزنى ټاکلى سيستماتیک اړخونه په اجتماعى محيط پورى دسپورت تړنه او په هره پيمانه چرپى دغه څيړنه به د ټولنيسى د طبقاتى او اجتماعى جوړښت له مخى نسبتا مشکله وي. همدا وجه ده چى د سپورت

بقیه در صفحه ۴۶

برگزیده‌هایی از میان فرستاده‌های شما

اهدا به شخصیت مطبوعاتی بزرگ مین، محترم محمود طرزی

سوز سازگار

طرفه رمزی هست مکنون در ضمیر روزگار
صد معما هم درین دو صفحه لیل و نهار
می چکد گاهی زدا ما نفلک خون شفق
می کند زین خون نا حق آفتابش هم فرار
می شود کوه پایه ها گاهی ز صر صردر عذاب
که به غنچه جان کتد اعطا نسیم خوشگوار
گاهی شمع شعله و رگر دد به بزم مهوشان
گاهی چون طفل یتیمی اشک ریزد بر مزار
می شود گاهی حکیمی احتیاج یک درم
روز گارش خشمگین می گردد و نا سازگار
اتفاق می افتد گاهی، سفاکین کاسه ای
جای مینا را بگیرد با تمام اعتبار
گاهی چون حجاج ظالم می شود پیدا بد هر
لیک گاهی چون انوشیروان عادل آشکار
گاهی چون بو نصر فارابی حکیمی بس بزرگ
دیدم بکشاید بد نیا با همه عزو و قار
گاهی همچون بو علی سینای بلخی در جهان
می کند حاصل ز فیض معرفت صد افتخار
گاهی چون ((محمود طرزی)) فاضل و دانشوری
می نماید قد علم در این چنین زیبا دیار
در دیار یکه در آن جز یاس و نو میدی نبود
شاد گاهی لادری بود و عقوبت بشمار
در دیار یکه ز نامش فخر می کرد این جهان
لیکن از فیض تمدن بد بعید و خوار و زار
با چنین دشواری او ضاع و احوال و طن
آن قهیم نامور تصمیم بگرفت بهر کار
با دل مملو ز مهر و الفت و حب بشر
بار جالی چند بخند مست مست میان مر دانه وار
شد علم بر دار نهضت پروران این وطن
با وجود مشکلات و با تمام گیر و دار
گویی چون خورشید اندر آسمان مطبوعات
گشته طلوع، هر طرف کرد بیدریغ نورش نثار
از فیوض این فروغ جاویدان و پر نوید
از دل نهضت پسند آن محو شد کدر و غبار
حلقه بر بستند بگرد و وی هوا خوانان علم
بادل پر آرزو در راه خدمت استوار
چاره ها جستند بدرد خانما نسوز وطن
زانکه زین درد و وطن بودند همیشه بیقرار
و به آن دردی که درمان وطنداران بود
و به آن سوز یکه باشد بهر مردم سازگار
این چنین سوز و چنان درد داشت ((طرزی)) از اول

شگوفانی استعدادها

رژیم های گذشته همچنانکه سدره هر گونه تغییری بسود کشور
بودند از رشد استعداد های توانا و نیرومند و از گسترش فرهنگ
شعر و ادبیات پیشرو خلق جلوگیری کردند و این پدیده هارا
زیر شلاق رد و تکفیر گرفتند و افق بالندگی و نمو را بر استعداد های
جوشان بالقوه خلق تنگ و تاریک ساختند .

انقلاب شکوهمند نور نه تنهائو روز زمانه و میلاد ارزش های
نوین است بلکه دوره تکاملی آن پرواز گاهی نا کرانمند از بهر بال و
پر گشودن استعداد و اندیشه مردم بشمار می تواند رفت که تمام مایه
ها و نهاد های پوسیده و سستگرانه اجتماعی را از بند و افسون جباران
رها ساخت بال و پر فرهنگ و هنر و اندیشه را نیز به نفع مردم
این سر زمین دگرگون کرد و مجال پرواز آزاد را در فراخنای روز
آفتابی روشن میسر نمود .

در درازنای تاریخ انسان، ستمگران و جباران همواره از
فرهنگ و اندیشه آزادی میترسیدند نظام های گذشته ستمگر در وطن
ما نیز هنر و فرهنگ و اندیشه آزاد را همچو خنجر برابری گسلی
خویش می پنداشتند و از نقبش عظیم روشنگرانه هنر و ادبیات
خلق می هراسیدند .

برای تخطئه کردن هنر و هنرمندان هر شیوه ای استعداد می جستند
هنرمند را به هیچ می گرفتند بروی توهین روا میداشتند و عرصه
بالندگی را بر او تنگ و تنگتر می ساختند .

خلق آزاده کشور و تاریخ در خشان ما سرشار از استعداد
های شگوفان و بالنده است . از قدیم ترین زمانه ها تا اکنون تخیل و
استعداد و سر پنجه هنرمندان این سر زمین - زیباترین و لطیف ترین
محصولات دست و اندیشه انسان را عرضه داشته است .

خلق ما میتوانند بر حق بر خود بیاند که در ساختمان بنای تمدن
انسان، بخش شایسته ای از آن است .

ولی واقعیت هنر و زندگی هنرمند در کشور ما در دوران حکمرانی
آل یحیی سخت از نظر افتاده بود. که فقر هنری جامعه ما گواه روشن
آن است .

جای افتخار و شکر گذاری است که در پرتو نظام جمهوری دموکراتیک
تیک افغانستان زمینه رشد و تکامل اجتماعی، اخلاقی، هنری، کلتوری
سیاسی نصیب خلقهای ستم دیده و بلا کشیده ما گردیده و در تشویق
و بلند بردن رشد استعدادها و ارتقای هنر، فرهنگ و استعداد
های گذشته شده و بزمرده ماضیه از هیچ گونه تلاش به نفع خلقهای
افغانستان دریغ نمی گردد . محمد همایون (هریر)

تا ابد نامش ازینرو در جها نست پایدار
شاد بادا روح پاکش چون وطن را شاد کرد
هم درود از ما به وی تقدیم با بار بار
طوطی طبع تو ((آتم)) به بود گردد خموش
کی زبا نش را بود بر شرح وصفش اقتدار

اثر: دکتر عبدالسلام ((آتم))

نوبت دیدار

التفانی جانب من هیچ از آن دلدار نیست
 عرض حال را حضورش چرت اظهار نیست
 عزم راسخ پیش گیرم تا کنم اسرار عشق
 باز می بینم که حال و موقع گفتار نیست
 سالها در آرزوی وصل جا تا نم گذشت
 سوز ساز این تکلف پارو هم برادر نیست
 آتش افروز ست خسرو لاله رخسارم چنانک
 سینه ام از عشق ارجز کوه آتشبار نیست
 جلوه های دل شکا در شهر را بخشد فروغ
از هجوم غم و یان نوبت دیدار نیست
 بسکه آن زین نگارم شوخ استغنا شعار
 عشوه پرداز ست چون او کبک را رفتار نیست
 قاصدا بر گوی آن یار جفا کردار را
 کشته ی ناز و ادا را حاجت بیکار نیست
 روز تشریفش بعزم گردش سیر و چکر
 از بسی شور و عیا عود رونق بازار نیست
 آنچه خو بانرا راسزد ، جمعست در آن ماهر و
 طالع ما، بین کمی از لطف بر خوردار نیست
 خواب در چشم نمیدزد ، ز اشک لاله گون
 ز هر هجرانم چشیدن قاصد کار نیست
 تابش حسرتش ربوده طاقت و صبرم (نصیب)
 در جهان چون عشق بازی بیشه ی دشوار نیست

خوا ستار کو شمش پیرو جوان
کشور است

ای برادر !

ای! برادر بعد ازین بیدار باش
 در نبرد زندگی
 با همه پسماندگی
 در صف رزمندگان آماده بیکار باش

ای! برادر !

ای! رفیق عمره و همفکر و همای -
 هنگ من

ای! انیس خلوت اندیشه ام

بعد ازین آگاه باش

که آرزوی ماوتو

آرزوی خدمت خلق و وطن

آرزوی پیشرفت و ارتقاء

احتیاج اتحاد ماوتست

اعتقاد ماوتو با همه دیگر

نورمحمد ((فیضی)) اسفنده نی

به انتخاب راحله ابوی

نفرت

خدا یا شور عشقی در سرش کن
 وگر عاشق بود عاشق ترش کن
 دلش را شمع گردان سینه پرسوز
 سرا پا از غم دل آذرش کن
 دو چشمش سرخ گردان از تب عشق
 چو من رسوا به عربام و برش کن
 بجای باده شادی و عشق
 شراب درد و غم در ساغرش کن
 پریشا نشن نما این سان که مایم
 به یار غم مشوش خاطرش کن
 دل من این سخن گوید شب و روز
 خدا یا شور عشقی در سرش کن

سوی ژرا

ماتنه گلا نو کی داستا دیره بنیکلا بنیکار یده

سپینی سپوزی کی ستا دمخ بنیکی رنا بنیکا ریده

چی په محفل کی په شوی پورت ته دشرابو پیالی

په هر یونورپ کی ستا دسرو شو نهو مینا بنیکار یده

ته چی دنار په خوب ویده وی دپسالنگک دپاسه

ماتنه په سترگو کی داستا دیره حیا بنیکار یده

ماتنه په سترگو کی داستا دیره حیا بنیکار یده

شیخ چی کولی په اخلاص دجنت و خبری

پکی له ورا په دخسو بی مینی دنیا بنیکار یده

خوب کی می خوب لیده چی نه می زما خوا کی آشنا

چی شومه وینور که بدن کی زما ساه بنیکار یده

ماچی کولی تاته غلی مجبوری نه بنیری

پته بنیرو کی دزپه مینه او دعا بنیکار یده

تاچی زما مخکی خندل در قیبا نوسره

ستایه خندا کی «زپه سوانده» سوی ژرا بنیکار یده

زپه سوانده

ای راستی

در بساط نکته دانان
 در نشاط خود فرو شان
 در سرای لاله زاران
 در میان شوره زاران
 در زمین و آسمان
 در هر مکان و هر زمان
 در حال و جاویدان
 من ترا جویم! ... ترا .. ای
 راستی .

کوچی

مژده

حال کان او ضاع دگر گون
گشته است

وان نظام کهنه واژ و ن گشته
است

بر سریر کر سیمهای اقتدار
 آن خداوندان زر و زور نیست
 عظمت شدادی آن عده مغرور نیست

حال کان شبح سیاه ما یوسی
در نگاه بینوا یا ن خیره نیست

هان! ای! نسل جوان

آن زمان بگذشته است

دوره ما و شماست

روزگار ما و تست - وقت

کار ما و تست

بعد ازین امید بر آوردن آمال ما
آرزوی پهبودی حیات توده ها

در مسیر جنبش پیروز مند

با کمال جستجو

شادمان با شیدای زحمتکشان
 خوش زئید ای توده آوارگان
 کافتاب تابناک انقلاب
 با فروغ خنده نظم نوین

گرم می تابد در این سر زمین
 فیض بخش و نور افشان و
 سعادت آفرین

پیش ازین در ساحه نظم کهن
 در شکنج سلطه ستمگران
 سالها چون بر دگان
 زندگی کردیم - اما زندگی در بندگی

بیش ازین در ظلمت بیدان نشی
 در سکوت و همزای خامشی
 در تو حش

بی سبب بر دوش خود
 بار ظلم جا بران رابرده ایم
 بر رخ خود سیلی بیداد یان
 را خورده ایم

جنگل یکجاشده × ردیف جندریه ۱۲ +
 حاصل یکی از کشور های
 آسیای قووغ آتش + از کیلو-
 متر بزرگتر است × ۱۳ × شرم
 و آزر را گویند + مردن × دست
 کوتاه × هدایت کنند × از آن
 طرف از اعضای مهم داخلی بدن
 است × ۱۴ + از و لسوالی های
 کشور ما × از آنطرف دشمنان
 کشور ما رو به میباشند ×
 معشوقه قیس × را دارنا تکمیل
 "جا نگاه پول به زبان عوام"
 + از آن طرف برای تزئین
 استفاده میشود × پایا ن رو ز ×
 پرنده ای که سخنزده میتواند +
 سلاحی که پدران ما با آن انگلیس
 را شکست دادند × زهر × چشم
 معشوقه را به این گل تشبیه میکنند

تپیه وتنظیم از : صالح محمد
 کپسار



سرگرمی ها و مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :-

۱- گهواره انقلاب نور × قلب
 رامیگویند × با لای همه خلقت
 کشور حق دارد × خودش قرین
 است × از پرندگان خوش
 خوان × عاشق گل است ×
 ۲- کم نیست × اسم یکی از نو-
 پسندگان مشهور جهان + معلمی
 است که نه به تازیانه و نه به رنجیدن
 احتیاج دارد × تنها معنی آن میباید-
 شد × اسم جدید آن فاریاب است ×
 ۳- نوعی از تار است که به
 آن گل دوخته میشود + نگهبان
 دندانها است × خودم × مر بوط
 به فراست × آغازش را ببرید

عمودی -

دیوار میشود و اگر آنجا مش را
 ببرید دو پنج به پشتو میشود ×
 ۴- صیاد آن دارنده چب
 نیست × مظمش او را است × از
 ابزار دهقانی × ۵ × رطوبت
 × آدم را گویند × با کوب یکجا
 میباشند × بازهم خودم × نصف
 دنیا × اسم یکی از وزارتخانه های
 کشور × دروازه × ۶ × پایا ن
 شب × سلسله کوه معروف × از
 آن طرف حاصلی از یک نوع زنبور × از
 جنوبات × دروازه دهن × اسم
 یکی از فلمهای هندی × رمان
 کوتاه × از حروف الفبا × با
 بعضی گلهای رفیق است + رفیق
 پری است × ضمیر اشاره ×
 وصل نکردید × نوعی از نو-
 شیدنی ها در نده × در جسم
 شهرت دارد × دو پانزده × کار
 نا تمام × ۹ × تکرارش صدای
 کودک است × از ماکسیم گورکی
 به پشتو × از حروف الفبا × شام
 مغشوش + راه به پشتو × تکرار-
 ش آب مقدسی است × ۱۰ ×
 کباب نارسیده + رهنمائی ها ×
 درد پراکنده × بال دارد پر و از
 کرده نمیتوانند × ۱۱ × برادر پدر +
 عکس آباد + خشک نیست × امروز
 به پشتو × در بین بلبل قرار
 دارد × حرف ربط با یک حیوان ن

ذیر و غیر ذیر و ح بان جمع
 میشود × ۹ + طرف × از کشور
 های افریقای × نوعی از درخت
 × ۱۰ + سرحد بین آسیا و اروپا
 × ضمیر اشاره × برای انداز
 کردن استعمال میشود + ۱۱ ×
 در بین اتوم است × از آن طرف
 عکس میگیرد × ۱۲ + در بیسن
 انکر × من خودم × دیوار +
 شب بی پایان عربسی × ۱۳ +
 ایستگاه پشتو × خود ما + ضمیر
 اشاره × دیروز × ۱۴ × کاندبی
 آغاز × ناقص آب × پول را پنج
 از کشورهای آسیائی × از
 امراض ساری × ۱۵ + میان
 قلب را خالی سازید × پهلوان ×
 در بین کمال + از آن طرف سوا-
 لیه عوام × ۱۶ × هنوز نیامده
 + بالای جگر قرار دارد × ۱۷ ×
 سرزمین فلاسفه + بین شب
 و روز × از و لسوالی های کشور

۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱																										
۲																										
۳																										
۴																										
۵																										
۶																										
۷																										
۸																										
۹																										
۱۰																										
۱۱																										
۱۲																										
۱۳																										
۱۴																										
۱۵																										

طرح کننده محمود - محصل صنف سوم پوهنخی اکادمی خاندوی

این دختر کیست ؟



به این چهره خوب دقیق شوید
این تصویر دو ران جوانی زنی
است که بحیث سیمیا ستند از شرق
و جهان شناخته شده و فعلا هم
همه او را میشناهند به کشور ما
نیز مسافرت نموده است .
آیا میتوانید بنویسید کس
اسم او چیست و هم کشورش را
برای ما بنویسید.

حل کنندگان



نور احمد



غلام محمد

جدول جدید

	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر
۲	ی	ن	و	ز	ح	ط	ظ	ا	ه	ر	ز
۳	م	ن	س	د	ش	س	س	س	س	س	س
۴	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
۵	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر	ر
۶	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش	ش
۷	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
۸	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه
۹	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن	ن
۱۰	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی

خوانندگان گرامی !

برای سرگرمی شما خوانندگان گرامی خود یک جدول تهیه نموده
ایم که خلاف سایر جدول های گذشته توسط حروف خانه
پری گردیده اند لطفا جدول ذیل را قرار رهنمائی ذیل خانه پری
نموده و حل آنرا به دفتر مجله بفرستید :

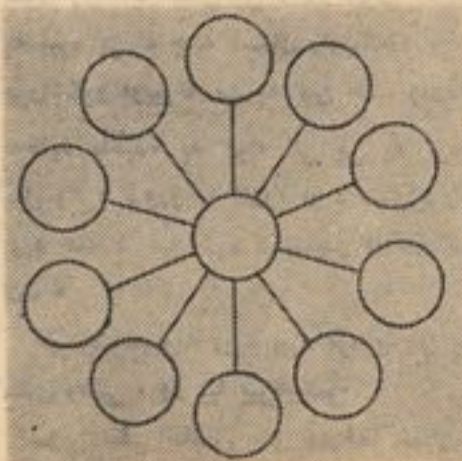
الف : درین جدول اسمای خواننده های رادیو تلویزیون به
ترتیب گنجانیده شده اند اگر از طرف راست به چپ - از چپ
به راست از بالا به پائین و از پائین به بالا آنرا بخوانید به در-
یافت آن موفق می شود .

ب: زمانکه نام خواننده های محترم را در جدول دریاقتیید
حرف اول اسم آنرا بیرون نویس کنید از ترتیب حروف اول آن یک
جمله بدست می آید که یکی از بزرگام های مشهور را دیو
افغانستان را معرفی می نماید لطفا جمله متذکره را دریاقتیید .
ج: در بین جدول اسم مرتبکننده جدول نیز گنجانیده شده
است لطفا اسم آن و صورت ترتیب جمله که چه قسم طرح کننده جدول
خود را معرفی می کند در بین جدول پیداو به ما بنویسید .

د: وقتیکه به حل تمام جدول موفق شدید چند حرف پراکنده
در بین جدول باقی می ماند اگر آنها را با هم یکجا و سروصورت
دهید اسم یکی از مجله های معروف کشور را به شما می دهد .
یادداشت : در بین اسمای خوانندگان ما یکی آن ایرانی هست
و متباقی از افغانی و یک هنرمند که دو نام دارد .

حل کنید

این یک گل نیست بلکه یا زده
دایره است که ما آنها را باین
شکل در آوردیم و چنانکه می
بینید هر دو تایی آنها با اضافه
دایره وسط روی یک خط مستقیم
قرار دارد اکنون میخواهیم اعداد
۱ تا ۱۱ را به طوری بداخل دایره
های این شکل قرار بدیم که
مجموع از قام هر کدام از سه
دایره ای که روی یک خط قرار
دارد ۱۸ شود .



طرح کننده: حمید آذیر

۱۸+ از آن طرف به پشتو
خراب است × خودش لیم
شد × از آن طرف قادر ۱۹+ ×
نصف × روحی × پیر × ردیف
اخلاق × دست عربی ۲۰+ بدر
بدر × دعای پراکنده × حیوان
وحشی را سازند × اسپ به
زیبان پشتو ۲۱+ × دوازده ماه
× برای برنده گان زیاده
استعمال میشود × از حیوانات
وحشی ۲۲+ × چهره است ×
جیل کردن به پشتو ۲۳+ از آلات
دهقانی × کردن بند × یک حرف و سه
خانه × از آن طرف نظر به املا غلط
۲۴- پسر ، پسر ، پسر بزبان
پشتو × معشوقه ۲۵+ ذخیره گاه
آب × نوعی از موسیقی غربی ×
صلح ضد آنست ×
۲۶ × نصف دجله × گندم را بعد
از دور چنین سازند × اثری از گور-
کی × نصف هسته

این مرد کیست ؟



او پسر عبدالله و در بین سال
لهای ۳۶۳ تا ۳۷۳ هجری قمری
بدنیا آمد و در سال ۴۲۸ هجری
قمری درگذشت او آثار برجسته
از قبیل : قانون ، شفا ، نجات ،
دا نشنامه علائی ، اشعارات و
حکمت المشرفیه دارد در فلسف
پرویش یافت اسم مادرش ستاره
بوده است - تحصیلات او در
منطق ، فلسفه و علم الهی ، طبیعی
طب و ریاضی بوده است میگویند
در (۱۰) سالگی قرآن را بخوبی
میدانست و در (۱۸) سالگی
در کلیه علوم مهارت لازم را بد-
ست آورد بود او در موسیقی
تجارت زیادی داشت اسم او را
و هم جایش را بنویسید -

منصبتار ڏير به فار راننوت . د مسخ رنگ بي سور اوسين اوسني و . نا ارانه لاسونه بي بي اختياره پوي او بلي خوانه اجول سپين بلن مخ بي له نورو پرو سوڀ و سره دهغه خيره وري ډوله گري وه . خپله خړه خولي بي په ډيره بيره له سره راكوزه كړه او په فارسي په ميزكښوده . خولي بي په سر كي داسي كرده ليكه جوړه كړي وه . لكه وري پوري ټك وغل سوي چي وي . په خپلو كلكو وپيستانو بي به منده منده لاس تير كړ . وپيښوي قات احسني و . سلبدلي شان سپين كاغذ بي به لاس كي و . خو . خوخلي بي بد . بد ورته وكتل او نور هم سور سو . بيره بي چيب نه ورو چاوه بي بي له جيبه را بهر كړ . سو نهي بي ورته وچچلي او داخلي بي هم داسي د ميز به سر كښود . پر جوگي باندي له كينا ستلو سره سم بي حاضر باش ته په زوره غږ كړ .

هلكه ! دلته رانه !

حاضر باش به چاكي دامر دفترته راننوت په ووره كي بي له ډيري ويري تينك وخور او نژدي برمخي لوبدلي و . دهغه تينك هم دهغه دسلام به شان منصبتار ونه ليد . حاضر باش يولنه پوڅي وكړ . منصبتار هغه نه بد . بد وكتل . به خپل سربي بيلاس كښ راکش كړ او په بهر چنه لږچه بي ورته وويل :

ورنه ... راوله هغه خټك بندي .

او حاضر باش به داسي حال كي چي دقارچن منصبتار له ويري بي زده درزيده پښي بي كلكي به زمكه ووهلي او په لږ زبدلي غږ بي خواب وركړ :

په سترگو صيب ! ورخم صيب !

دایي وويل او په بیره له کوټي ووت . دروازه بي په خان پسي بنده كړه او په دهليز كي بي دچټكو كامونو غږ به خپریدو سو . د زندان امر چي يوازي سو يو خلي بي بيا به خپلو وپيښو لاس راکش كړ . سپين كاغذ بي خانه رانژدي كړ دهغه پر مخ ليكنوته بي په فار . فاروكتل . لنډه شيبه هم داسي تيره شوه . بيره بي له مخي لري كړ . دمیز خټي ته بي ورساوه . يوه برخه بي له خپلي خولي لاندې كړه . لكه چي دوركيدو ويره بي ورسره وه . خپل خانه بي فكر سو . به خپلو سونډ واو مدالو نو بي كوټي وهل بيل كړل . په سينه بي خه ډيري او رنگ به رنگ نښي . نښاني ښكار يدي دهغو دگيلو يادوني بي . وري په زړه سوي . هري پوي بي ديوه . يوه انسان د وژلو په بيه به پترخاي نيولي و . به بي ډوله سونډويي تا معلومه شان موسكاو خفليده خان ورته وپاړلي (!) ښكاره سو . خپلي نښان لرونكي خولي ته بي وكتل بي بي كاغذ نه وريام سو . موسكاتر ي ونيښيده . سونډوي بي وچچلي او بي بي كاغذ خپلي مخي ته ونيو . سونډوي بي بي اختياره وريدي اونگي سري سترگي بي لاسري سوي . دمخ بڼه بي سپينه او بنه او بي بي كاغذ ته بد . بدو كتل . بي بي تري راغله لكه بلاجي بي همدي كاغذ وروژلي وي . زړي له مخي لري كړ د ميز هڅي بلي

بي بي واره ريدي او به يوه سالكي سو :

صيب ! هغه نه راځي . وايي چي منصبتار دي خپله دلته راني . ډير به فار دي ... هغه مونږ ته ډير بد زډوايي .

منصبتار حاضر باش ته تر يو . تريو وكتل او دهغه خپري بي به ستوني كي وروچسي كړي . په بيره د ميز خوانه لاږ . خولي بي دمیز له سره راپورته كړه . په دوه لاسي بي په سر وروژور كړه او په ډيره تندې د دروازي خوانه وهي سو . وري بي بيره كړ . بيره راو . كړخیده . لكه يو سي چي وري به يادسوي وي . دمیز خوانه وري او كاغذ بي تري راواخيست چيب نه بي كړ . حاضر باش ته بي هڅ هم و نويل او په منده له خپل دفتره ووت . حاضر باش اوڅو تنه نور سپايان وريسي روان سول او لږه شيبه وروسته غونډ د بندي كوټي ته وړ . نوتل .

بندي به يو سلبدلي كښ كي پروت و . بړ . پښوي زده پرستن اجړلي وه . د خان كاشي بي هم سلبدلي وو . ډير نه . يو . نيم خي بي خپري سوي و . سر اوږيره بي دغه خړيلوله

بي بي خپل نښانو نه ورته لږ ښكاره سول دهغه خښ ملگري دبخښي رښونه رسيدلي وو . له خانه سره بي سوچ وكړ .

دبخښي رښي ته درسيدو هيله ورسره پيدا شوه . په فكر كي سو چي ما خوڅه لږ كسان ندي وژلي چي لارې اوسه (بخښي) سوي نه يم . ددروازي به راپورته كيدو سره بي را فكر ونه والوتل او وړه ته خير سو . حاضر باش يوازي راننوت . پښي بي كلكي به زمكه ووهلي او په لږ زبدونكي اواز بي وويل :

بندي نه راځي صيب !

خه سي ؟

صيب ! بندي رانلو ته نه دي چمتو . دلته . چپ شه بد بخته ! د ازندان دي زندان ... دلته يوازي زما امر چليري . بس زما امر يوه سوي خه به منده بي راکش كړه . بد مرغه انسان ! او حاضر باش له ناچاري خواب وركړ :

ډير مې ورته وويل صيب ... له لاسه مې هم راکش كړ . خو راسره رانغې .

هر يوي خو . خو خپري روانه او په بهر بي ورته وويل :

بدبختا نو ! دا ديوالو نه مو ولي نه دي پاك كړي . همدا اوس بايد په منده دغه ټول ديوالو نه پاك كړي ... او منصبتار لا دا خبره نه و ده خلاصه كړي چي حاضر باشان سمه لاسه د ديوالو نو په پاكو لو لگيا سول . شاعر ورته بد . بد وكتل بيره ډير زر مسكي سو . او ورته وي وويل :

كه مې لوس نه وي پوره . نور هڅ . به هوا كي خوبه وليكي شم . شعرونه خپل . پاكوي بي . له منځه نه ځي شعرونه زما او نه مري شعرونه زما . تاسو په دي . نه پوهيري . او د زندان امر چي تردی وخته غلي ولاړو به ډير فار به خپروكي ورو لويد .

بس كه . د ازندان دي !! ته بندي بي او زه د زندان منصبتار . دلته يوازي او يوازي زما حكم چلش لري ...

و بندي ته لكه چي منصبتار ډير وړوكس ښكاره سوي وي . بد . بد بي ورته وكتل او ورته وي وويل :

ستا حكم ؟ خو زه حكم د ستا منله نه تيار نه يم .

ته كه تيار بي اوگته زه به دي تيار كړم . ددي حكم منلوته .

خوای مشره د زندان ! زه حكم د ستا خه چي . حكم ستا د مشرانو هم نه شم منلي . مگر ته نه يو هيري په دي چي ستا مرگ اوژوند زمونږ په لاس كي دي .

پوهيرم ! خوته نه پوهيري به دي چي زه اوداوس زما هر باټور ، ويره نه لري د مرگ اونه هغوي باټوران وژلي سي . تاسو .

او منصبتار لكه چي د نورو خپرو د اوريدار توان نه لاره . به خلق تنكي بي خواب وركړ :

وايم بس كه زه دلته شعرونه يلوته نه يم راغلي . دي ته راغلي يم چي نامنغ كړم . له شعرونه بلو نه . يوه شه چي : دا زندان دي . ته دا اجزه نه لري چي داسي بډرد ووايسي . واخله ... دا كاغذ !!

او منصبتار لكه په صبح ډول چي بي ددي خواب انتظار نه لاره . له فاره نور هم پسي سوږ سو او وږغيزي كړ :

سوږك شه ! وايي ډله به ټكولو ټكو سو . دخپل كور خيال بي كړي دي . چټك دا بدمرغه راوله ... هه نه راځي !!

او حاضر باش به ناچاري د سلامي له ووهلو وروسته په بندي پسي لاږ . دمنصبتار فارلس چنده سوي و . سترگي بي لكه لري چي راغتي سوي وي . په تندي بي د فار خولي بيدي . په بيره بي له جيبه دسمال راويښك . په تندي بي رابښكو او بيره بي به كښ چيب ورومانډه له خايه پاخيد . به كوټه كي بي په گرځيدو بيل وكړ . نورو به فارو . او د بندي د رانلو او په هغه د خپل زړه د تشيدو انتظار پسي لاره .

بهر چوشيبويه ډيره بيره يوه به بل پسي مندي وهلي . وري بيا بيره سو .

زير مخي حاضر باش وارخطا ښكاريد . سلامي بي له ياده ووت . زيبيلي وچي شونډي

كبله بېر سوي وو . او دده اصلي خيره بي تقريباً پته كړي وه . په تكه توره كوټه كي چي په ديوالو نويي راز ، راز شعرونه ليكل وي وو . پروت و . لكه چي بندي شاعر خپل ټول زړه ديوالونو ته تش كړي و . هسي خوچي به هغه چرته سپين كاغذ او دمشواني رنگ پيدا كړ . نو خپل زړه به بي د كاغذ په مخ تش كړ . خوبه دي زړه كي خه دومره دراز خبري پري وي چي د زندان په دومره لږ و كاغذو نو كي ياي ته ته رسيدې . د تنگي كوټي په لږو تنكو ديوا لو نو كي هم دهغه شعرونه نه . خايدل . دغه ديوالو نه د زندان كار كوونكو خو . خو خلي له خپرمي پاك كړي او وينځلي وو . خوبه خو ورځي وروسته به بيا بيره ډك سول .

د زندان امر د بندي كوټي ته له وړ ننوتلو سره سم دگزي ديوالونه له نظره تير كړل . خو لښي شيبې چي ودرېدا وروسته له هغه بي ورسره راغلي وو حاضر باشانو ته مخ ورواړ او

محمد زرين گردديوال

دازندان دي

د زندان د امر هغه پخوانی کار یو خلی سوږشو. داواری په کار نه، په سره سینه بندی ته مخ ورواږوه:

نه مونږله شعرویلو بدنه وږو. زمونږ په دویارو نو کی ډیر شاعران روزل کیری درناوی بی کیری. خولی او جیبو نه پرله زرو او بیسو ډکیری. خو هغوی هغه داسی شعرونه نه وایی لکه ته چی یی وایی.

او د بندی زږه ته لکه هغه ډیری خبری چی وریادی سوی وی. سترگی یی په منصبدار کی ورښخی کی او رڼ خواب یی ورکړ:

تاته پته نشته چی زه شاعر یم د اولس خپل او هغوی چی تاسو یی خولی او جیبونه وړدکوی شاعران نه دی دا اولس خپل شاعران دی د سرو او سپینو!

او ته هم که غواږی چی زمونږ شاعر شی همدغه سر له ننه به دی په طلا وکی پست کړو.

بندی یو نا خایه له خپلی خایه را پورته شو. منصبدار ته یی خان راښی کړ. بد، بدیی ورته وکتل او په ترخه لېجه یی ورته وویل:

نه، نه! زه نه شم کیدلای شاعر ستاسو. زما اولس منلی شی هرڅه. خونه شی منلای غلامی د بل چا. زه که غلام کیدلای ستاسونو څه به می کول دغه کلونه، کلونه په زندانونو کړاونو ستاسو کی!!

مگر هغوی نه لری خپل خلك او اولس. چی زمونږ د دربار شاعری کوی؟

لری به یی! خو اولس خپل یی هیر کړی او غلامی یی منلی ده ستاسو. زه او زما خلك فرمان نشی منلی دستاسو او دنورو.

د اخو هغه خبری دی چی ستا پلار هم کولی. یوه نه چی انجام به یی ستا لپاره ښه نه وی.

لکه چی انجام یی ښه نه وستاسو لپاره هم، او بله دا گڼه چی زه هم په لاره هم دیلار ځکه چی هغه لاره. لاره ده زما دا اولس دا زادی دنگ د جنگ.

منصبدار بیا تک سور شو. بندی ته یسی بد، بد وکتل. مخکی یی ورسره ماته، گوډه پښتو ویله خو د بندی وروستی، خبره چی یی واوریده په خپله ژبه یی څه هغه او دغه ویل شروع کړل. له ځانه سره وگوږیده. یسه بندی یی بیا سترگی ورسری کړی خو څه یی ونه ویل. همدا سی چپیا تی شو.

حاضر باشانو د دیوال ټول لیکونه او شعرونه په تلوار، تلوار پاک کړل او چی څنگه د یوالو نه پاک (!) شول نو منصبدار بیا په خپله ژبه حاضر باشانو ته څه وویل. منصبدار مخکی او حاضر باشان ورپسی شول. غوښتل یی چی د بندی له کوټی نه ووځی. بندی له یو ځلسی خندا ورغله. په کټ کټ یی وختل. خدای خبر چی د منصبدار په ناپو هی پوری به خندا ورغلی وه او که د حاضر باشانو په گڼه گوډه پوری چی د گوډه خبر یی په وارځلایی سره ها خوا. دیخوا مندی وهلی. د زندان په امر دغه خندا

ډیره بده ولگیده. بیرته راستون شو. په بندی یی بیا خوله ور خلاصه کړه. څه ډیر بد ردیی ورته وویل خویوه خبره یی هم د بندی له خوا بی خوا به پاتی نه شوه هغه زر بندی تمساک کړه او په وتو، وتوکی یی هم لومړه وویل:

ته پښتون یی... سر زوری یی!! خو پوه شه په دی چی ژوند به دی درختم کړم! منصبدار د خبره وکړه او له کوټی بهر شو. دهغه په خبره بندی خپه نه شو. داسی خبری یی ډیری اوریدلی وی. دا زندان واو دی د مغولو په زندان کی یو بندی پښتون شاعر!

منصبدار چی لا په بندی له ځا په پاخید. پاک سوی (!) دیوالونه یی ټول ولټول یوشعریی هم نه و پرینسی. ټول یی له منځه وږی وو.

بندی د دیوال هر یو برخه ته په حسرت، حسرت وکتل. بیرته خپل ځای ته لاړ. زږه پرستریی په خپلو پښتو واچوله او په فکر کی ډوب شو. په زندان کی یی ډیر کلونه تیر کړی وو... د ټولو تیرو کلو نو پېښی یی بیا ذهن ته ورغلی. هغه بد چی د زندان بیلا بیلو مشرانو ورسره کړی وو. هغه ستفی سپوری چی یی اوریدلی وی. هغه کړاونه چی پری تیر شوی وو. ټول یی بیا ذهن ته راغلل. یو، یوی سترگو تیر شول. خپل پلار وریاد شو. خپل هغه بانور پلار چی ددی زندان دواکمنانو دسترگو اغزی و. هغه ته لا مخکی یو استازی (قاصد) دیلار د مرگ خبر ور کړی و. هغه په دی غم لړلی پېښی یو اوږد شعر هم لیکلی و.

دغه شعر یی د کوټی په یو کوچ کی پټ کړی و، چی خولا یی ونه گوری او بیایی همدغه شعر دیو قاصد په لاس له زندان څخه خلاص کړی و. بندی ته یو ځل بیا هماغه شعر وریاد شو. خوبیتونه چی یی په یاد پاتی وو، له ځانه سره یی زمزمه کړل... خپل کور ور یاد شو. خپل اولادونه. خپل یاران، دوستان کلی، د کلی او کور څرخی. د یوالونه. لوږ برجونه او دخپلو خلکو کاره، واره پټکی او نیفی شملی وریادی سوی. ژوند وریاد شو. د ژوند بییر د ازاد ژوند بییر. دغم لفظی او د ښا ری ورځی، شیبی یی په زږه وروگر خیدی. خان ته یی وکتل یوازی و. په زندان کی و. زږه یی غمجن شو. سر یی کیښود. سترگی یی پټی سوی. تندی یی گونځی وکړی یوساعت همداسی پرکاله پروت و. بیا لکه چی نور څه یسه زږه کی تیر شول. په کټ کی کیناست. ټټه یی پراخه شوه. سترگی یی وغړیدی. په شونډوی څه خوږه شان موسکاخوره شوه، کوټی څلورو واږو دیوالو نوته یی به څیر څیر وکتل په خپله بیره ډیره یی په ورو. ورو لاس راښکود. خپلو شلیدلو جامو ته یی خیال شو څپه نه شو هماغه موسکایی لا په شونډو خوږه وه.

داخل دخپل اولس ویاږور یاد شو. خان ورته ددی ویاږوه کړی ښکاره شوه موسکایی

نوره هم زیاته شوه. تندی یی نور هم پرځ شو. خبره یی ډیره سپرلی او غوږیدلی ښکاره شوه. د خپلو خلکو راتلونکی یی په سترگو کی رڼا وځلیده. ډیره رڼه ا خپل کړاونه یی له یاده ووتل. په خیال کی یی د (روه) په سیمه کی د مسور وگلانو ننداره پیل کړه، هغه بوټی چی بایدراشنه سوی وی او هغه غوټی چی باید غوږیدلی وای. زږه یسی وغوږیده غوښتل یی چی یوه کړیکه وکسری خو زریی پام شو چی: دا زندان دی!! له خایه پورته شو. دوره خوانه ورغی. غوښتل یی چی وریبرته کړی خو د دروازی په نیمکښوکی چی یی پیره دار ولید. دروازه یی بیرته بنده کړه او خپل ځای ته لاړ.

بندی ته په کال کی څو، څو خلی له وطن نه قاصد راته. قاصد به له ځانه سره پیغامونه لیکونه او څه کالی، مالی راوږی وو. بندی به د قاصد په لیدو ډیر خوشاله شو. ده به هم خپل احوال د قاصد په لاس خپل کلی. کورته ولیره. قاصد به تل د بدو پیښو خبر راوږی. د قاصد انو، په پیغامونه کی د بندی د خوښی یوه خبره هم نه وه. د بندی له خوا چی به کوم پیغام استول کیده په هغو کی په ډاډ او کلکه اراده پرته وه.

بندی لا هماغسی په خپلو فکرونو کی اخته و او خدای خبر چی د فکر و نو دغه لړی به یی تر کومه روانه وه څو هلته (دروه) په سیمه کی یو قاصد هند ته در اتگ لپاره تیار یدونکی و. د بندی زمانو او دوستانو ډیر شیان: نو ی جامی، لیکونه، کتابونه او پیغامونه قاصد ته ورکړل. قاصد یوازی د بندی د لیدو او دهغه له حاله د خبریدو له پاره راتلو. داخل قاصد څه ډیر پیغامونه او له وطن نه څه ډیر نوی خبرونه د بندی د پاره له ځانه سره یو ځای کړی وو. له لیکونو او کالو نه سلامت پښت جوړشو. قاصد را رخصت شو او د بندی مشر زوی قاصد ته د پیغام هم ورکړ چی څه موده وروسته به مونږ خپله دهغه دلیدو د پاره زندان ته ورځو. قاصد د هند په لور روان شو.

هند ته په رسیدو کی یی ډیر کړاونه او د مزل ستونزی وزغملی. هند ته ورسید. ډیر زندانونه یی ولټول. له ډیرو لټولو وروسته یی ایله. بیله هغه زندان پیدا کړ چی د دوی بندی په کی (بندی) و. د ننه زندان ته چا په آسانی نه پریشود ډیر وریره داراونه یسی سوالونه سزای وکړی. زندان ته یی پریشود دخپل بندی پوښتنه یی وکړه. جاوړته د زندان په یو کوچ کی یوه کوټه په گوته وښودله. په څنگ کی ولاړ یو بل پیره دارورته څو څو وکړ. او ورو یی هغه ته څه وویل. قاصد د هغه په ژبه پوهه شو. د هماغی ور ښودل شوی توری سوی کوټی خوانه روان شو. خپل په ښاکړی پټی دوره مخی ته په درز گوزار کړ په شونډ ویی ډیری او هدف ته د رسیدو بریالی

موسکاخیره شوه خوشاله شو. خپل ځانته یی وکتل شاو خوا یی وکتل. بندیکن څو، څو څو څو او یو، یون ناستو و ځینو بند یانوته پایوازان هم راغلی وو. یو نیم بندی لا په کوټه کی و. ددوی بندی به ډیر لږ له خپلی کوټی او په کوټه کی له خپل ځای څخه یی ځا په کیده.

قاصد یو ځل بیا خپل ځانته وکتل. خپلی جامی یی وختلی. لړی څیرنی وی. لړی نه ښی ډیری څیرنی سوی وی. د فاتحانه بری موسکایی بیاشونډی خوږی کړی. دروازی ته ودربرگ شو. پخپل ټول زوری وریبرته کړ. چی څنگه په کوټه ور ننوت و ارخطا شو. سخت وارخطا: زږه یی ودرزیده. په کوټه کی یی یو اوبلی خوانه وکتل. هیڅوک نه وو. یو شلیدلی کټ لا هماغسی یی څو که پروت و. په دیوالو نو ډیر شعرونه لیکل سوی وو. خوښکار بدل داسی چی څو خلی لیکل سوی اووران سوی دی. یو نیم شعر او بیت یسی لوستل کیده. د زږه درزایی زښته زیاته شوه. (اشرف) په کوټه کی نه و. له کوټی بهرو (اشرف) د زندان په انگر کی یی سترگی وگرځولی دخپل راوږی پټه خوانه ورغی. له پټه یی هغه کاغذ او قلم را واخیست چی د اشرف پاره یی راوږی وو. بیرته کوټی ته ننوت. ټول هغه شعر و نه یی په کاغذ ولیکل چی سلامت پاتی سوی وو. په یو کوچ کی یی لکه چی ډیر ښه شعر پیدا کړی و. یوه ښه شیبه یی ورته رډرډو کتل او بیایی دغه بیت ولیکه:

په اواز یی غون لری دروه بلبلو
په دکن د حال قصه هجری توناکا
قاصدغه بیت څو، څو، څو، څو په لوږواوازه ځانه سره ولوست. د زندان دکوټی په وچه ځمکه کیناست او هلته یی هم د شعر لټون کاو. لکه د اشرف له گوټولو یدلی مرغلری چی د ټولو دیوالونو لټون پیل کړ اودی لابه همدی لټون کی وچی ور رابیرته شو. اشرف نه و. یو بل بندی کوټی ته ورو ننوت. قاصد یی کوټی ته دننوتلو په وخت کی لیدلی و. د بندی هم پښتون و ډیر غمجن ښکاریده قاصد ته یی ستری مه شی وکړل او بیا ورو، ورو په خبر وراغی.

وروره! له کوم خایه اوچاته راغلی یی؟ لکه چی د لیدو د پاره د اشرف خان، دی خونړی زندان ته راغلی یی.

اوقاصد لکه چی همدی پوښتنی ته سترگی په لارو. په یوه منډه یی خواب ورکړ:

هوله (روحه) راغلی یم. لپاره د لیدود اشرف.

اشرف خان... څو... بندی دا خبره په نیولی غز همداسی نیمه پریشوده. څو قاصد تری بیا پوښتنه وکړه: څه؟ څه شوی دی زمونږ په اشرف؟ څه یی کړی دی پری؟

اشرف! اشرف نور نشته دی. دلته.

آنگاه که های رنگارنگ جهان

چه تعداد نفر بیکار در جهان وجود دارد؟

بامو جودیت سوء تغذی - بیمازی - بی سوادی - فقر و بسا امثال دیگر می توانیم ادعا کنیم که جهان ما رنجور است درینجا دو نوع بیمازی: یکی ارثی و دیگری بیمازی زاده قرن بیست است که یکی از این بیماری های اخیر است که گر بیمازی گیرد. ما میلیون نفر است و (بیمازی مخصوص انسانها) محسوب می شود (حیوانات از آن مصون اند بیکاری نام دارد بیکاری مرضی ارثی نیست اگر چه خطر از آن می آید در آینده موجود است بیکاری يك مرض مزمن است هر روز سا - حات بیشتر و بیشتر را در جنگال گرفته و سر نوشت بشر را متأثر می سازد با این بیمازی عالم شامل کشور های پیشرفته سر - ما به داری بیشتر مصاب گردید. اند سازمان کارگری جهان بیمازی عده بیکاران را درین کشورها

بیش از ۱۷ میلیون نفر تخمین نموده است در ممالک عضو سازمان همکاری و انکشاف اروپا در هر ۲۰ نفر مرد یازم یک نفر بیکار می باشد اما سال رقم بیکاران بین ۲۰ و ۲۲ میلیون تخمین گردیده است از جمله کار طلبان ۷ میلیون شان کمتر از سن ۲۵ بود و دو میلیون آنها در کشور های عضو بازار مشترک امرای حیات می نمایند

که از آنجمله ۱۰۷۹۸۱ نفر شان در سن پایین تر از ۲۵ سالگی قرار دارند.

در فرانسه منابع حکومتی آن کشور عده بیکاران را در اوایل سال ۱۹۸۰ متجاوز از دو میلیون نفر وانمود کرده بود.

در امریکا شمار بیکاران در ماه جنوری از ۵۹ میلیون به ۶۲ میلیون بلند رفته است و از جمله سکتور های اقتصادی امریکا صنایع موبایل سازی با عده ۱۸۵ فی صد بیکار را نش بیشتر متضرر گردیده است.



«سیاه مانند این حیوان بحری کره المنظر به پنج قاره جهان ریشه دوانیده و مصروف انجام اعمال تخریبی و ضد انسانی میباشد»

در جاپان ۱۳۶۰۰۰ نفر به یافتن کار موفق نگردیده اند که يك ربع آن کمتر از سنین ۲۵ می باشند. فرانسیس بلان چارد مدیر عمومی سازمان کارگری بین المللی در جاپان ده سال مطالعه اش در باره مشاغل کارگری جهان چنین ارزیابی نمود است که اگر صرف ده فیصد مصارف نظامی فعلی جهان کاسته شود وضع بیکاری بهبود خواهد یافت و از وضع فاجعه انگیز موجود بدر خواهد شد نامبرده علاوه نموده که در سال ۱۹۷۹ مصر و نظامی جهان در هر دقیقه به يك میلیون دالر بالغ می گردید و اگر ده فیصد آن صرفه می شد به ۴۰۰ بلیون دالر می رسید که این مبلغ برای بلند بردن سطح کارایی به صندوق و جیبی جهان کومک قابل ملاحظه می بود.

هرگاه مسابقه تسلیحاتی جئون آمیز فعلی بسوی يك مسابقه سریع مقاصد عمرانی توجیه گردد و اگر محاسبه کنیم که بلیون ها ساعات کاریکه را یگان از دست رفته وقف فعالیت های متمرکز در ساعات زراعت - تخنیک - طب و کلتور می گردید و اگر صد ها بلیون دالر یکه مصرف تسلیحات می شود برای بدست آوردن نان - خانه و لباس صرف می گردید آیا سیمای جهان امروزی چگونه می بود این سوالیست که شاید اکنون میلیون ها مردم بیکار بار بار پیرامون آن می اندیشند.

چگونه واکسین ها بالای عضویت

تاثیر می کند؟

درست پنجاه سال قبل ممرض توپر کلوز یکی از جمله خطرناکترین امراض در جهان بشمار میرفت در سالهای اخیر اگر چه کاملاً بالای این مرض تسلط حاصل نشده است مگر پیشرفت های علم طب از تلفات زیاد آن کاسته است .

مکرو بهای توپر کلوز که بنام (باسیل کخ) یاد می شوند از جمله همراهان دایمی انسان هستند در حدود ۹۰ فیصد مردم در سراسر جهان مبتلا به این مرض می باشند مگر قوه محافظتوی بدن انسانها از پیشرفت و انکشاف آن جلو گیری مینماید .

با وجودیکه این جلو گیری غیر کافی میباشد چه بسا اوقات در اثر مساعد شدن شرایط مکرو بهای توپر کلوز فعال میشوند مگر کشف و معاینه شان دشوار است .

مکروپ توپر کلوز قشر خارجی بدنش را دریده و مانند بالا پوش از تن بیرون میکشد و از آن پس تغییری در آنها بوجود می آید و بحیث یک (ال - فورمز) قابل شناخت می گردند .

محققین انستیتوت توپر کلوز (داکتر نیکولای شملیفوف عضو اکادمی علوم طبی اتحاد شوروی و اناد وروز کوا و زوپاز یمسکو و دو کتوران طبدر دوا سازی) کشف کردند که باکتر یای واکسین ضد توپر کلوز همچنان زمانیکه داخل اورگا نیزم گردند تغییر شکل میدهند . مکرو بهای نیمه جان یا ضعیف شده توپر کلوز برای سالهای متعددی در وجود انسان زنده می مانند آنها در حالیکه توافق حاصل می کنند دارای خواص جدید بیولوژیکی شده و به اشکال کروی بیضوی و یا دیگر اشکال در می آیند .

شیوه هایی که سابقاً در میکرو-بیولوژی مورد استفاده قرار می گرفت در کشف این میکروبها عاجز مانده است . اکنون بکمک وسایل و تکنیک های مخصوص مکرو بهای قابل دید کشف گردیده اند همین مکرو بهای تغییر شکل یافته اند معافیت را در بدن تامین میکنند این

کشف جدید از افتخارات علم طب در شوروی میباشد .

این هم ثابت گردیده است که طرف دو هفته بعد از واکسین کردن میکروب های ضعیف شده توپر کلوز که از آنها واکسین های ضد توپر کلوز بدست می آید به (ال - فورم ها) تغییر شکل میدهند در پنج یا شش ماه دیگر کشف بکتریا دشوار می گردد .

تجارب واکسین مذکور بالای اطفال دو هفته الی (۱۱) ساله ثابت ساخت که این مکرو بها بعد از تطبیق واکسین تا مدت ده سال میتوانند زنده بمانند و در طی این مدت معافیت بدن را حفظ مینمایند .

همچنان تطبیق واکسین در اطفال

نوزاد یکسلسله پندیدگی رادرجدار لغاوی تبارز داده که البته این عوارض ناشی از تطبیق نادرست واکسین میباشد . اکنون این عارضه را میتوان ناشی از کم مقاومتی بدن در مقابل واکسین و یا حساسیت ها دانست هما نظوریکه تطبیق واکسین در اطفال با مقاومت در ماهیست مکرو بها تغییرات وارد نموده قدرت معافیت را میان میاورد هکذا عوارض نا گوار را در اطفال کم مقاومت و ضعیف بار خواهد آورد . اشکار شدن حقایق متذکره در مورد تطبیق واکسین ضد توپر کلوز که از مدت نیم قرن تاکنون تحت بحث و تجربه شورای وزیران کشف و اختراعات کمیته دولتی اتحادشوروی قرار گرفته بود منتج به توضیحات تیوریکی ساینس دانان شوروی و خارجی گردیده است این توضیحات یکسلسله نتایج سوء را از اثر تطبیقات واکسین مذکور بر ملاحظه ساخته است و سبب شده است تا

طرق لازمه جهت تطبیق واکسین جستجو گردد . طوز مثال هنگامیکه تجویز شد تا تطبیق واکسین در طی هر هفتسال تاسن بیست و یک سالگی تجدید نظر گردد اکنون تجدید واکسین مذکور به نصف تقلیل یافته است . اکنون درین شهر ها و مناطق اتحاد شوروی مقدار و دفعات واکسین خیلی کمتر از گذشته شده است که البته این امر معافیت را بمیان میاورد هکذا از مقدار و دفعات واکسین نمودن و تعداد مامورین فنی آن تا اندازه زیاد کاسته است .

این مو فقیته نه تنها در ساحه تطبیق واکسین ضد توپر کلوز بلکه در ساحه های دیگر طب نیز پیشرفت نموده است . پژوهشگران واکسینهای حیه در ساحه های تو لاریما ، پرو سلویوس ، طاعون انترکس ، پولیو ، ریجا و انفلونزا و سر خکان اکنون به کار شهای دامنه دار خویش دست اندر کار شده اند .

نوشته آذر

نقش ترجمه در پیوند دادن فرهنگ های کنونی

آن احساس عمیق و محتوی با مفهوم نداشته یا شد نیز نادرست و تا موزون جلوه میکند این بدان سان است که چهره گرینه را با لباس رنگین و منقوش آراسته سازیم . روی این اصل دانشمندان حکم میکنند که باید آثار هنری هم دارای مضامین و محتوای عالی و هم شکل عالی که متناسب با مضمون است باشد به این لحاظ ترجمه و فن ترجمه نیز ازین امر مستثنی بوده نمیتواند .

حق یک اثر ادبی و هنری در زمان ترجمه و وقتی ادا شده میشود اند که کیفیت حاصل از تخریب منعکس در اصل در ترجمه آن نیز در حد امکان و تصور مند رج و ملموس باشد . که این کار به اثر و قوف و تسلط کامل به زبان ، و شکلیایی در کار صورت می گیرد .

مترجم باید در قبایل نویسنده اثر هنری ، ادبی یا احساسی مستو و لیت کند اما اکثر ایسن بقیه در صفحه ۴۵

ترجمه و بر گرداننده آن است نیز موجود گردد روی این لحاظ گفته میتوانیم که ترجمه خوب در حقیقت هنری است که درغایت هدفش نیاز، ضرورت، نقل و انتقال احساس است که از یک زبان به زبان دیگر صورت می گیرد . اما آن احساس اول در زبان دوم نیز بایست ادا شود .

در صورتیکه همه احساسات و فرم های که در آثار اول موجود است در نوشته های دوم ابراز نگردد در حقیقت مضمون بسی شکل و رونق خواهد بود دلازم است که مضمون و شکل رابطه متناسب و متقابل داشته باشد اگر مضمون هر قدر خوب و ارزنده باشد در صورتیکه شکل آن ((الفاظ ، کلمات جملات و غیره)) متناسب نباشد ما نشد عروسی زیبای خواهد بود که در میان لباس ژنده و پاره قرار داشته باشد اما در صورتی که اگر شکل آثار و مضامین خوب و با جملات و کلمات متناسب ادا شود ولی مضمون و محتوی

درجهان پهنای ما ملل و گروه های گونه گون که دارای فرهنگ و کلتور متنوع و مختلف اند نهایت زیاد دیده میشود ولی هر قدر این انسانها با در نظر داشت فواصل مکانی و زمانی از هم دور اند و یا شیوه های فرهنگی و کلتوری متنوع و گونه گون دارند اما ازجوه مشترک برخوردارند و میتوانند مفاهیم اصطلاحات و احساسات شان را به یک دیگر ابراز نمایند .

آثار هنری و کلتوری که حاصل دوره های مشخص تاریخی و زاده فعالیت مشترک انسانهاست پیوسته از یک نسل به نسل دیگر انتقال می یابد این انتقال اکثراً از طریق تراجم آثار هنری ، ادبی ، فرهنگی صورت می گیرد . چون در هر یک از آثار هنری احساسات خاص نویسنده و خالق آن موجود است بنا برین مشکل امر درین جا است که چگونه مترجمین میتوانند و باید بتوانند همان احساس را که در زبان اول موجود است در زبان دوم می که



چه جانی بهتر از اداره

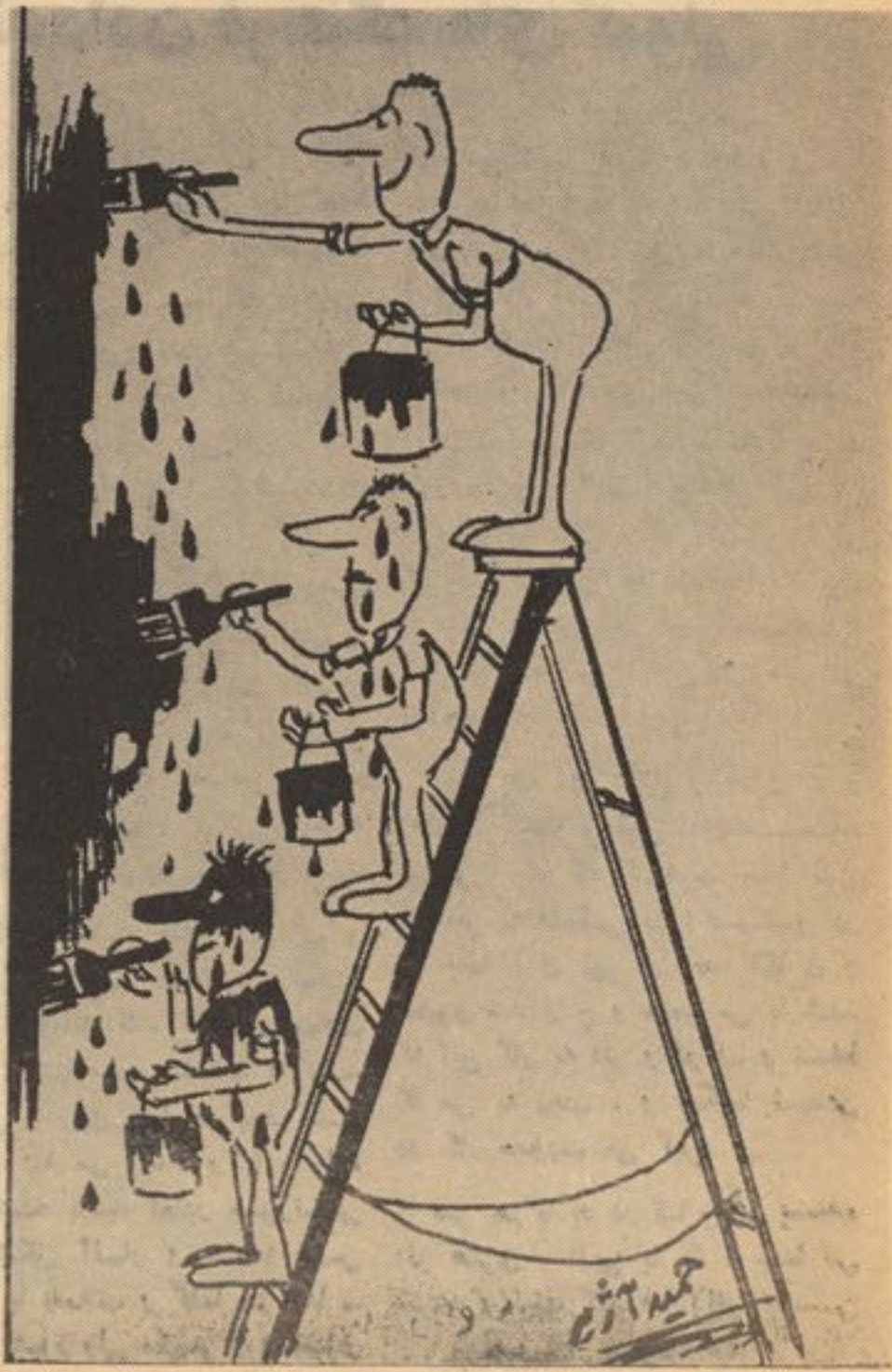
چتریت کجاست

پروفسور ، در یكروز بارانی ، در حالیکه
 از سر تا پایش آب میریخت وارد خانه شد
 زتش به دین او پرسید :
 - چتریت را چیکار کردی ؟
 پروفسور سری تکانداد و گفت :
 - یادم نیست به نظرم در جای گذشته
 امزن مجددا پرسید :
 - خوب ، کی متوجه شدی که آن را کجا
 گذاشته یی ؟
 - وقتی که باران آرام کرد آنرا بسته کردم
 و خواستم جایی بگذارم !



قرک عادت موجب مرض است

دو کیسه برپاهم گپ میزدند ...
 یکی از آنها رویه دیگری کرد و پرسید: راستی ... تو برای چه وقتی که می خواهی
 بولهایت را بشماری ، پیش آینه استاد می شوی ؟
 کیسه بر دومی جوابداد :
 - آخری ترسم يك موقع از بولهای خودم را کسی دیگر نزند .



نتیجه خوب بود

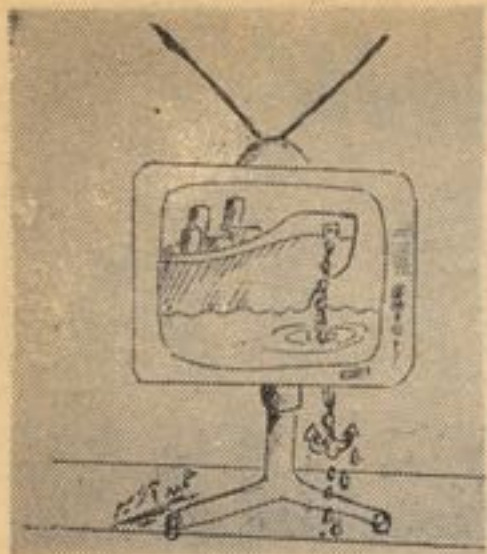
مردی نزد مدیر شرکتی که معمولا اختراعات
 جدید را میخرید رفت و گفت :
 - من يك تلک موش برقی اختراع کرده
 ام
 شما حاضر هستید که او را از من
 بخرید ؟
 مدیر شرکت گفت :
 - ساگر خوب باشد البته ولی باید او را
 برای آزمایش اینجا بگذارید و پس فردا
 بیائین !
 مرد رفت و دو روز بعد آمد و پرسید :
 - آنرا ملاحظه کردین ؟
 - بلی ... نتیجه خوب بود دو موش
 را کشت !
 مرد با خوشحالی فریاد زد :
 - دیدین من حق داشتم ؟
 مدیر شرکت حرف او را برید و گفت:
 بلی اما موش ها از دین دستگاه اختراعی
 تو از خنده مردند !!

مهمان هوشیار

مستر «اسمیت» شبی به مهمانی رفته بود و
 کم کم شروع به کشیدن خمیازه های طولانی
 کرد صاحب خانه که وضع را چنین دید
 باذراحتی پرسید :
 - سگر خوابتان می آید که خمیازه می
 کشید ؟
 مستر «اسمیت» کمی جایجا شد و گفتانی
 آقا ولی انسان وقتی هم گرسنه باشد ،
 خمیازه می کشد !!



بدون شرح



بدون شرح

بی اعتمادی

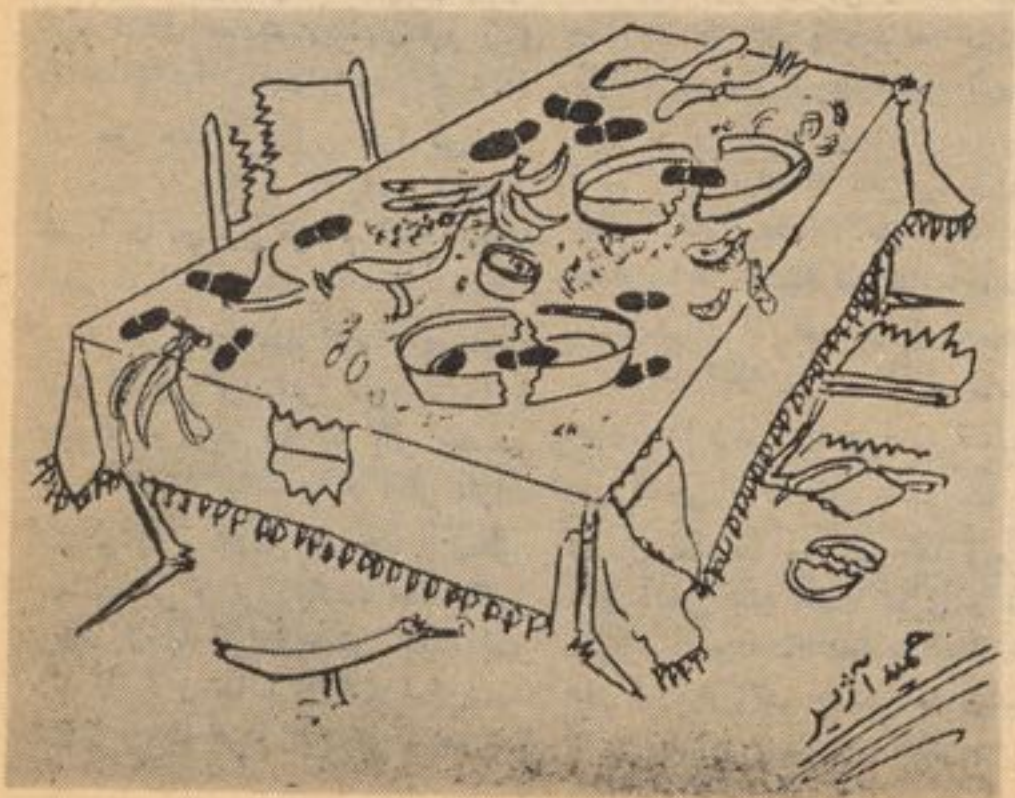
خانمی که هر شب تا نیمه های شب در مجالس پارتی رقص شرکت می کرد با یکی از دوستانش مشغول گفتگو بود ... ناگهان رو بدوشش کرد و گفت :
- بالاخره من فهمیدم که شوهرم شب هادر کجا بر سر می برد
دوستش با خوشحالی پرسید :
- آفرین ... خوب چطور فهمیدی ؟
- دیشب که منزل دوستهایم بودم چون کمی خسته شدم زود تر به خانه رفتم و دیدم شوهرم در منزل مشغول بستن طرف ها است ...

برای شهرت خود شما

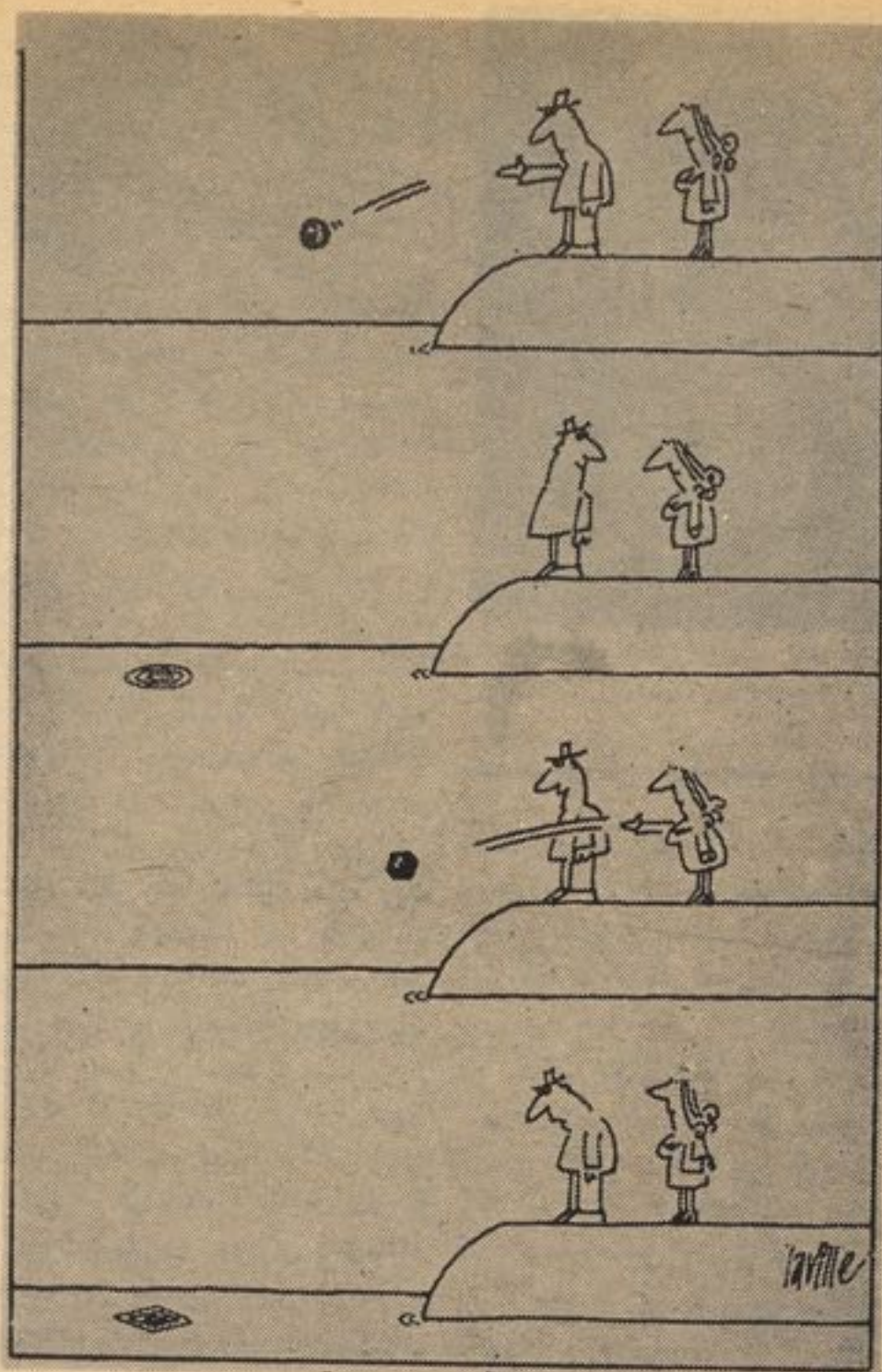
هنر پیشه اول تیاتر پس از پایان نمایشنامه وارد اطاق خود شد ... بعد از اینکه نظری بدسته گل های ارسالی کرد بسیار ناراحت شد ... مدیر تیاتر دسته گلها را شمرد و گفت :
چرا ناراحت شدی ... مگر ده دسته گل برا یت کافی نیست ؟
هنر پیشه جواب داد :
- آخر من برای دوازده دسته گل پول داده بودم ... در صورتی که اینجا بیش از ده دسته گل وجود ندارد .



قبل از مهمانی



بعد از مهمانی



بدون شرح

چرا پیش من نیامدی

مردی باقیافه ای غمزه در کافی ای نشسته نداشتم .
بود ... دوستش وارد کافی شد و بدیدن او پیش رفت و با تعجب پرسید :
- چه شده ... چرا اینقدر ناراحت هستی !
دوست اولی آهی کشید و گفت :
- من دیشب يك لحظه نتوانستم چشم بروی هم بگذارم ... زیرا دوهزار افغانی برای فرستادم باید بپر دازم در حالیکه يك دینار هم پول نداشتم .
- خوب ... پس چرا نیامدی پیش من دوست غمزه با خوشحالی گفت :
- اووه ... دوست عزیزم ... تو این مبلغ را بمن فرض میدادی ؟
دوستش جواب داد :
- نی جانم ... ولی لا اقل چند تا تابلت عالی خواب آور داشتم که بتو بدهم !!

مشتری خوب



مسافری وارد شبیری شد و بگراست به هتل رفت . وقتی می خواست وارد اتاق هتل شود صاحب هتل از او پرسید :
- آقا ... شما چه ساعتی میل دارید بیدار شوید بفرمایید تا به پیشخدمت بگویم شما را همان ساعت بیدار کند .
مسافر جواب داد : لازم ندارد من هر روز ساعت هفت از خواب بیدار می شوم .
صاحب هتل با خوشحالی گفت :
- پس خواهش می کنم ، پیشخدمت ما را هم همان ساعت از خواب بیدار کنید !!

استفاده از آله موسیقی بجای قیف .



در اثر انتقال کرم های معده بداخل جسم امعا پندیده و کرم ها جلد را تخریب می نمایند.

است. و چون کرم های (بیلها رسپوز) از طریق جهازها ضمه داخل جسم انسان میشود، بناء این دوا باید به شکل تا بلیست نیز ساخته شده و به تعداد از مریضان تقسیم گردد و مریضان بعد از سه وقت غذا مطابق هدایت داکتر معالجه از آن صرف نموده، تا بلا تغییر بتوانند جلو پیشرفت کرم های (بیلها رسپوز) را از معده بدیگر حصص بدن بگیرند.

تنها موجودیت این کرم ها در امعا باعث پندیدگی و تورم امعا میگردد، بلکه حتی جلد را ورق ورق سوراخ نمود و سبب تولید بسا امراض مهلك میگردد. اکنون بخاطر امحای این کرم ها دواهایی ساخته که بنام (بایل ترای سید) مسمی بود و به همین مازک به با زار عرض شده است. موثریت این دوا در محو انواع کرم های معده و امعاء و تأثیرات فرعی آن در بهبود وضع مریض به ثبوت رسیده است. و اخیرا مقدار زیادی از این دوا، در اختیار موسسه صحتی جهان گذاشته شده است. این موسسه در شعبات و کلینیک های مر بو طه خویش طور امتحانی این دوا را در معرض استفاده مریضان قرار داده و یک روز بعد از استعمال، تا ثیرات مفید آن به مشاهد رسیده است. طبق احصائیه موسسه صحتی جهان چیزیکه قابل اهمیت است، آن است که نظر به تعداد روز افزون مصابین و مسلولین امراض ناشی از کرم های معده، مقدار ادویه که در دسترس دوا پر ذی علاقه و بخصوص معالک جهان سوم قرار داده شده است، نا کافی

نازدهایی

از هفت اقلیم

ترجمه محمد اکبر (نظری).

کرم های معده و امعا از نوشیدن آب های کثیف پیدا میشود

حدی است که در عدم و قایه و جلو گیری از پیشرفت آن ها، باعث ایجاد سرطان گردد، جگر و کیسه صفرا میگردد. سبب پیدایش تخم این کرم ها نخست از افزایات حلزون های آبسی است که به شکل (لاروا) در آب های شیرین و آشنا میدانی از وجود آن ها خارج میشود. و اگر (لاروا) درین آب ها وجود داشته باشند میتوانند به صورت صحیح و سالم داخل جلد انسان شوند.

(لاروا ها) در جسم انسان نمو کرده و سپس به شکل کرم در می آیند. و در آنجا جفت گیری نموده و به تخم گذاری شروع می نمایند. دایره جریان نقل و انتقال آن ها، از طریق و ریدها میا سیاه رنگ های کوچک به امعاء و مثانه سر از نو ادا می پیدا کرده، و به قسم ا پید میک به تخریبات اعضا بدن آغاز میکنند. طوری که در تصاویر ملاحظه می فرمائید (لاروا) از طریق نوشیدن آب ها نیکه در دلد زارها جریان دارند، یعنی آب های غیر صحتی، داخل جسم سالم انسان هاشده و در چین ها و چروک های داخل جلد جفت گیری و تکثیر نمود. و سرانجام ایجاد تخم های آن در اکثر حصص بدن مبدل به (بیلها رسپوز) میگردد. نه

واضح است که آب یک عنصر مهم حیاتی بوده، و در شبانه روز هر انسان به نوشیدن چند لیتر از این ما یسع ضرورت دارد، ولی در نوشیدن آن باید نهایت دقت و مواظبت را بخرج داد. چه، طب امروز ثابت نموده است که بسا امراض مد هشی و مهلك از نوشیدن آب های کثیف و غیر صحتی، دچار انسان شده و حیات او را در معرض خطر جدی قرار میدهد. زیاده از دو صد ملیون انسان در اقصای جهان، و خاصتا در افریقا و شرق نزدیک، در معالک سواحل بحیره مدیترانه و قسمتی از امریکای جنوبی و اکثر ممالک جهان سوم و شرق دور، از صدمه های جسمی و امراض ناشی از وجود کرم های معده (بیلها رسپوز) در بدن شان، رنج میبرند. در مناطقی متذکره این امراض خیلی وسعت یافته و به همه قراء و قصبهات در بین مردم شیوع یافته است.

کرم های متذکره، در امعاء تخم گذاری و تکثیر نموده و از مجرای و ریدها بدیگر حصص بدن نفوذ میکنند، و اکثر اثرات سو و ضرر های عده یده، نظیر پندیدگی و تورم گوده ها- جگر و طحال یا کیسه صفرا به اثر دخول آن ها بروز می نماید. خطرات ناگوار این کرم ها تا

آله مخابر به شکل ساعت بند دستی

بر قرار شده، و همه معلومات مورد نیاز و اطلاعات ارده با قید وقت و تاریخ، بروی صفحه منعکس کننده آن که در تصویر با انگشت بدان اشاره شده است، طور کتبی نشان داده میشود. علاوه از آن این فرستنده بی سیم، از هر حیث قابل اطمینان بوده، و مانند ساعت بند دستی همیشه در بند دست تان آن را با خود میتوانید داشته باشید و از منزل و از هر جایی دیگر بکه دلستان بخواهید بدون لین ارتباط بواسطه بی آن میتوانید حل مطلب نمائید.

قسمت آخره این آله که بسیار کوچک بوده و در منزل جا گذارده میشود، همه معلومات و اطلاعات را ثبت نموده، و دوباره از طریق مرکز این تاسیسات به دارنده تیلفون گزارش میدهد. این سیستم جدید مخابراتی برای اولین بار، در هالیند بکار گرفته شده و مقامات پست و اطلاعات جمهوری اتحدی آلمان، در مورد بکار انداختن این سیستم تا اکنون تصمیمی اتخاذ نکرده اند.

انجیران شرکت ذیمنس جمهوری اتحدی آلمان وسایل جدیدی مخابراتی و اطلاعاتی را ساخته اند که، بواسطه آن میتوان اتومات با مرکز این تاسیسات تماس گرفت، و در مواقع ضرورت این آله مخابراتی بهترین وسیله ارتباط با دنیای خارج است. هر گاه خواسته باشید جایی تیلفون بکنید، در هر قسمتی از منزل و در هر حالتیکه قرار داشته باشید، با وسیله میتوانید به یکی از مراکز این تاسیسات در ارتباط باشید. به مجرد تماس با مرکز این فرستنده ها، نفر موقت آن که در بیرون پیشروی دروازه ایستاده است دروازه را باز نموده و خواهش شما را برآورده می سازد. دستگاه احتیاطی دیگری در مرکز این تاسیسات تعبیه و نصب شده است که، را بطه بین تیلفون داران و اداره مرکزی است. با الحاق این دستگاه اکثریت حسب خواهش میتوانند ازین وسایل استفاده نمایند. طرز کار این آله جدید مخابراتی قسمی است که در مواقع ضرورت هرگاه تکه بی را فشار دهید، اتومات ارتباط شما با مرکز

نقش ترجمه در...

سوال طرح میشود که چه اندازه يك نفر مترجم حق آزادی در ترجمه بعضی آثار و گرداندن آن را به لسان خویش میتواند داشته باشد و لسی اکثر معتقد بر آن است که يك نفر مترجم تخیل موجود در اصل اثر را محترم شمارد اما او تعهد دیگری نیز دارد و آن همان سنت های ادبی و فرهنگی زبان خودش است که اثر او با همان معیار و محک و معیار اصلی اثر ارزیابی شود او آنقدر زحمت بخود را میدهد که بتواند همه نازک خیالی ها و اصطلاحات زبان او را با همان زبان شیوا و اصطلاحات شیرین زبان خود محیط و اجتماع خویش برگرداند که بتواند متبوع طبع خوانندگان قرار گیرد. در غیر آن شیوا یسی و گیرایی آن آنقدر مقبول طبع نخواهد بود.

و صریح است که ملل و کشورهای مختلف جهان یکی بد یکی از تباطل داشته و همین ارتباطات چه در ساحه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره و غیره فقط می تواند از طریق افهام و تفهیم متقابل صورت گیرد که این افهام و تفهیم نیز جز از طریق دانستن زبان ها و فرهنگی کشورهای مورد نظر نمی تواند صورت گیرد اگر سیری در تاریخ و پروسه تکامل جوامع بشری نمائیم بخوبی دریافته میتوانیم که آثار فرهنگی، ثقافتی، کلتوری و هنری کشورهای آسیایی در زمانه های قدیم توسط مترجمین بهمانهای مختلف برگردانده شده و فوجی از سیاحین را بسوی شرق کشانید و سرانجام قدرت های استعماری بخاطر دسترسی به گنجینه های ادبی، فرهنگی، هنری و سایر خصوصیات مد-

نیت شرق لشکر کشی های انجام دادند آثار فرهنگی و کلتوری کشورهای مذکور را بغارت کرده و محققین باستان شناسان و مترجمین در بر گردانیدن آن و رمزگشایی آثار پراکنده و با آن آشنا می و شناخت پیدا نمودند بدینسان آثار هنری و فرهنگی کشورهای دیگر نیز به اثر زحمات و تلاش های مترجمین به لسان های مختلف برگردانده شد که با نتیجه مردم کشورهای مختلف از خصوصیات، تاریخ فرهنگی و کلتور های گوناگون ملل جهان واقف حاصل نمودند.

امروز سعی و تلاش دانشمندان و هم مترجمین درین است که چگونه بتوانند فواصل میان انسان های را که در نقاط مختلف جهان با فرهنگی و لسان های مختلف زندگی میکنند با هم ارتباط دهند و این ارتباط یکی از عمده ترین وظایف است که ترجمه میتواند آن را انجام دهد.

بقیه صفحه ۳۹

دازندان

این که در يك ترجمه آثار ادبی و هنری با ید سلیقه همگان رعایت شود یا صرف سلیقه مترجم اکثرا بر این لفظ گویند که با ترجمه میتوان مردم بسیاری فرهنگ های گوناگون را پیوند داد در میان آنها ارتباط و همبستگی بوجود آورد این يك از عمده ترین خصوصیات فلسفه ترجمه است.

گر چه فواصل میان انسان ها در عصر ما که عصر الکترونیک و نوآوری های شکفت انگیز علوم و تکنیک است و ابعاد جهان روز به روز کوچک میشود اما این حقیقت را قبول باید داشته باشیم که باوجود چنین نزدیکی ها و کاهش یافتن مسافتها و فرسنگ ها فواصل فرهنگی ما نند گذشته زیاد است و ظیفه مترجمین این است که بتوانند فواصل معنوی بین انسانها را کم نموده و بر فراز جدایی های فرهنگی و هنری و معنوی پل های ایجاد کند این واقعیت کاملاً زنده

قاصد وارخطا شواو به لری زیدلی غریبی تری بیا و بوینتل :
 - نشسته دی دلته ؟ کوم بل زندان ته بی وئی که خنگه ؟ ووايه ووروه ! چرته دی هغه ؟ او بندی لکه د دنیا پول نمونه چی تری همدا اوس دشیبول به شان راجابیر سوی وی زبه بی کلکه ودریده او به دیر خواری بی ایله همدومه وویلی شول چی :
 - هغه ... نور هخ نشسته دی ... دلته ... هخ :
 - نشسته ؟ خه شو ؟ وئی بی دی ؟! مرشوی دی !! خه بی سوی دی ؟؟
 قاصد دیره بیره لگیاو به یوه سایی بوینتی پیل گری وی زده بی بوینتی کولی اشرف نهو.

دغه بل بندی هم داشرف نردی ملگری و داشرف به بیلتون بی دیری ورخی خکه نهو گری هغه خبرو چی اشرف دلته نشسته . قاصد ته به بی لهدی برته نور خه وپلی وای :
 - له دیر و ورخو راهیسی رنخور پروت و اشرف . هغه ... توان له خایه د پورته کیدو هم نه لاره هر خدمت بی کاوه ما ... خسو منصبدار د زندان چی خبر شو، زه بی بند گیم دهغه له خدمته او نه بی بریتونم، د هغه گوئی ته ...
 بندی داخلی قاصد ته داسی به سره سینه خبره پیل گره لکه هر، هر خه ویل چی غواپی دقاصد تلوسه وه . دهغه داسی زده وه چی بندی دی دانه پولی خبری به یوه جمله کی وگری خود بندی برله بسی خبرو هغه ته د بلی بوینتی خای بریتونم :

زه چی د هغه گوئی ته لورتک نه بندشوم . سودامی وه دیره به شومه دم دیوی شبکی می ترغور سوخه اوازاو گنه گونه . د دروازی به درزکی مروکتل بپرته اشرف خان بی ... آ ! اشرف خان بی را بپر گم له گوئی . خو- کسونیولی و به گنه له زندانه بی وویست . ما ووهلی چیگی ... پولو به زما گریگی اوریدلی وی، خو هیجاهم ونه شورواه . غورپوه نوم چی زما بندی دوست . اشرف :

بندی دا پولی خبری به یوه ساو گری . خو داروستی خبره چی بی کوله زه غولنی غولنی سو اوچی د اشرف نوم بی واخست بو خلی چپ شو . بیخی چپ ... قاصد د بندی به وروستی خبره پکان وخور . به خای کیناست . به زده بی غوچه راغله . دیر وخت همداسی ناست و . بیا باخید . له گوئی ووت . راوی بند بی راوسی وداو هر خه بی به بند یانو وویشل . غوینتل بی چی بیرته د (اشرف) گوئی ته ننوخی خوبو پیردار دوره مخی ته ولاپو د هغه به ولویی لاس کیشود او ورته بی وویل :

- خه ، خه ! نوره دی لاروه داخای دی خوین شو که خنگه ؟ مگر نه بی یوه چی دازندان دی زندان . خه به مخه خه .
 قاصد خیل خادر به دوه لاسی خنخواه . به خیر، خیر بی دوروستی خل دپاره هغی توری گوئی ته وکتل . به خیلو جیبو نوکی بی د

اشرف شعرونه ووتول . بو کاغذی تری دابپر گم . ورته خیر شو . خای به خای ودر یسد سترگو له بی اوینکی راغلی دپروخت همداسی ولاپ و خو بو حاضر باش هغه له لاسه نیواو و بی سیکه . قاصد بو وار بیا کاغذته وکتل . بیرته بی فات گم . به جیب کی بی کیشود او خپله لاری و نیوله . هغه به لاخوگامه وپاندی نه . و تلمی چی بیا به بی شاته وکتل . لکه خولچی تری پانی سوی وی . داکار بی خو واری تکرار گم . داسی به لاره روان ولکه همدا اوس چی له کومی لویی ناروغی راپورته سوی وی . دور- وستی خل له پاره بی زندان ته وکتل او بیا تری پنا شو .

خو ددی خونری ماحول دوروتنیواو لوپو برجونو له شانه بی داشرف خان د آواز به غورکی گرتکیده :
 به آواز بی غون لری د روه بلیلو به دکن دحال قصه هجری تو تا کا پای

دسپورت...

مشکله وی. عمدا وجه دهجی دسپورت دشبیری داخلی آزادی د مسلې په برخه کی تثبیت او پرک والی را منځ ته کوی اوبه دی ډول سپورتی مفہوم ته د یوه محدود سیستم اصطلاح بڅښی .

په هرچل هغه وخت چی مور د سپورت داسی اړخونو ته پام واپو لکه په یوه ټاکلی اجتماعی محیط کی دسپورت سازمانی شکلونه دهغه استعمال او هدف نو د پاسنی درک نیمگرتیا را په گوته کوی په سوسیا لستی اویانگه والو ټولنوکی د سپورتی سازمان یوه مقایسه به په دغه برخه کسی داسی اختلافونو د توضیح کولو د پاره کفایت وکړی له یوی خوا د پرگنیز سپورت هماهنگه وده وجود لری او د ټولنی د ټولو غړو دبدنی بشپړ تیا په منظور دبدنی په یوه یساوپی دولتی سیستم باندی په لوړه سویه لوسی صورت نیسی . له بله طرفه مور د اشخاصو یوه اړخیزه حرفه یی وده ونیو او سپورت ډډه لگولی وی .

مور عقیده لروچی د ټولنیز نظام پراساس زیاتره وختونه پریوه تجارتی بنسټ باندی یولر داسی مسالو د حل له پاره په زده پوری اهمیت لری کوم چی په معاصره ټولنه کی یی د سپورت د رول په باب یو لړ علمی څر گندونی کړیدی . په تیره بیا نو موپی نظریات د فرداو بشریت له پاره دسپورت دانسان بالنی د ارزښت د هغه رول اوماهیت دیچلو ستونزو د هوارو لو د پاره بشپړه پیه لری .

په دی وختونو کی پاسنی مسئلی تودی مباحثی ایجاد کړیدی . دغه مسئلی په ۱۹۷۲ کال په مونیخ او په ۱۹۷۶ کال په کویک کی د المپیک په علمی کانگرو عمدا راز په ۱۹۷۴ کال په ماسکوکی د نړیوالی علمی کانگری په زیاتو راپور ونو اووینتاوکی ماهوی بڼه غوره کړه دنوموړی مسلې سره په زیاتو مضمونونو او مانوگرافونوکی تماس نیول شویدی . د هغو کسانو نظریات چی دسپورت بنو بشری ارزښت پیرنی او د هغو کسانو نظر یی چی د نه ارزښت ددوی د اساسی او ماهیت څخه توپیر لری په گوته شویدی .

باید وویل شی چی سپورتی فعالیت د انسان پر معنوی نری ، د هغه پراحساسانو

ایستیکتی ونه ونو ، اخلاقو او د نری لیدپر مفاهیمو باندی یوه مثبتة اغیزه ښندی

داهم په ښه شویده چی سپورتی فعالیت یوه اتل واره او هستونکی جنبه لری. تل د نامعلومو څیزونو د میند لوبه خوا درومی. ددغه فعالیت د جریان او نتیجو د جاویدانی ارزښت په سر څه کسی د انسان استعدادونه او کلتوری ایديالونه څرگندوی. سپورت هر چاته د ځان بشپړولو، ځان بیانوو لواو پر ځان باندی داتکا کولو کم شمیر فرصتونه برابروی. سپورت نورو انسانونه دڅوشعالی ، انسانی ویاړ او دهغه دبی پایه امکاناتو د لیردو لو ډیره ښه منبعده اوسنی سپورت ته یوازی په یوه هیواد کی بلکی په نړیواله پیمانہ د افراد و ترمنځ د تماسونو په وده کی یومهم عامل کتل کیری.

چشم‌ها

تمام بدنش روی چهار چوب در بزمن خورده بطرف اتاق دویده وپایش به لکن گیر کرده با ودچار خونریزی شدیدى شده بود، وقتى من وارد شدم او درمیان خون خود غوطه میخورد وبپوش بود ومن باشتابى جنون آمیز اورابه شفاخانه رساندم ، زندمى او مثل شمعى بود که به سرعت تحلیل میرفت وبه خاموشى نزدیک میشد ، آیا هنوز هم بمن مى خندید ؟ اما بهر حال من دیگر هیچ شکایتى ندارم، چه کسی به ناله و شکایت من اهمیت میدهد ؟

لیلا همان دختر زیبا و بیگناهی که زندمى من بود، دنیای من بود و هستى من بود میان مرگ و زندمى دست و پا میزد ، داکتر مرا صدا کرد و گفت :

سقوط وحشتناکى بوده وخونریزی وجراحت

داخلی او خیلی خطر ناک است . من مثل دیوانه ها به اتاق او دویدم، روی

تخت خواب افتاده بود واز درد به خود مى پیچید ، با آنکه زبانم بند آمده بود شروع به حرف زدن کردم واودرحا لی که اشک میریخت وناله مى کرد ، گفت :

آمدی ؟ من رفتى هستم ، ایکاش مى توانستم فقط یکبار ترا با چشمهایم ببینم .

احساس کردم که این آخرین آرزوی او حالت محاکمه مرا دارد ، آیا او از مرگ داکتر خیلی رنج برده بود و مى خواست با این جمله اندوه خود را از این حادثه نشان بدهد ؟ وقتى ساکت شد با صدای لرزانی گفتم :

لیلا ! دیدن من با چشمهای ظاهری مهم نیست ، آیا تو مرا بار ها با قلب بزرگ و بیگناه و روشن خود ندیده یی ؟ من مطمئنم که در این دنیا تنها تو بودی که توانستی چهره حقیقی مرا همانطور که بود ببینی، باور کن این مردمی که چشم دارند نمى توانند همدیگر را ببینند، پس محبوب من ، آرام باش ، نوبه زودى خوب خواهى شد .

لیلا حرف های مرا گوش مى کرد و ساکت بود، آخرین شعاع درخشان خورشید در افق مغرب ناپدید شده بود ولیلا شروع به گریستن بود، از شدت درد به خود مى پیچیدم، راز مخوفى که در قلب خونیم بود وجودم را متلاشى مى کرد، بیش از آن نتوانستم آنجا بمانم .

مادر لیلا آمد و کودک را کنار او گذاشت، طفل معصوم شروع به گریه کرد، شاید روح اوهم از تازدی غم انگیزی که درشرف وقوع بود آگاه شده بود، مادر لیلا هم میگریست، دیگر چیزی نفهمیدم .

روح بیگناه لیلا به آرامی از بدنش پرواز کرد، بیاد ندارم چه کردم ، فقط میتوانستم بفهمم که يك قلب از حرکت ایستادو قلب خونین دیگری زخم عمیق و درمان ناپذیر ی برداشت واز درد و شکنجه ابدی لبریز شده . خورشید کاملا غروب کرده و تاریکی همه جا را گرفته بود .

مردمى که نمى توانستند توفان هراس انگیز و دردناکى را که ددزیر برده زشتى نفرت آور من برفران بود ببینند ومعنى عشق واقعی و آسمانى مرا درک کنند بمن مى خندیدند و هنوز هم هر وقت مرا مى بینند بمن مى خندند، ولی من که دیگر همه چیز برابم بکسان و بر تفاوت است ، گاه از خودم میپرسم :

راستى اگر منم کور بودم داستان زندگانیم بچه مشکلى در مى آمد ؟

پایان-

به مناسبت شصتمین سالگرد دقرارداد دوستی بین افغانستان و شوروی

دوستان گرامی - بیست و هشتم فبروری سال (۱۹۸۱)، مطابق به نهم حوت ۱۳۵۹ اتحاد جما هیر شوروی و جمهو ری دموکراتیک افغانستان شصتمین سالگرد معا هده دوستی بین افغان شوروی را تجلیل مینما یند .

بدین مناسبت رادیو مسکو مسابقات رادیو یی را مد نظر گرفته است که در آن همه شنو ندگان اهم از پیر وجوان - پسران و دختران میتوانند اشتراک لمانا یند . تجاریف گرانبها و جوا یز به کسانى داده میشود که بدو سوال ذیل جواب در ست بد هد . سوال اول - کدام واقعه مهم تاریخی در روسیه و افغانستا ن سبب شد تا قرار داد دوستی (۱۹۲۱) افغان شوروی با مضا رسد .

سوال دوم- قرار داد مذکور در طول سالهای اخیر چه رولى را در انکشاف روابط دوستانه بین دو کشور بازی نهوده است. جواب های خود را می توانید تا بیست و هشتم فبروری (۱۹۸۱) به یکی ازین دو آدرس ذیل ارسال دارید .

- ۱) مسکو رادیو نشرات خارجی - شعبه افغانستا ن .
- ۲) کابل - پست بکس نمبر (۸۳۲)

جالب ترین جواب شنو ندگان در پروگرامهای رادیو مسکو به نشر میرسد . رادیو مسکو تا بیست و هشتم فبروری (۱۹۸۱) انتظار جوا بهای شما را دارد .

عصر مادوران پرواز

زنان بسوی قتل سر بلند آزادی و عدالت اجتماعیست



زنان صلح می خواهند

زنان و دخترانی که پیوسته در راه آزادی خود و هموطنان خود شب و روز در مبارزه بودند، زنان روشنفکر و دختران پاک نهاد پیوسته مبارزه خود را علیه استبداد و زنا را ادامه می دادند که سازمان دموکراتیک زنان افغانستان در پیشا پیش آنها قرار داشت. خشم زنان آزاده و بیکار جوی مابود که در استبدادی دوران را که بنا بر این از ظلم و بیعدالتی بود، به لرزه در آورد. صداهای آزادی، عدالت و ترقی اجتماعی، رهایی زنان از قید ستم فئودالی در هر گوشه و کنار مملکت طنین انداز شد. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان به مثابه مدافع صدیق آزادی تمام زنان کشور روز بروز به اعتبار و نفوذ خود در میان توده های وسیع مردم می افزود و بهترین نمایندگان زنان بلاکشیده افغانستان افتخار عضویت آن را کسب مینمودند. این سازمان تجلیگاه آرمانهای دیرینه تمام زنان افغانستان گشت و دیری نگذشت که حیثیت پیشا پیش آن گسی جنبش زنان را در افغانستان کسب نمود. بهترین نمایندگان را ستین زنان و دختران قهرمان و آزاده افغانستان در صفوف آن پیوست. و یکجا با حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سایر وطنپرستان بسوی ساختمان جامعه فاقد طبقات

و فارغ از استثمار فرد از فرد یکجا با حرکت تاریخ به پیش می رفت. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان این سازمان فشرده تمام عناصر وطنپرست و صدیقترین و هدفمندترین دختران و زنان کشور با وجود شرایط دشوار مبارزه توانست صفوف خویش را تحکیم بخشد و مبارزه بی امان خوراعلیه امیرالیزم ارتجاع و فاشیسم صهیونیسم و نژادپرستی استعمار و استثمار، سازمان دهد. در شرایط رقت بار ستم و اختناق تعهد نمودند که در اثر بیکارگی دلانگه خود، برای رفاه تمام زحمتکشان کشور از قید ستم طبقاتی و ستم فئودالی و استثمار بی رحمانه طبقات استثمارگر بیکار نماید. صداهای اعتراض زنان و دختران قهرمان کشور هر روز بیش از پیش توجه مردم را به خود جلب مینمود و هزاران فرزندان صدیقی جامعه مادر صفوف فشرده این سازمان جا میگرفت و با تمام زنان کشور اعتراض خود را بگوش ارتجاع داخلی و بین المللی میرسانید. این خواست زمان مابود که نیروهای امریمن و ایلیس ارتجاع که هزارها موانع گوناگون در سر راه وطن پرستان و زنان کشور ایجاد مینمودند باید از میان بروند و جای آنها را خدمتگاران واقعی مردم برنمایند و زنان درد کشیده افغانستان راه روشن آینده درخشان خود را پیدا نمودند و بسوی جاده های هموار و تابناک

زندگی یکجا با تمام عناصر وطنپرست در حرکت افتادند. انقلاب نور این خواست زمان ما و ضرورت قانون نمند تکامل جامعه ما به اشتراک تمام عناصر وطنپرست ملی و مترقی به پیروزی رسید که با اولین دست آورد های خود نقش سازمان دموکراتیک زنان افغانستان را روشن ساخت، وظایف و مسئولیت های اساسی را برای پیروزی رساندن کامل انقلاب و ساختمان جامعه بدون طبقات در برابر زنان روشنفکر کشور قرار داد. زنان که نیمی از نیروی اساسی جامعه ما را تشکیل میدهند، از قید ستم فئودالی رهایی یافتند و شخصیت زنان کشور در چوکات قانونی آن تثبیت گردید.

اکنون انقلاب نور خصوصاً مرحله نوین تکاملی آن - مرحله نجات انقلاب و مردم و وظایف عمده و سنگین را بدوش زنان و روشنفکر کشور سازمان دموکراتیک زنان افغانستان با وجود مشکلات عدیده که داشت توانست رسالت خود را در تمام عرصه های مبارزه ادا نماید و نقش قاطع

وارزنده داشته باشد. از جمله پیروزی های این سازمان میتوان تدویر اولین کنفرانس سر تاسری زنان کشور را با اشتراک تمام زنان جامعه مانام برد. این واقعه تاریخی در کشور مابسی مهم و ارزنده تلقی میگردد. چه زنان جامعه ما خود سر نوشت خود را بدست داشته و در تامل آزادی های بیشتر زنان سهم خواهند گرفت.

دیگر زنان و دختران جامعه ما از تنگنا محیط خانواده و زیر بار سنگین بیسوادی بیرون آمده بسوی افق های روشن زندگی پرواز می نمایند. زن این نیم موجود اجتماع ما که پرورش دهنده نیم دیگر آن است، یکجا دوش بدوش مردان افغان به سوی آبادی و عمران مملکت عزیز ما افغانستان خواهند شتافت. خواهران و مادران ما دیگر بسوی ساختمان جامعه خوشبخت و رفیع و عاری از تناقضات اجتماعی - بسوی جامعه فاقد بهره کشی انسان از انسان به پیش میروند.

جواب

به نامه های شما

سلام خواننده عزیز

با سلامتی خوانندگان و همکاران عزیز مجله ژوندون می پردازیم به جواب نامه ها دوست عزیز ظاهر نا دمیان از انستیتوت هوا شناسی سلام صمیمانه و دوستانه ما را هم ببند برید. از محبت و مهر بانیتان تشکر. شعر ارسلالی خوش را در یکی از شماره های آینده خواهیم خواند. همکاران عزیز ما را خواهانیم موافق باشید.

دوست عزیز محمد طاهر افضل زاده محصل دارالمعلمین کابل.

سلام همکار عزیز. علاقمندیم که به این همکار عزیز بپردازیم پاسخ نامه ای شما را به متصدی صفحه سرگرمیها و مسابقات سپردیم سراغش را از آن صفحه بگیرد. خدا حافظ.

دوست عزیز محمد سلیم متین فارغ التحصیل لیسه عمر شهبید

با سلام، نامه ای شما رسید. در آینده توجه دارید که در طرح جدول متقاطع وقت بخر چدهید و دیگر اینکه از جدول طرح شده، پرسیده آنرا برای مجله بفرستید تا در سنت و ناسنت آن به سهولت ارزیابی شود و گرنه وقت بسیار در اختیار نیست که نخست متصدی صفحه آنرا حل کند و بعد خوانندگان... موفق باشید.

دوست عزیز قدسیه وادی از کارته پروان

سلام دوست ارجمند. پاسخ به صفحه سرگرمیها و مسابقات را گرفتیم و آنرا به متصدی صفحه اش حواله کردیم تا ببینیم چه خواهد شد. همکاران عزیز ما را خواهانیم موافق باشید.

دوست عزیز نجیبه وادی از کارته پروان

ببند برید سلام ما را دوست

عزیز. جواب به سوالات صفحه سرگرمیها و مسابقات را در یافتیم و آنرا به متصدی آن سپردیم که ترتیب اثر بدهد. منتظر همکاران شما هستیم. کامیاب باشید.

دوست عزیز نظیفه وادی فارغ التحصیل لیسه عایشه درانی

سلام علیکم، همکاران عزیز ما را پذیرا هستیم. پاسخ به سوالات صفحه سرگرمیها و مسابقات را به گرداننده آن سپردیم که پاسخ ها را ارزیابی کند و صحیح و درست آنرا یکسو کند سعادت تمنند با شید.

دوست عزیز رحمت الله غیرت معلم مکتب اسلام قلعه پلخمری

سلام و پرسه ندانان ما را در شعر از شما در یافتیم، یکی سروده طبع شما و دیگر به انتخاب ذوق شما بخوانید شعر انتخابی خوش را:

تاج سر جمله هنرهاست علم
قفل کشای همه درهاست علم
در طلب علم کمر چیست کن

دست ز اشغال دگر بست کن
با تو بس از علم چه گویم سخن
علم جو آید بتو گوید چه کن
علم کثیر آمد و عمرت قصیر
آنچه ضرور است به آن شغل گیر
و اینهم توتنه از احساس شما:
روانم شاد و خاطر بسود
مسرور

دوست عزیز پرتو نادری

همکار عزیز و خوب ما چینی-مینگارد:

((به تمام کارکنان ارجمند مجله و زین ژوندون سلام می فرستیم، سلام های گرم به گرمی انفجار هسته سنگین یورانیوم، البته یورانیومی که آرزو میکنم تا انفجارش از انتشار ذرات کشنده رادیو اکتیو عاری باشد.

شاید در دلها بگویند که برادر ما را ازین سلام خطرناک

معضوق چارده ساله را ((فسو-نگر و شرر خیز)) دیده اید یا چشمان جستجوگر خوش را که محبوب چارده ساله را کشف کرده است... و بالاخره همه احساس و عواطف را به چشم بستن، و آنکه ما یوسانه احساس شکست کردن، و چشم را بر حال زار خوش شاد گزفتن، آدم را به خنده می اندازد که مفتون یک نظر شوید. نمونه ای از کار ادبی شما:

... تو ای چشم - که با یک نگاهت - همه - خوشیها و سعادت ها را - همیشه در پهلوی تو می بینم - تو بودی که به هنگام نگر بستن - همه چیز را در تو - به مثل گنجینه خوشبختی دیدم - تو ای چشم - که همه حواس و تمامایلاتم را - بسته به تو می دانم - با اولین نگاه تو خود را - همچو بیچاره در قید تو می بینم - تو ای چشم ...

دوست عزیز خالده عالمی وسیده عالمی از لیسه جهان ملکه غزنی

جدول متقاطع شما را گرفتیم و آنرا سپردیم به متصدی صفحه مسابقات و سرگرمیها که از نظر بگذرانند و برای چاپ آماده سازد پیروزی شما را آرزو می کنیم.

دوست عزیز پرتو نادری

همکار عزیز و خوب ما چینی-مینگارد: ((به تمام کارکنان ارجمند مجله و زین ژوندون سلام می فرستیم، سلام های گرم به گرمی انفجار هسته سنگین یورانیوم، البته یورانیومی که آرزو میکنم تا انفجارش از انتشار ذرات کشنده رادیو اکتیو عاری باشد.

شاید در دلها بگویند که برادر ما را ازین سلام خطرناک

تیر. اما من خواستم که سلام از داغ ترین و آتشین ترین های باشد که برایتان می رسد. تا در حرارت آن لحظه ای هم که شده باشد درد تو انفرسا و جا نگذای شلاق باد های سرد کابل را از یاد ببرید.

حتما که هوا سرد است گراف قیمت خوب هم شاید به آخرین نقطه مکزیم خود رسیده باشد.

برادر، انرژی حاصله ازین انفجار انرژی صلح است که قسب زندگی را گرم می سازد و آن را به انفجار بم اتمی در مرو شیماسا مقایسه فرمائید.

خوب ازین شوخی های کم مزه که بگذرم من در ماه میزان که به کابل آمده بودم سری هم به اداره مجله ژوندون زدم. خواستم تا عمان رابطه ضعیفی که میان من و شما چون رابطه ضعیف هایدروجن که میان مالیکول های الکل و یا مالیکول های آب وجود دارد اندکی تقویه کرده باشم و با دوستان یا این آشنایان نا شناس از نزدیک آشنا شوم اما فقط دوستان محترم زمان نیکرایی و حیاتی صاحب را با چند نفر از همکاران دگر مجله دیدم.

حیاتی چیزهای را که جواب نویسن محترم در مورد شعر (بدرود) که آنجا تغییر نام داده بود و (سر نوشت) شده بود برایم در یکی از شماره های ژوندون نشان داد. اعتراضات خالی از دلچسپی نبود.

اینکه چرا کسی را در نهایت شب گذاشته ام و خودم تنها به سوی افق های روشن رفته ام و گویا کار بدی کرده ام و جواب نویسن محترم هم درین قسمت از من جواب خواسته بودند مختصرا باید به عرض برسانم که:

تمام بدیده های زنده یکسان عاشق نور نیستند. نباتی در سایه های تاریک و نمناک می خزد و زندگی را در آن ظلمت ادامه میدهد و با آن عادت میکند و تمایل هم به قصد افرازی به سوی نور ندارد باید او تا آن درخت تناور بلندی کوه خورشید را دوست دارد و بسی او زنده مانده نمی تواند و عاشقانه به سوی او شاخه هایش را چون دست های پیروز مند یک قهرمان بلند می سازد دارای تفاوت های فطری باشد.

نباید این را ملامت کرد که چرا با گیاه (سایه دوست) نمی سازد و در آن فضای ظلمانی نمناک بسه زندگی ادامه نمیدهد، و آن سیاهی را با آن موجودات عادت کرده به آن رها می سازد و فاصله میگیرد. و به سوی آفتاب قد بر می افرازد. خفاش ها عاشق شب اند و فضای تاریک برایشان جولان گاه هیست مصوون و آرام تا محیطی که در آن اشعه خورشید می تابد.

بکترباها در عمق او قیانوسها دور از نگاه روشن خورشید زندگی می نمایند و نور را باور ندارند. انسان های هم در هاله های از بندار های واهی گیر می مانند و انسان های هم چون کرم های پیله در غوزه های تنگ و تاریک تعصب این همه عظمت زندگی را حبس می سازند که نه تنها گاهی هم در فکر گسستن آن حصار های تاریک نمی افتند و دست و پای نمی زنند بلکه در تلاش دفاع و حفاظت آن نیز می براینند.

انسانی که در سنگر شب می ایستد و از ظلمت با سداری می کند بگذار که در تنهایی و تجرد تنگین خود آخرین نفس های زندگی اش را که روبرو خاموشی می رود بشمردازد باید فاصله گرفت و در سنگر آفتاب و روشنی ایستاد و با فطرت سرکشش و آزاد باشب و سپاهی به مبارزه برخاست.

شاید بگوئید که توهم یکوقت در عمق سپاهی و شب امیر بوده ای این گفته ممکن درست باشد ولی جالا از آفتاب الهام میگیرم.

ضرور ندانستم که با طرح هر مصرع شعر ((سر نوشت)) از کلمه کلمه آن بدفاع بر خیزم اولاً چندان ضرور نبود و ثانیاً شاید نواقص

هم داشته باشد اما گاهی بر داشت ها تفاوت می کند تا حقیقت نهفته در یک واقعیت.

این نامه را در هر دو روی ورق نوشتم چون چیزی نیست که جهت نشر فرستاده باشم حتما که ازین اشتباه میگذرید اما ضم نامه قطعه (شعرک) دگری را بنام (طلوع) که خدا کند تابه آنجا میرسد (چاشت) نشود جهت نشر فرستادم حتما که شایستگی نشر را نداشته است در آنصورت این طلوع تا بستانی در کام غروب زمستانی باطله دانی خواهد افتید و خدا اورا ازین عذاب الیم نجات بدهد. با عرض حرمت. پیروز و موفق باشید

جواب نویسی :

به پاسخ دوست عزیز و شاعر نوپرداز عرض شود که انسان این زمانه به دو گونه اند: ((آنها که برای ادامه اسارت و بردگی دسته بی دیگر سلاح میسازند و آنها که سلاح بر سر و جان شان آزماش میشود))

حساب و کار شاعر امروز از دوستان سپاهی و سپاه پیشگان که همانا دسته اول باشد جداست و نمیشود برای لحظه ای با ایشان بیما ن همکاری بست.

شاعر امروز واند یشمند متعدد و ملتزم ((به و یژه شاعر و نویسنده جهان غارت شده)) در صف اکثریت بی چیز و گرسنه می ایستد و با اقلیت ستمگرو ستم گستر به جنگ می پردازد. نه اینکه به بیان دیگر در ظلمت و تاریکی بز ند و فی المثل بگوید که همه جا ندانان بسه یکسان از نور لذت نمی برند نباتی به تاریکی خوش است و گیاهی به روشنی.

آیا از مردمان ستمدیده جهان سوم کسی رامی یابید که هوادار تاریکی باشد سخن ما با انسان رنجکشیده و در مانده است و شما شاعر گرامی، در آن شعر مورد بحث، خواننده اصلی شعر خود را تنها و یگا نه گذاشته اید و خود به سوی موج نور شتافته اید. در قسمتی از شعر تان میگوئید ((ای مانده در نهایت شب های بی امید آن آشیانه

نیست دگر جا یگانه من)) و به اینگونه، آن آشیانه، قبلا جا یگانه شما بود ولی حال نیست، و دیگران که آنجا مانده اند، بمانند و بیو سند و دیگر هیچ... و اینهم شد شعر گفتن...

اگر شاعر و نویسنده امروز اکثریت گرسنه و ناتوان را که سا تنها و قرن ها اصحاب ظلمت و تاریکی به بیغوله های بی دانشی و سیاهی در افکنده اند، به سوی آفتاب و روشنی سی هدایت نکند و با ایشان مشترکا با یلیدی نه جنگند و سیاهی را نیز دایند، شعرش به لقایش نمی ارزد.

فرض بگیرد شاعر در زمین افریقای جنوبی با دیگر ساکنان آنجا می زید و نظام حکومتی آند یار، نظام ستمگری است و خلق و خلاق در عذاب بسر می برند و هر چه بینی جز سیاهی نبینی. بی عدالتی، نادرستی، حق تلفی، شکنجه انسان، و استثمار انسان...

حال شاعر چه کاری انجام دهد. تکت طیاره بگیرد به عروس شهرها (منظور پاریس نیست) سفر کند یاد رکنار مردم خویش، خلق و خلاق را آگاهی دهد. انتخاب با شماست. کدام یک.

دوست عزیز و همکار جدید احمد صفر عمر کند هاری

بعد از سلام، همکاری مد او م شما را آرزو مندیم. و تقاضا میروم که هر شما ره را به موقع وزمان آن بخوانید نه اینکه بیست شماره ژو ندون را به چند روز.

و قصه باز بر سر هنر مندان است که آن یکی درست میگوید و آن دیگری غلط میفرماید.

گذشته از اینها، خدمت تان عرض شود که اندرین باب بسیار نوشتند و پاسخ گفتیم و لسی سخن بدان مهر و نشان هست که بود. چاره چیست؟ این اعتراض ها را بیک منبع با صلاحیت و آ گذار می شویم که در امور هنری و ادبی، گفتار و قضاوت شان کردار را بار بار و واقعتا هارا بر ملا سازد فی المثل در القاب هنر مندان تجدید نظر گردد

و معیار های هنری در نظر گرفته شود و آنگاه لقب استادی بیک آواز خوان یا هنرمند تیا تر اعطا گردد... از اینرو در این زمینه که مهوش در باب ناشناس

چه گفته است و ظاهر هویدا دیده ندارد که شهرت احمد ظاهر را ببیند و قبول کند، میماند برای بعد، تا اتحادیه هنرمندان در آن مورد غور و تا مل بکنند با این عذر از سوال و جواب شما با هنر مندان صرف نظر میکنیم. به پاسخگوی نامه ها که این کمترین شما باشد، انتقاداتی داشتید که با جبین گشاده به پاسخ می نشینیم و شکر رنجی حاصله را بر طرف می کنیم. اگر به پاسخ مطالب فرستاده دوستان با شوخی و طنز میپردازیم، هدفی جز شوخی دوستانه، چیز دیگری نیست و از سوی حقایق را از چند سو و چند جهت دیدن کار دیگری نیست. و همینگونه آن اصطلاح صوفیانه که بکار برده شده است به معنای توجیه نکردن زیاد به مادیات و طواهر است که آدم را از معنویات به دور می دارد و معنای بد دیگری از آن مستفاد نمی شود، مگر آنکه اصطلاح را جدا جدا بخوانید و تعبیر های مختلف بر آن ببندید.

اگر آن همکار را متلفت به کلسی گوئی اش کرده ام، هدف جز شناخت حقایق نیست و در این میان کار با شاعر است که چه می سراید و چه می گوید اگر شاعر فرزندان خود است، نیاز جامعه را می بیند و آنگاه شعر میگوید نه اینکه تنها اسیر غرایز کور گردد و از محبوب سمین تن بگوید. عجب! همینگونه می خواهید یا چیز دیگر.

و یکبار دیگر تقاضا میکنیم که همکاران خویش را با مجله ژو ندون یا بهتر بگویم با مجله خودتان گسترش دهید و با ارسال مطالب خود را با انتقادات و پیشنهادات سازنده ما را یاری کنید.

والسلام



دانشمندی که در سیمینار علمی دوسومین سال وفات میا فقیرالله اشتراک کرده بودند عکس یادگاری گرفتند .

دو صدمین سال ..

جواب میدهد :

- به صورت یقین من مقاله تحقیقی و پرمحتوای رادر زبان های رایج شوروی پیرامون میا فقیرالله و سیمینار دو صدمین سال وفات وی به نشر خواهم رساند از او میپرسم که نظرش درباره شیوه تحقیق در سیمیناری که او در آن شرکت دارد، چیست ؟ جواب میدهد :

- کار سیمینار از نظر من دارای ارزش فوق العاده است و دانشمندان شمادر کارهای خود خیلی دقیق و جدی میباشند .

دیگر سوال این است که :
- از دانشمندان افغان شرکت کننده در این سیمینار بچه کسانی آشنایی قبلی دارد؟ میگوید :

- بیشتر دانشمندان محقق افغانی را از پیش می شناسد. نظرش رادر باره فرهنگ و ادبیات قدیم افغانستان جویا میگردد و میپرسم که در این مورد چه مطالعاتی دارد ؟
گفته و نشرده جواب میدهد :

- فرهنگ کشورشما فرهنگی است پرمغناو بارور و دارای سوابق روشن و افتخار آمیز که

متأسفانه در باره به شناخت آوردن آن خیلی کم کار شده و این وظیفه اکادمیسین های شماست که برنامه های منظم و سودمند برای بسط و گسترش کار های تحقیقی علمی و ادبی خود فراهم آورند .

به ارتباط سخنان وی از او میپرسم :
- با توجه به اینکه اکثر کشور های آسیای میانه و در مجموع کشور های شرقی با هم وجوه اشتراک فراوان فرهنگی دارند به نظر او چه وجوهی مشترک میان فرهنگ کشور های آسیای میانه شوروی با افغانستان وجود دارد ؟ پاسخ میدهد :

- باین وجوه آنقدر فراوان و زیاد است که بر سر بردن همه آن مشکل به نظر میاید . میتوان گفت رسومات، عتقه ها و فرهنگ مشترک و خاصتا رویداد های سیاسی و اجتماعی مشابه هم در این کشور ها ادب و هنر آنان را به گونه ای جدا ناپذیر باهم آمیخته ساخته است اما در این میان افغانستان همیشه نقش صادر کننده را داشته است .

از این خانم دانشمند که تاکنون سه بار

دیگر هم به کشور ما سفر کرده و در کار های علمی دیگر شرکت داشته است خدا حافظی میکنم و به سراغ (تبر زاق زاهدی) میروم که دومین مهمان از کشور شوروی است و در

سیمینار میا فقیر الله شرکت دارد .
زاهدی که دکتور علوم فلولوژی موسسه شرق شناسی اکادمی ازبکستان شوروی است در این مورد که پیش از شرکت در این سیمینار در چه محدوده یی میا فقیر الله جلال آبادی را میشناخته و کدام یک از آثار وی را مطالعه کرده بوده است ، میگوید :

- من در باره فرهنگ شرق آسیای میانه مطالعاتی کافی داشتیم اما متأسفانه در آشنایی که از این کشور صادر اکادمی های خارجی وجود دارد کمتر در باره میا فقیرالله بحثی بهمیان آمده است و این به خاطر آنست که دانشمندان افغانی یاد ر باره این شخصیت مطالعه کافی نکردند و یا آثار خود را در باره وی به چاپ نرسانیدند که خوش بختانه جمهوری ده گرانیک افغانستان به این تقصیه عطف توجه کرد و با

دایر شدن سیمینار دو صدمین سال وفات این دانشمند نه تنها برای عالمان کشور خردشما بلکه برای محققان خارجی هم زمینه شناخت یکی از بزرگترین متصوفان قرن هجده میلادی فراهم آمد که امیدوارم در آینده از گونه این

تحقیقات بیشتر صورت گیرد و دانشمندان شوروی هم بادوستان افغانی خود در روشن ساختن باب های فرهنگ و هنر سهم ارزنده گیرند .

از او میپرسم :
از متصوفین افغانستان با کدام شخصیت ها بیشتر آشنایی دارد ؟
جواب میدهد :

- در مجموع تصوف شناسی بخشی از رشته علمی مرا تشکیل میدهد و دکتورای خود را هم به خاطر نگارش رساله یی پیرامون آثار کاتب خان شیدا گرفته ام که از معاصرین میا فقیرالله جلال آبادی است و آثارش متاثر از تصوف نقشبندی هم چنین بامتصوفان دیگر از مانند خواجه عبدالله انصاری ، و شامگردانش حمید ماشوخیل پیر محمد کاکر و عده دیگر آشنایی کامل دارم .

دیگر سوال این است :
- شما عقاید تصوفی میا فقیرالله را با مطالعه بامتصوفان پیش از وی و یا هم دوره وی چگونه ارزیابی می کنید ؟

- در این زمینه بسیار باید کار شود که متأسفانه تاکنون نشده است میا فقیرالله یکی از بیروان طریقه نقشبندی است که اساس

در این زمینه بسیار باید کار شود که

طالب آوازه گمنام...

هسالی برای صفا فراهم بود و او چندی درخانه نزد خلیفه میر پادشاه و بعد از او مولوی عبدالکریم که از علمای دینی بود به شاگردی پرداخت و بعد از مراحل فوق‌شامل کورس تخصصی المکراف وزارت مغایرات شد مدتی نیز در مکتب نصری خان آباد درس خواند و این مصداق بازمانی بود که پدرش به حیث نایب انکوهه (نایب و بدخشان ایفای خدمت میکرد، در بازگشت به کابل چندی در مکتب حبیبیه بود و بعد در شمار بیست نفری قرار گرفت که برای آموزش تخصص رشته تلگرام اعزام گراچی شدند صفادر همین دوره از تحصیل خوش موفق به مرحوم قاری عبدالله ملک الشعرا اهداء شد که زبانهای انگلیسی، اردو، عربی و سنه است.



مرحوم استاد صفا تا آخر عمر از کارهای فرهنگی اش دست نکشید.

بلبل گر قنار

باز بوی چمن آید به دماغ ای صیاد
سبزه تازه دمیده است به راغ ای صیاد
شسته شبنم رخ صد برگ به باغ ای صیاد
لاله بگرفته به کف بازایغ ای صیاد
من و یک مشت پروکنج نفس ناکی و چید؟
ناله از درد به این بیم نفس ناکی و چید؟
هموا یان به چمن بال گشایند همه
به هوا داری گل نغمه سرایند همه
مست از بوی سمن سر به هوا یند همه
زنده از نغمه جا نبخش صیایند همه
من افسرده به قید ستم افتاده اسیر
بسکه جان بی تب و تاب است از آن هم
شده سیر

ای خدا از چه دل شوق شعارم دادی ؟
ضیع سر شار و لب نغمه شمارم دادی ؟
با گل ولاله و نسرين سرو کارم دادی ؟
آشیانی به چمن فصل بهارم دادی ؟
که فلک باز چنین آتش بیداد افروخت
مشت خاشاک مرا شعله زدو پاک بسوخت
دی سیا مرده گل از چمن آورده چرا ؟
فرود دین بوی گل یاسمن آورد چرا ؟
خبر تازه نسیم از دمن آورد چرا ؟
باز باید خبر خوش به من آورد چرا ؟
که مرا رشته بیداد و ستم پر بسته است
به نفس کرده مرا بخت بدو پر بسته است
سرو گویند به گلزار لدا فراخته است
نوبت مستی و کورکو زدن فاخته است
سایه بر آب روان نارون انداخته است
آشیان ، ساز خوش الحان به برش ساخته

است

آه، گل! بلبل خوشگوی تو افتاده به بند
ورنه شاخ توبه باغ از همه میساخت بلند
گل نورسته، به باغ است همان جلوه فروش
عندلیب است و همان نغمه که می زدره هوش
آبشار است و همان ناله و فریاد و خروش
موج آب است و همان لغزش و بی تابی و جوش
من ماتم زده از نغمه ندارم آری
نتوانم که به هم بر زخم از شوق پری
آهو آزاد و به کبکسار خرامان یارب
کبک در دشت گهی، گاه به دامان، یارب
کوه و دشت و دمن و راغ گل الشان، یارب
هر طرف صحنه گلگشت به سامان، یارب
در گرفت من گلیاز، به قید بیداد
یارب آهم بزند شعله به جان صیاد
مردمان! چید گذشتن به تغافل ز بر م ؟
من همان بلبل گویند خوش بال و پر م
که شما را همه حظ بود ز آواز تر م
گرتوا نید به رخ باز نما بید در م
رحمت آید درین دم که گرفتارم من
شسته حیل صیاد دل آزارم من
آه، یارب غم بی مبری دورانم سوخت
دردی ددی اینی زمان جانم سوخت
حسرت زود فراموشی انسام سوخت
قدر شناسی یاران گلستانم سوخت
نه یکی از لغسم آید و آزاد کند
نه یکی فصل گل از ناله من یاد کند
هنوایان چمن، عشرت گل مفت شما
پر پریم بر زده از شوق، بر آید صدا
پرسانید هلا، لعل مستی به سما
جان بگیرید کون در بر گلین ماوا
که مرا خاطر محزون ز طرب مهجور است
فکرت عیش و صفا زین دل پر غم دور است

که این معنی آن این طور خلاصه میگردد که
انسان لحظات زندگی را گرامی می شمارد و از
آن کسب لذت کند و این لذت جویی را همگانی
سازد، یعنی به گونه ای بزید که هم خودش
شاد باشد و هم دیگران و ایام عمر و زندگی به غم
و غصه نگردد که در این زمینه من در شماره های
۱۲ و ۱۳ دلو روز نامه هیواد مقاله مفصلی
زیر عنوان: (تصوف او کالم خان شیدا و
نقشبندی دپلوشنر) مقاله ای نوشته ام که برای
کسانی که طالب معلومات بیشتر در این زمینه
میباشند مطالعه آن مفید است

از استاد زاهد خدا حافظی میکنم تا به
سراغ چندتن از دانشمندان افغان بروم و با آنان
صحبتی داشته باشم

- مدیر مسوول: راحله راسخ خرمی
- معاون: محمد زمان نیکرای
- آمر چاپ: علی محمد عثمان زاده
- آدرس: انصاری واپس جواز ریاست
- مطابع دواتی - کابل
- تلفون مدیر مسوول: ۲۶۸۴۹
- تلفون ارتباطی دفتر: ۲۱
- تلفون توزیع و شکایات: ۲۶۸۵۹

دواتی مطبعه

دو صدمین سال

خود را از بخارا گرفته و خاستگاه آن عاشقان
بخارا شمرده میشود نام موسس طریقه
نقشبندی، نقشبند است که در قرن چهارم
میلادی میزیست و در اندک مدت تمام کشور
های شرقی زیر تاثیر تصوف او رفت .
این طریقه اختلاف عایی چند با طرق دیگر
فلسفه و تصوف دارد که در این کوتاه مدت
بجز بحث روی آن نیست و از سوی دیگر تحقق
کافی هم در این مورد صورت نگرفته و کاری
است که باید بعد از این به آن توجه گردد. از او
میخواهم که خصوصیت های تصوف طریقه نقشبندی
را به صورت فشرده بیان کند :

جواب میدهد :

نقشبندی در واقع یکی از مهم ترین شاخه
های تصوف شرق به شمار میاید که بیشتر به
وحدت وجود اتکا میکند .
تعلیمات این طریقه در مجموع سی بخش
میرسد که ما برای فشرده ساختن آن را در چهار
مورد خلاصه مسازیم .

- ۱- خلوت در انجمن .
- ۲- سفر در وطن .
- ۳- نظر در قدم .
- ۴- خوش در دم

فرانسوی رانیز فرا گیرد .
در جوانی به خاطر آشتی ناپلیری اش با
جریان های سیاسی روزبه زندان رفت و تقریباً
دو مرتز پیری دوباره آزاد شد ، مدت چهارده
سال زندانی بودن در سلول های تنگ و تاریک
در چار دیواری که انسانیت را در خود کشته
بود هرگز نتوانست روح سرکش و عاصی او را
آرام سازد و از او مردی اهل سازش بسازد
همانطور که احراز مقام های مهم دولتی هم
هرگز تغییرش نداد و فریفته اش نساخت و هر چند
کوشید ند که از او شاعری درباری بسازند
و مدحیه پرداز ممکن نشد و این شاعر گرانقدر
تا اخیر عمر همان ماند که بود .
صفا شعری سلیس و روان دارد و با آنکه
کمتر اتفاق افتاده است که وزن در سروده
های او مستی گیرد محتوی هرگز قربانی
خرم نمیکردد ، او در شعر خود عاشق طبیعت
و بی نازدرد ها و رنج های مردمی در یک دید
انتقادی اصلاحی ، گاه شعرش پند گونه
میگردد .
صفا با آنکه سال های مدیدی در زندان ماند
و بعد از آزادی هم عهده دار مشاغلی مهم بود
۴- دیوان اشعار طبع نشده .
۵- مینوی بستان الشان که بخشی از آن
در هفتگی نامه ژوندون سال ۱۳۳۰ نشر شده
است .
۶- ساقی نامه در هشتصد بیست - که هنوز
طبع نشده است .
۷- فصل چهارم تاریخ افغانستان طبع نشده .
و نشریات شامل مشاعره و غیره .
۸- ترجمه کتاب ((تربیه)) از پرونیگر جان
اید مز که برای ریاست دارالتالیف وزارت
تعلیم و تربیه ترجمه شده ولی به طبع نرسیده
است .
۹- ترجمه مقالاتی چند از کتاب (حکومت خوب)
از انگلیسی برای وزارت تعلیم و تربیه و هم
چنین ترجمه مقالات نقد هنر و ادب که در نشریه
های کشور طبع شده است استاد صفا در سال
های آخر زندگی به بیدل شناسی و نقد شعر
علاقه وافر نشان میداد و گویا در نظر
داشت رساله ای در این زمینه تدوین کرد و
نقدی تحلیلی بر آثار فلسفی و تصوفی بیدل
بنگردد که هرگز مجالش نداد و یادداشت های
استاد تا تکمیل باقی ماند .
یانش نمونه ای از شعر استاد صفا این
مقال را خاتمه میدهم و روانش راشاد می خواهم

ژوندون
بلا شاتقدهم مرنند

لباسهای
زمستانی



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**